بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و احصا [illegible] مخصوص بارگاه کبریا

که جواهر بحار معرفتش کنز الفواید امال و امانی را جامع

و دانی بود داروی رحمتش در ازاله سواد عدم از چهره

ممکنات کافی و تریاق مغفرتش رافع سموم مهلکه عصیان

و خسران نامتناهی و تحیات غیر متناهیه نثار بارگاه

شرافت اساس بهترین خلایق و عترة طاهره او باد

اما بعد ـــــ چنین گوید احقر عباد الله بن محمد حسن

الخراسانی محمد ابراهیم الاصفهانی عاملهما الله بلطفه

العظیم که این مختصریست موسوم بنخبه در واجبات
و مهمات از فروع دینیه و آن مشتملست بر چند مقصد
قصد اول در طهارت و در آن چند بحث است
بحث اول در طهارت از حدث که عبارت
از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه بابست
باب اول در وضو و در آن چند فصلست فصل اول
در اموریکه واجبست وضو از برای آن و آن نماز واجب
و طواف واجبست و شرطست در صحت هر یک بلکه
در صحت نماز مستحب نیز مشهور موجبست وضو
نیز از برای مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود
مس نمودن بنذر و غیر آن لیکن آنچه ثابت شده است
بدلیل حرمت مس است بدون وضو نه وجوب و هو
و گاهی واجب میشود وضو بنذر و عهد و قسم
فصل دوم در اموریکه باعث وضو و مبطل آن میشود
و آن بیرون آمدن بول و غایط و بادیست که بیرون
بیاید

بیاید از معده چه با اصل باشد چه بی اصل از
موضع متعارف اگر بخلقت اصلی باشد یا آنکه موضعی
که بخلقت اصلی است مسدود شود و سوراخ دیگر
بهم رسد و همچنین است خواب هرگاه غالب شود بر چشم
و گوش و دیوانگی و بیهوشی و مستی و رطوبت مشتبه
که بیرون آید در حالت استبرا نمودن از بول یا پیش از آن
چه فاصله در میان بول و رطوبت بسیار باشد یا نه
و همچنین است استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره
و متوسطه و هرچه موجب غسل باشد غیر
جنابت از حیض و نفاس و مس میت نیز بنا بر احوط
و در وجوب مقدم داشتن وضو بر اغسال مذکوره
غیر جنابت و استحباب آن خلاف است و اظهر آنست
که مخیر است در میان بجا آوردن وضو پیش از
غسل یا بعد از آن هرچند احوط و افضل اول است
و مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره

یا غیر متعارف

بر علم است نه بر ظن لکن هر گاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهم رساند بر حصول
ناقضی از نواقض مذکوره

احوط باطل کردن وضو و اعاده نمودن آنست فصل سیم
در واجبات و محرمات بیت الخلاء رفتن واجبست
بر کسیکه داخل بیت الخلا میشود بجهة تخلی
کردن در این حال بلکه در سایر احوال آنکه بپوشاند
از نامحرم عورت خود را و آن قبل و دبر و بیضتین است
و احوط پوشانیدن از ناف تا زانو است بلکه تا
میان ساق و حرامست بر آن در این حال روی
یا پشت بقبله کردن بجمیع بدن چه در صحرا چه
در غیر صحرا بلکه در حال استنجا نمودن بنابر احوط
معین است شستن مخرج بول را باب و غیر آب
کفایت نمیکند و کفایت میکند یکدفعه شستن
هر چند احوط دو نوبت و افضل سه نوبت است و
مالیدن واجب نیست مگر آنکه خشک شود یا مخلوط
با ودی یا مذی شود که در این حال باید دست
بمالد تا علم بازاله بهم رساند و مخیر است در مخرج

غایط میان شستن بآب ومالیدن سنگ وغیر آن

از انچه میاید هرگاه نجاست نرسیده باشد بغیر محل

که عادت فرا گرفته بر نجس شدن آن واگر رسیده باشد

بغیر آن معینست شستن بآب تمام وهمچنین معینست

شستن بآب اگر باغایت نجاست دیگر بیرون بیاید

مثل خون ومعتبر نیست عدد در استنجای غایط

بآب بلکه پاک شدن آن معتبرست واعتبار

بوی ورنگی که در محل یا در دست بماند نیست

واما در استنجا بغیر آب معینست سه بودن هرچند بکمتر

از آن ازاله شود غایط چنانچه اگر بسه ازاله نشود

معینست زیاده تا آنکه برطرف شود وکفایت نمیکند

مسح نمودن بسه طرف یک سنگ ودر حکم سنگ است

هرچیزیکه طاهر باشد وغایط را برطرف نماید چه

از جنس [illegible] بوده باشد مثل چوب وعلف وکرباس

وکتان وچه از معدن مثل طلا ونقره وچه آن

خواه تمام آن باشد یا بعض آن وخواه جزء محرم استنجا کننده
باشد مثل کف دست یا انگشت آنکه غیر جزء استنجا
کننده باشد مثل دست زن وجاریه وخواه متصل
باشد آن جزء بحیوان وخواه منفصل مثل سم حیوان
یا قطعه منفصل از آن وجایز نیست استنجا بچیزی
که حرام است تصرف نمودن در آن بدون اذن
مالک یا بچیزیکه متضرر شود بسبب استنجا کردن
بآن موضع استنجا یا دست هرچند قادر بر غیر
نباشد وبنجسی که بغیر از این استعمال نجس شده
باشد وبخوردنیها وسرگین واستخوان هرچند
معلوم باشد وجوب احترام آن از دین یا مذهب
مثل تربت امام حسین علیه السلام وورق قرآن
وادعیه واحادیث وامثال آنها فصل چهارم
در بیان حقیقت وضو بدانکه وضو شستن رو و
مسح کردن است واما در شستن شستن روی است
از تنها

از منتهای رستنگاه موی سر تا آخر زنخ بحسب طول

طول و در عرض آنچه فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی

و شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان بنوعی که تمام

آن شسته شود در طول و در عرض و در شستن

قدری بالاتر باید زیاده نیز از اطراف مرفق شست از برای

آنکه یقین بشستن محل وجوب حاصل شود و در شستن

دست نیز از بالای مرفق محل اجتماع استخوان بازو

با زند است ابتدا نموده مسح اول مسح سر است از پیش رو

بقدر مسمی از جانب طول و عرض مثل آنکه به انگشت

بقدر ناخنی بمالد و احوط و افضل بودن مسح است

بقدر موضع سه انگشت متصل و احوط مسح است

ما بین دو سفیدی که در دو طرف پیش سر است در بر

جانب پیشانی دوم مسح دو پشت پای است از سر انگشتان

تا بلندی که در پشت پای است بحسب طول بهر نحوی که

چیزی از طول فرا گذاشت شود بخلاف عرض

چیزی باید داخل کرد بجهت تحصیل مرفق

بودن

که مسمی در آن کافی ست لیکن احوط مسح نمودن تا
بمفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن
تمام پشت پای ست بتمام کف دست و واجب نیست
مسح نمودن بلندی پشت پای است مگر آنکه علم
بمسح نمودن قدر واجب موقوف بر مسح نمودن
بعض آن است هر چند احوط مسح تمام آنست
و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح
نمودن بر خلقت متعارف است و اما در مقدار
مغسول و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است
پس فرقی نیست در میان کوچک بودن صورت
و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست و پای
و کوتاه بودن آن در شستن و مسح نمودن فصل
پنجم در آنچه معتبر است در وضو و آن چند است
اول نیت و آن عبارتست از اراده که برانگیزاننده
شود از علم باعث شود بر عمل و بیان آن معتبر است

چیز در وضو

چه در وضوء چه در غیر آن از عبادات تعیین
نمودن فعلی که اراده دارد بجای آورد اگر معین
نباشد و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده
نمودن عبادتست بر وجهی که ممتاز شود از
غیر آن عبادت قصد بنده کی جدا حاجت
وضو نیست بخاطر آوردن عبادت را
بر وجه تفصیل و نه غیر آن از امور دیگر مثل وجوب
و استحباب و مثل آنها پس عبادتیکه مردد باشد
میان واجب و استحباب کفایت میکند قصد نمودن
آنرا بر وجه بنده کی وضو نیست دانستن حاجت
بودن یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه اگر دو عبادت
باید بکند که هر یک شبیه بحسب صورت و بیکدیگر باشد
چه وضو و چه غیر وضو و تعیین یکی از آن دو نکند
یا داخل عبادت شود کفایت نمیکند و معتبر نیست
مقارن بودن نیت با اول عمل اکثر عبادات و

از آنجمله نیست وضو ولیکن نه بمعنی اخطار ببال
بلکه بمعنی وجود داعی بر عمل در آن حال هرچند
بخاطر نرساند در آن وقت عمل را و معتبر نیست
که نیت خلاف در بین عمل نکند و غفلت از عمل
بالمره نیز روی ندهد که نداند که این چکار
که میکند و احوط و اولی آنست که نیت وضو مشتمل
باشد بر وجوب یا ندب وصفی مثل آنکه بگوید
وضوی واجب میسازم و تعلیلی مثل آنکه بگوید
وضو میکیرم بعلت آنکه واجبست یا لوجه [illegible]
یا قصد قربت و استباحه عبادتیکه مشروطست
صحت او بآن و رفع حدث بالنسبه بکسیکه ممکن
باشد رفع حدث بالنسبه بآن و صورت آن
بنابر آن در کسیکه حدث آن رفع میشود باین
طریق که وضو واجب یا سنت میسازم بجهت
وجوب یا استحباب و رفع حدث بالنسبه بآن

ممکن

[illegible]

ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و نحو آن
اسقاط رفع حدث را از نیت میکند و باقی بجهو مکرر
ذکر شد یعنی تفاوت در وضو و از برای تقرب
جستن بعبادت مراتب چند میباشد بحسب کمال
و اعلای آن کردن عبادت است از جهت آنکه
جناب اقدس الهی سزاوار آن است و ادنا
آن کردن عبادت است از جهت تحصیل ثواب یا خلاص
از عقاب خلاف است و اقرب کفایت نمودن است
و در ما بین وسایط بسیار است و از برای غالب
ناس که مرتبه عالی نهایت صعوبت دارد احتیا
ط در اراده مثل فرمان برداریست و مراعات تقوی
در اینست که اهتمام در تحصیل مرتبه اولی نماید
و احوط و اولی آنست که نیت را مقارن شستن رو
نماید و بهتر از آن آنست که نیت کند در وقت د
ست شستن و مستمر بدارد تا شستن رو و اگر قصد

از عقاب [illegible] و اقرب
و در کفایت کردن قصد تحصیل [illegible]
بخلاف

بیرون رفتن از موضع وضو در اثنای عمل کرده نیت
باطل میشود ولیکن اگر عود نماید پیش از بر طرف
شدن موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند مگر
بعد از بر طرف شدن موالات وضو باطل است و
اگر در وضو واجب قصد سنت بکند یا در وضو
سنت قصد وجوب بکند باطل است و اگر نیت
کسی مشغول بودن واجب باشد ترک نماید وضو
ستّه و [illegible] ابتدا کردن در شستن رو
از اعلا و در شستن دست از مرفق و لازم نیست
رسانیدن آب بزیر موی ریش و شارب و زیر
و ابروی هرگاه موی احاطه نموده باشد بشره را
چه مرد باشد چه زن چه پر ریش باشد چه تنک
ریش اما آنچه از روی نمایان باشد در میان موی
شستن آن آب واجب است و واجب نیست شستن
موئیکه از حد روی بیرون رفته باشد و ود

هر

هر یک از مسح سر و پای از بالا به پائین کشیدن
و از پائین به بالا جایز است و احوط بیرون نرفتن
از روش معروف است ... بودن مسح است
برطوبت دست از آب وضوء چه رطوبت دست
راست باشد یا دست چپ هرچند احوط مسح
نمودن سر و پای راست است برطوبت دست راست
و مسح نمودن پای چپ برطوبت دست چپ
و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع
وضوء از ریش و غیر آن در حال بودن رطوبت
در دست خصوصاً از موضعی از ریش که از حد وضوء
بیرون باشد و اگر رطوبت دست خشک شد جایز است
گرفتن آب از مواضع مذکوره بی اشکال و اگر متعذر
یا متعسر شود مسح کردن بدست مسح نماید بی نزاع
و احوط خشک بودن محل مسح است هرچند حاجت
بآن نیست هرگاه مسح برطوبت دست حاصل شود

و اگر پوست هلاک شود رطوبت دست پیش از مسح جایز نیست
و شرط است حایل نبودن در مسح مطلقا در حال
اختیار و اما در حال تقیه پس جایز است هر گاه شستن
پای مقدور نباشد و بر تقدیر مقدور بودن احوط
جمع میان شستن و مسح نمودن است و همچنین جایز است
در حال ضرورت مثل سردی ... ترتیب در جمیع
اعضای وضو چه واجب باشد وضو چه سنت چه در
حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم
باشد چه ناسی و آن حاصل میشود به شستن دست
راست را بعد از صورت و دست چپ را بعد از شستن
دست راست و مسح نمودن پای راست را بعد از مسح سر
و مسح نمودن پای چپ را بعد از پای راست پس اگر
مقدم بدارد تمام عضو مؤخر را یا بعض آن را بر تمام مقدم
یا بعض آن ناسخ است آنچه را که مقدم داشته چه عالم
باشد چه ناسی چه مختار باشد چه مضطر و

صحیح

صحیح است آنچه را که موخر داشته اگر عمداً فی موالات
بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد
نشده باشد و اگر یکی از این دو واقع شده باشد یا
نیز آنچه را که موخر داشته درست بلکه اصل وضو
باطلست و اگر خلاف ترتیب سهواً موسمی واقع شده باشد
بطلان مخصوص آن چیز است که پیش داشته شده است
از آنچه بعد باید شسته شود چنانچه اگر بعد را
شسته شود پیش شسته شده باشد باید دوباره
باید اعاده نماید مبطل وضو نیست بشرط آنکه موالات
برطرف نشده باشد در هر یک از دو صورت فرق
نیست در بطلان میان آنکه مخالفت ترتیب در [illegible]
شده باشد یا در قدر معتد به تا آنکه از عضو
پیش بقدر خشخاشی یا زیادتر بعد شسته شده
باشد [illegible] موالات در وضو و بدون آن وضو
باطلست و آن عبارتست از متابعتی که باقی بماند

رطوبت در عضوی از اعضای وضو چه آن عضو
پیش از عضوی باشد که مشغول شستن یا مسح
نمودن آنست یا عضو سابق بر آن هر چند احتیاط
در آنست که بمجرد تمام نمودن عضو شروع در عضو
بعد از آن نماید بدون مهلت ولیکن خشک شدن
مبطل نیست در حالتیکه بجهة تأخیر باشد اما اگر
بسبب غیر تأخیر باشد از شدت حرارت و امثال آن
باطل نمیشود وضو .. بجای آوردن مکلف
وضو را بفعل خود در حال اختیار و فرق نیست
در این معنی میان عامد و جاهل و ناسی و غافل
میان وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن
پس هرگاه شریک دیگری طهارت را [illegible]
بعمل آورد یا دیگری بعمل بیاورد آن طهارت را
یا بعض از اعضا را کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را
در نیت اخذ کرده باشد وضو باطل است چه وضو
قصد در آمد

لتبرک

بشرکت غیر شود یا نشود و در حال اضطرار باید
دیگری را معین بکند و معتبر در خشک شدن اعضا
در این حال خشک شدن اعضای وضو گیرنده است
در وضو و هنوز سنت و احوط در این حال نیت نمودن
هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو
گیرنده است … مطلق بودن آب وضو
باین معنی که از او عرفا آب بگویند از غیر اضافه نه آنکه
با اضافه ذکر نکند و فرق در میان آب شور و شیرین
و دریا و برف و بارش نیست بلکه اگر چیزی نیز
داخل آب بکند مادامیکه از اطلاق بیرون نکند
آب را مضر نیست … طاهر بودن آب وضو
پس اگر وضو با آب نجس بسازد اعاده باید بکند
بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت بکند بدون عذر
حرام نیز بعمل آورده خواهد بود و فرقی نیست در اعتبار
طهارت و اطلاق آب در میان آنکه مطهر باشد

یا نباشد یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و
بر تقدیر فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود
در وقت یا بعد از وقت . اباحت آب یا اینکه
مباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخریدن و
غیر آن یا مأذون در تصرف نمودن در آن باشد
یا اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و احوط در
شاهد حال اکتفا نمودن بعلم است ولیکن در
نهرهای واقع در راهها و منازل اسفار و
غیر آنها جایز است مادامیکه از مالک کراهتی
مطلع نشده باشد و احتمال دادن اینکه در ایشان
صغیر یا مجنونی یا نحو آن باشد مضر نیست
و اگر داخل شود آب غصبی در آب مباح و مخلوط
شود بنحویکه امتیاز از میان برداشته شود
و قابلیت قیمت و قسمت نداشته باشد بعلت
کم بودن آن ظاهر آنست که منشأ منع از تصرف

در

در مباح نمیشود لکن احوط رضا جویی از مالک است

بخلاف آنکه اگر مشتبه شود مباح بغصبی صحیح نیست

وضو با آن [illegible] آنکه از استعمال آب ترس ضرری

یا هیچ [illegible] یا [illegible] مرض یا زیاد شدن مرض یا طول

رسانیدن مرض یا تنگ شدن وقت یا بجهت تر[illegible]

بر تشنگی خود یا رفیق خود که از همه [illegible]

شود هرچند کافر باشد یا متعذر نشود ولیکن جان

نفس محترم باشد یا حیوانی محترم است که بی آن

متضرر شود بلکه محتمل است جواز مطلقا چه متضرر

شود چه نشود ولیکن در آن اشکال است و در هر یک

ازینچند صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد بود

واین شرط سابق از شرایط علمی است و نه از شرایط

وجودی باین معنی که هرگاه علم نداشته باشد وضو

باطل نخواهد بود [illegible] اباحه مکان و در آن

خلاف است و احوط مراعات است و نیست اشکال در صحت وضو

اگر مطلع شود بر غصب بودن بعد از فراغ از وضو

لیکن عوض از برای مال او بر ذمه او تعلق میگیرد اگر عوضی

عرفا داشته باشد مثل اجرة المثل مقدار تصرف

و بعضی علاوه نموده اند اباحه ظرف و محل ریختن آب را

و آن احوط است مگر در صورت انحصار در غصب که

در این صورت معین است تیمم و اگر وضو گرفت

باطل است ... طهارت محل وضو از نجاست

پس هرگاه آب بریزد و جاری از محل وضو نشود و

ازاله نجاست نیز نماید کفایت نمیکند و اگر ازاله نجاست

نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست در صحت

وضو طهارت غیر محل وضو و احوط ترک نکردن

استنجا است پیش از وضو ... در حکم

جبایر و آن چوبهائیست که بآنها شکسته را می بندند

بدانکه اگر کسی را بعضی اعضای وضوء آن جروح

یا قروح باشد مثل زخم شمشیر و کارد و دمل و

خراج

خراج و دملها یا شکسته باشد بر رو و همچنین
جبیره یا غیر آن نباشد پس بشستن و مسح نمودن آن
متضرر شود و طاهر نباشد یا نجس نباشد و توانند
بدون ضرر تطهیر نماید هر چند به آب حمام باشد
یا موقوف داشته باشد بر ابقای آن برای آب گرم کردن
و مثل آن باید تطهیر نماید و وضو را بسازد بر تقدیر
قدرت داشتن بر آن و اگر جراحتی باشد که متضرر شود
بشستن آن کفایت میکند شستن آنچه صحیح است
از اطراف آن چه ممکن باشد مسح نمودن بر روی آن
یا ممکن نباشد هر چند در صورتیکه ممکن باشد
مسح احوط نمودن است چنانچه در صورتیکه ممکن
نباشد مسح نمودن احوط آنست که بر روی آن
چیز طاهری بگذارد و مسح کند بر روی آن و همچنین است
حکم شکسته و قرحه که بر روی آنها جبیره نباشد
هر چند در این دو صورت علاوه نمودن تیمم احوط است

نحو

مسح

جبیره

واگر در بعضی از مواضع وضو جبیره باشد و ممکن نباشد
رسانیدن آب به بشره در زیر جبیره و برداشتن
جبیره یا مکرر ریختن آب یا فرو بردن عضو در
در آب هرگاه آب به بشره برسد و شسته شود
عضو واجب است لیکن احوط آنست که هرگاه ممکن باشد
برداشتن جبیره برداشته شود و زیر آن را
شسته شود و هرگاه ممکن نشود مکرر ریخته شود
آب تا شسته شود و اگر میسر نشود شستن بشره
مسح کند بر روی جبیره و هرگاه جبیره در موضع
مسح باشد پس اگر جبیره تمام محل مسح را نگرفته باشد
و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه
واجب است در مسح اکتفا نماید بمسح آن و اگر تمام محل مسح را
جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن
جبیره بقدر کفایت در واجب از مسح باید بردارد
و مسح نماید بر عضو و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی

عضو یا فرو بردن عضو در آب ... شسته شود

جبیره

جبیره لیکن در صورتیکه ممکن باشد رسانیدن آب به
زیر جبیره و وضو [illegible] رسد و محل طاهر باشد واجب است
بتکرر ریختن آب بر جبیره تا آب به محل مسح برسد
یا فرو بردن عضو در آب بنحویکه آب به بشره برسد
به محل مسح بر جبیره اگر طاهر است خوب و اگر نه
تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد
واجب است تیمم هر چند احوط جمع نمودن میان آن
و گذاردن چیز طاهر است بر جبیره و مسح کردن
بر آن و فرق نیست در جبیره میان بعض عضو
و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه زیر آن
پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جراحت از تفریط
خود باشد یا نباشد و در حکم جبایر است کهنه
هائی که بر جروح و قروح می بندند یا دوائیکه بر
میگذارند و در چیزهائیکه چسبانیدن آنها بدون
حاجت باشد و کندن آن اذیت کند احوط جمع میان

جبیره و تیمم نیست و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن
بر روی لبشره یا جبیره و ستر جبیره و خالی سوای
جبیره نباشد واجبست تیمم نماید و همچنین هرگاه
یک عضو از اعضای وضو یا بیشتر یا کمتر مریض یا
و قروح یا جروح یا شکسته باشد یا مرض دیگر عضو
یا یکی از امور مذکوره جمع شود واجبست تیمم نماید
و از آنجمله است چشم درد که در آن باید تیمم کند و
اگر کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه
غایط و چه ریح کلبا زد و نماز کند و احوط آنست که جمع
نکند بیک وضو میان دو نماز و اگر حالش مختلف باشد
که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز
بی حدث بکند واجبست اختیار نماید آن وقت را و اگر
در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را تمام کند
و احوط اعاده نمودن نیز هست و واجبست بر او محافظت
نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید از برای خود

در آیات

کیسه

کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید
سرایت نمودن ... را باید در ... لیکن این در
صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر
نشود واجب است ... در شکوک بدانکه هرگاه
یقین داشته ... وضو واجب است وضو و همچنین هرگاه
یقین در طهارت و حدث هر دو داشته باشد
و شک داشته باشد در مؤخر بودن هر یک از دیگری
واجب است وضو چه آنکه بداند حالت سابقه بر این دو
حالت را یا نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزای
وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل بیاورد آن جزء و ما بعد
آن را اگر منافی موالات روی نداده باشد و اگر داده باشد
وضو را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو در واجبات وضو
مطلقا هرچند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده
باشد یا نه و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورتی
از صور چیزی نه اصل وضو و نه اعاده اجزای و اگر

[illegible]

یقین داشته باشد بطهارت و شک نماید در حدث
یا احتمال رجوعی باید بعد حدوث آنرا با تقدمه بهم رسانید
اعتبار بدان و رجوع او نیست وضو و همچنین سنت اگر شک
کند در جزئی از اجزای وضو بعد از فراغ از وضو و داخل
شدن در عمل دیگر بلکه بعد از فارغ شدن از وضو
هر چند از محل وضو بر نخواسته باشد و داخل در فعل
دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه

باب ... در غسل و در آن چند فصل است

در اموری که موجب غسل میشود و آن جنابت و
حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و فوت شدن
آنست و هر یک از این اغسال غیر از غسل میت
از برای نماز واجب و شرط است از برای مطلق نماز از
سنت و واجب و همچنین واجب و شرط است از برای
طواف واجب و واجب میشود از باب مقدمه از
برای مس نمودن کتابت قران اگر مس نمودن آن واجب شود

و مثل

ومثل آنست غسل جنابت وحیض ونفاس از برای
خواندن هر یک از سوره عزایم چه تمام آن چه بعض آن
واز برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه
و درنگ کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها
شرط واجب شدن هر یک نیز در آنچه از استحاضه
در حکم احداث مذکوره است در وجوب غسل از برا
آنها بنابر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست
همچنین واجبست هر یک از غسل جنابت وحیض ونفاس
از برای واجب از روزه بنابر احوط هرچند ظاهر آنست
که واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قضای آن
واما حکم غسل استحاضه از برای روزه در کتاب صوم
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و شرطست
غسل جنابت از برای جواز مس نمودن اسم جلاله
بلکه احوط مس نکردن غیر آن از اعلام ستر جمیع
لغات و سایر اسماء غیر اعلام و مثل اسم الله در اسم عبد الله

وغیر آن و همچنین شرط غسل جنابت از برای جواز
مس اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام بنا بر احوط بلکه
اختیار آن خالی از وجه نیست و واجب میشود غسل
گاهی بنذر و عهد و قسم و واجب نیست غسل از برای غیر
آنچه ذکر [illegible] واجبست اغسال مذکوره لنفسها
بلکه مستحبست لنفسها [illegible] در بیان حقیقت
غسل بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر جمیع
بدن و شستن موی واجب نیست هرچند احوط است
و اگر موقوف باشد شستن بشره بشستن موی
البته باید بشوید موی را در این حال اما داخل
گوش و دهن و دماغ و ما بین پلک چشم و داخل
سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضرور نیست
و همچنین ضرور نیست شستن سوراخی که در گوش
میکنند از برای حلقه هرگاه تنگ باشد که باطن آن
دیده نشود لیکن احوط شستن آنست و اگر دیده شود

باطن

باطن آن واجب نیست شستن آن و مثل آنست سوراخ
دماغ در دو طرف تا امر و همچنین است حکم بینی هر که
بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن باید با تمام
باشد با نیت و مراد با رتماس فرو رفتن در آبست
بیکدفعه بحسب عرف یعنی عرف بگویند یکدفعه
داخل در آب شد و ضرر نیست بیرون او بودن جمیع
بدن را از آب بلکه اگر تا بساق یا زانو بلکه تا کمر بلکه
تا سینه در آب باشد ضرر ندارد لیکن احوط بیرون بودن
جمیع بدنست از آب و اگر قدری باقی بماند از بدن
هر چند بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از
بیرون آمدن از آب معلوم شود باید اعاده کند غسل را
و خلاف نیست که غسل ارتماسی تدریجی الحصولست
باین معنی که اول آن رسیدن اول اجزاء بدنست بآب
و آخر آن رسیدن آخر جزء بدنست بآب یا آنی ا
الحصولست بآنکه تحقق آن برسیدن آخر جزء از بدنست

بآب وقول دویم خالی از رجحان نیست هرچند احوط

نمودن میان هر دو ست در نیت لیکن واجب نیست

دانستن اینمعنی که غسل تا رافع یعنی لحصول است یا آنی

الحصول [illegible] بلکه واجب نبودن این را

وغسل کند صحیح است غسل آن و مراد بترتیب

شستن سر است پیش از طرف راست و طرف راست

پیش از طرف چپ و گردن را با سر باید شست و احوط

شستن طرف راست که دانست نیز با طرف راست

وشستن طرف چپ است با طرف چپ و انتها نمودن

بجانب چپ و فرق نیست در معتبر بودن ترتیب در میان

کسیکه مسئله را بداند یا نداند یا فراموش نموده

باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزای عضوها

واحوط شستن ناف و عورتست با طراف راست و چپ

ودر هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ قدری زیاده

از نهایات را باید شست تا یقین بشستن قدر واجب

حاصل

سر نماید و اگر شک کند در عضوی از اعضای غسل
التفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل باشد
هرچند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش
از تمام شدن باشد از ابعمل آورد و اگر کثیر الشک باشد
التفات بآن نکند چه از مکان غسل حرکت کرده
باشد چه نکرده باشد و رجوع در کثرت شک
بعرف است که او را در عرف کثیر الشک بنامند و حکم
اطلاق و اباحه آب و طهارت آن و طهارت بدن
و نیت و استدامت آن و مباشرت مکلف افعال
بنحویست که در وضو گذشت پس اگر میتواند که خود
عمل را بجای آورد و اگر نتواند باعانت غیر باید بعمل
آورد بنحوی که در وضو گذشت [illegible] دوم در بیان
حقیقت اسبابی که موجب غسل میشود و در آن
چند مطلب است [illegible] در جنابت متحقق میشود
بیکی از دو چیز اول غایب شدن حشفه در قبل زن

از برای

باید بعمل آورد

بیان

بدانکه جنابت

از برای مرد و زن و همچنین در مرد بر زن و پسر
بیرون آمدن منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری
چه بجماع باشد چه بغیر جماع باختیار باشد یا
باکراه زیاد باشد یا اندک هرچند قطره باشد
بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود
مادامی که بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون
آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین هرگاه
در خواب به بیند که محتلم شد و بعد از بیداری
اثری ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود و اگر بعد
بیاید از زن منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود
بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود است
یا نه یا آنکه مظنه بهم رساند که از آن هست واجب نمیشود
غسل و اگر نداند که از مرد است یا از خودش نیز چیزی
بر او لازم نمیشود بخلاف آنکه اگر علم بهم رساند
بآنکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است آن

احتیاطاً

یا منی خودش واجب است اعاده نماید غسل را [illegible] دوم
در حیض بدانکه آن خون سیاه و جهنده و گرم است
در غالب اوقات و عادت بآن بهم میرساند زن
هر ماه پس هر گاه علم داشته باشد که آن خون حیض است
اشکال در آن نیست ولیکن گاهی مشتبه میشود
بسایر خونها پس اگر مشتبه شود بخون بکارت طریق
شناختن آن بآنست که قدری پنبه داخل فرج
خود کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که در
وقتیکه میخواهد این عمل را بکند بر پشت بخوابد
و پایها را بلند کند و بعد از آنکه مدتی گذشت
پنبه را آهسته بیرون آورد [illegible] خون دور دور
آن واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام
پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرطست در
امتحان مذکور اینکه قرح یا جروح احاطه بفرج
مثل احاطه بکارت نداشته باشد و هم چنین خون

لسنار

وهم چنین خونیکه زن به بیند در میان سه و ده روز
و بر ده و بر کمتر منقطع شود حیض نیست مادامیکه نداند
که از قروح یا جروح ست وهم چنین هرگاه بعد از آنکه
ده روز از حیض خون بر بیند و اوصاف حیض
آن باشد حیض خواهد بود وهم چنین هرگاه
خون بر سه منقطع شود تمام حیض ست و حیض با حمل
جمع میشود بنا بر اقوی و هر خونیکه پیش از نه سال
دیده شود آن خون حیض نیست وهم چنین هر خونیکه
در حال یاس به بیند و حد یاس در قرشی تمام شدن
شصت سال قمری شرعیست و در غیر قرشی تمام شدن
پنجاه سال قمری شرعی ست و بعضی ملحق نموده اند
نبطیه بقرشی و در آن وجهی هست و قرشی کسی ست
که نسب آن بنظر ابن کنانه برسد و آن از طرف پدر و مادر
یا از طرف پدر به تنهائی کفایت میکند و اما از
طرف مادر به تنهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبه
باشد

نبطی
نبید عرب

باشد قرشی بود آن ملحق بغیر قرشی میشود و اکثر
زمان حیض ده روز است مثل کمتر ایام خانی بودن
از حیض کمتر از نیز ده روز است و آنچه کمتر از آن حیض نمیتواند
شد سه روز است پس هرگاه یکی روز یا دو روز خون
به بیند حیض نخواهد بود هرگاه در عدد هر دو ماه
مساوی خون به بیند صاحب عادت میشود لکن
اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در هر دو ماه
از اول تا پنجم خون به بیند آن را صاحب عادت وقتیه
و عددیه گویند و اگر در عدد مساوی باشند نه در وقت
مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید و اگر مساوی
باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون
دید پنج روز و در ماه دویم شش روز و هر دو را از اول ماه
خون دید آن را صاحب عادت وقتیه گویند عددیه محقق
میشود عادت نیز بمساوی دیدن خون در دو دفعه
در یک ماه هم چنانکه محقق میشود عادت نیز بین

مثل از اول ماه و در ماه دوم
پنج روز و نیز از اول ماه
آن را صاحب عادت عددیه گویند

خون در دو دفعه مساوی در اول ماه بیشتر از
دو ماه در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت
وقتی بتنهائی بدیدن خون ترک عبادت کند
هر چند خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت
وقتی تنها حکم آن حکم مضطربه است و حکم آن آینده
و در صورت عادت عددی بتنهائی خلاف است و اقوی
آنست که بدیدن خون نیز ترک عبادت کند و صاحب
عادت هر گاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند
و احتیاط نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت آن از ده
کمتر باشد و لیکن احتیاط بر هم استحباب است و در عدد
ایام احتیاط خلاف است و اقوی استحباب آنست تا
بده روز هر چند احوط اکتفا نمودن بیک روز یا دو
روز است و بهمه تقدیر هر گاه خون منقطع شد
بده روز یا کمتر تمام حیض است و هر گاه گذشت از ده روز
اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق

با عادت

باعادت باشد [illegible] آن معتبرست و نباید بر عادت
استحاضه بی اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف
با عادت باشد هرگاه میان دو [illegible] وسط فاصله شود متابعت
نمودن عادت خالی از رجحان نیست و هرگاه ده روز
فاصله نشود اگر تجاوز از ده روز نمیکند بر تمام ایام عادت
تمیز را حیض قرار دهد و اگر تجاوز از ده روز نکند رجوع
رجوع بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقره هرگاه
ممکن شود او را رجوع نماید نمودن بصفت باینکه آنچه
بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و
آنچه بصفت حیض نباشد بتنهائی یا با ایام پاکی ده روز
یا بیشتر باشد رجوع کند بصفت حیض و بمجرد دیدن
خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی آنست که ترک عبادت
نماید هرچند خون بصفت حیض نباشد و هرگاه
رجوع بصفت ممکن نباشد باینکه آنچه بصفت حیض است
کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد و آنچه بصفت حیض نیست

تنها یا با ایام پاکی کمتر از ده باشد پس اگر مبتدیه باشد
و آن عبارتست از کسیکه ابتدا خون دیدن نموده باشد
و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع کند بعادت
خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری
تنها اگر ممکن باشد باینکه از برای او خویشانی باشد
و ایشان نیز متفق باشند و اگر ممکن نباشد باینکه
از برای او خویشانی نباشد یا باشد متفق نباشند یا
ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت ایشان مثل منظور
و مضطربه عبارتست از کسیکه فراموش کند عادت
خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد یا کسیکه
خون مکرر دیده باشد عادت از برای آن مستقر نشده
باشد یا کسیکه خون مکرر دیده باشد و عادت از برای
آن مستقر نشده باشد و آن باید در هر ماه هفت روز
حیض قرار دهد ولیکن حکم مذکور از برای مضطربه
در صورت فراموشی عادت تخلف ندارد و هرگاه علم و وقت

هر

هر دو فراموش کرده باشد یا عدد تنها را اگر وقت را تنها
فراموش کرده باشد در آن تفصیلی هست که در این
رساله ذکر آن مناسب نیست باقی ماند احکام حایض
و از جمله آن آنست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب
و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو
بلکه اگر در بین نماز حایض شود نماز او باطل است حتی
حرفی اگر از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام
نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز نباشد و گمان
نماید که حایض شده تا پاک کند دست خود را بجا
بموضعی که خون بیرون میآید [illegible] اگر خون بیرون
آمده باشد از نماز بیرون رود والا نماز را تمام نماید
لیکن ظاهر این است که اگر چنین نکند و نماز را تمام
کند یعنی بنا بر نماز او صحیح است و اگر بعد از نماز ظاهر
نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بود حیض
بر تمام نمودن نماز و چنانچه مظنه مبطل نیست

شك نيز مبطل نيست و در حكم حيض است ساير احداث
و هم چنين صحيح نيست از آن روزه و نه طواف و حرام است
بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا
و درنگ نمودن در باقي مساجد و ظاهر جايز بودن
عبور است در مشاهد مشرفه مقدسه مكر روضه جناب
نبوي كه مستلزم عبور در مسجد آن جناب باشد
و حرام است گذاشتن چيزي در مساجد و خواندن
يكي از سوره عزايم و اجزاي آنها بقصد جزئيت اگر
مشترك باشد و اگر شته اجتناب شد حرام است چه
بقصد جزئيت و چه بقصد غير جزئيت و حرام است
مس نمودن كتابت قرآن و وطي كردن حايض در
قبل مادامي كه خون باقي است ... طاهر شد
جايز است بشرط بشستن فرج و هرگاه وطي نمود
وجوب كفاره است هر چند قول باستحباب خالي
از رجحان نيست و كفاره در ضمير كنيز سه ربع مثقال
صيرفي

صیرفی طلاست در اول حیض و در وسط نصف آن
و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار باشد بکفا[illegible]
[illegible] قیمت و در کثیره سه مد کندم [illegible] از برای
هر فقیری یک مد و از جمله احکام استظهار است
با منقطع شدن خون پیش از ده روز بانکه پنبه
بگذارد در فرج خود بعد از آنکه پای چپ را بر دیوار
بگذارد شکمش را بآن بچسپاند بقدریکه حقیقة
امر ظاهر شود پس هر گاه پنبه پاک بیرون آمد
طاهرست طاهرست از حیض و اگر ملوث بیرون
آمد مبتدیه صبر کند پاک شود یا ده روز بگذرد
و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم را بر دیوار
گذاشتن مستحبست [illegible] در نفاس و آن
خونیست که در وقت زائیدن زنان میآید همراه
همراه طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت
بشرط آنکه کمتر از ده باشد که هر گاه از ده روز زیاد شد

زنان میاید خواه همراه بیاید خواه بعد از آن خواه
هر وقت بشرط آنکه کمتر از ده باشد که هرگاه از
ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون
به بیند نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان آنکه
طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند
مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند
بآنکه آن مبدا انسانست یا چهار قابله شهادت دهند
بر آن و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین مجرد
زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از
زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و اقل نفاس را
تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و
اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت
مستقره است نفاس آن بقدر عادة اوست
از آن خون او منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت
او نفاس اوست و تتمه استحاضه ولیکن آنچه ذکر شد

از آنکه

آنکه عادت را نفاس تر بر ده یا ده روز را وقتی

که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکور و خلاف

آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا اوسط خون ببیند نفاس

او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر در وسط و آخر یا

اول و وسط خون ببیند نفاس آن مختص بطرفین

وآنچه زمان مابین است خواهد بود پس کسیکه عادت

آن هشت روز باشد و در اول و آخر [خون] ببیند تمام نفاس است

... در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس ست واگر

در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون ببیند چهار روز

نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یک روز از ین

روزها نفاس آن مختص بقدر دیدن خون خواهد

بود و اگر در چهارم مثلا دید و از عادت گذشت و بریده

منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس ست و مثل آنست که

شنید حال مبتدیه و مضطربه تا ده روز و هر چیز که

میباشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا

نیز چنین است فصل چهارم در استحاضه بدانکه
آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله
آنست که کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد خون بآن
برسد ولیکن آنرا فرو نگیرد بتمام و متوسطه آنست که
خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که
خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه از کهنه بگذرد
یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است
از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز را
باید یک وضو نیز بکند و در [illegible] دوم یک غسل
واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر آن وضوء
برای هر نماز ولیکن واجب شدن غسل شرط است
بآنکه پیش از نماز صبح خون پنبه را فرو گیرد پس اگر
بعد از نماز خون پنبه را فرو گیرد حکم آن حکم قلیله است
که غسل در آن روز واجب نمیشود بلکه واجب است
وضو از برای هر نماز واجب و شرط است در هر نماز

و در

و در قسم سیم سه غسل واجب میشود یکی از
برای نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر بکند جمع نماید
میان نافلهٔ شب و نماز صبح بآن غسل چنانچه گذشت
میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک
از فرایض آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کنند
میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا که جمع کنند
نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را بیک غسل
بکند جایزست و وضو باید بگیرد با هر یک از نسا
همچنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای
هر یک از نماز عصر و عشا اختلافست و احوط عدم ترکست
بلکه وجوب خالی از رجحان نیست و واجب بودن غسل
و وضو در سه قسم گذشته در حالتیست که خونیکه
باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسیده چند
در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو
بعمل نیاورده باشد از برای آن خون بعد از دیدن

آن ولیکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی ست

که خون بیك نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد

مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرت برگردد

در حکم چه میکرده. پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح

کثرت برگردد بقلت کفایت میکند یك غسل واگر پیش

از غسل ظهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند

بهر غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت

دو غسل خواهد نمود در آن روز واگر بعد از نماز ظهر نیز

چنین شد یك غسل میکند وهمچنین اگر بعد از نماز

صبح قلت برگردد بتوسط آن روز غسل براو نیست واحوط

آن ست که از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائیکه

موجب وضو بود وضو نیز در جائیکه موجب غسل بود

غسل نماید مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود وپیش

از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد

دید ورفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه

نموده

مستحاضه

نموده بود در اول از وضو یا غسل و واجبست بر مستحاضه
استبرا کردن یعنی پنبه بردارد و بقدری که متعارفست
در معلوم شدن حال آنقدر صبر نماید و بعد بمقتضای
آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن
یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجبست
عوض نماید پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و بهر حیثیتی بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد
بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن آن است که
بعد از غسل هرگاه ملوث بخون نشده باشد چنانچه احوط
آن است که بعد از غسل بلکه وضو نماز را تاخیر نماید
و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن
خون مادامیکه متضرر نبود و اگر متضرر شود واجب نیست
و اگر در بین غسل حدث اصغر از و صادر شود احوط
آنست که غسل مذکور را تمام کند و اعاده نماید وضو
بسازد هرچند قول بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو
مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست در باطل شدن

غسل میان غسل واجب ومندوب واگر حدث اکبر
اثنای غسل واقع شود اگر همان حدثی که رفع آنرا میکرد
واقع شود اعاده غسل باید نشود مثل حیض و نفاس
حکم واحد است واگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود
[illegible] در غسل میت بدانکه واجب میشود غسل
بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن
و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان باشد خواه
از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل
بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکال است و احوط غسل
نمودنست و اظهر واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن
چیزیکه حیوة در آن حلول نکرده باشد مثل مو و ناخن
در غسل میت و سایر احکام آن از کفن نمودن و نماز کردن
و دفن نمودن و در آن چند بحث [illegible] در غسیل
و در آن دو فصلست [illegible] بدانکه غسل دادن میت واجب
کفائیست یعنی که بر همه مکلفین واجب است و هرگاه یکنفر
غسل بدهد

غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است و اولی بآن
بلکه لازم ... به میت شوهر است نسبت بزن
خود چه آن زن آزاد باشد چه نباشد چه دایمه باشد
چه منقطعه باشد لیکن در منقطعه اشکالی پیدا است و عمل
باحتیاط خوب است و بعد از شوهر مالک مقدم است
بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود
در ولایت و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم
بر اجنبی میباشد هرچند هاشمی باشد یا وصی
باشد که او غسل دهد هرچند احوط از برای وصی
عمل نمودن بوصیت است هرچند هاشمی نباشد و طبقات
ارحام بترتیب طبقات ارث است ... پدر و مادر و
اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و
ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از آن
ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره مقدم است
بر حاکم شرع و با نبودن هیچیک از مراتب احتیاط متقدم

ضامن جریره

داشتن داشته حاکم شرع ست بر غیر و بعد از آن عادل

مومنین [illegible] از ارباب نفقه واحد پس پدر مقدم

بر مادر و اولاد و اولاد اولاد و ذکور بر اناث اولاد بلکه

از هر طبقه مقدم بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم ست

بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک باشد بمیت

پدر و مادر مقدم ست بر کسیکه مقدم نزدیک

باشد بمیت پدر و اگر غسل داده باشد میت

بی اذن ولی باطل ست و همچنین حکم نماز و غیره

که غسل دهنده میت شیعه اثنا عشری باشد مگر

در صورت اضطرار که جایز ست غسل دادن سنی

بلکه یهودی و نصاری ، ولیکن اگر از یهودی و نصاری

باشد پیش از غسل امر کنند ایشان را بشستن بدن

خود را و احوط در این صورت آنست که نیت

غسل را شیعه اثنا عشری بکند بلکه هرگاه سنی

غسل میدهد احتیاط نیت نمودن هم رواست و

هرگاه

هرگاه عذر رفع شد غسل را اعاده نماید در
صورت و همچنین شرط است که غسل دهنده مثل
میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در محارم و زن و
شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر
سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و
جایز است از برای مولی غسل دادن کنیز خود و
عکس آن نیز بعید نیست هر چند احوط ترک آن است
و واجب نیست غسل دادن هر مؤمن اثنا عشری و واجب
نیست غسل دادن کفار چه از اهل کتاب باشند و
از غیر ایشان . در مخالف واجب نبودن خالی
از رجحان نیست در حکم میت است سینه او یا قطعه
که در آن سینه باشد پس غسل دادن آن واجب است
بلکه کفن نمودن و نماز کردن بر آن و واجب است غسل دادن
و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در آن استخوان
باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط

باقی جدا شده از زنده و استخوان بی گوشت با آنست و همچنین
طفلی که در شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود
واجبست در آن غسل و کفن و حنوط و دفن نمودن
و اما نماز پس بر آن نه واجبست و نه سنت و هرگاه چهار
ماه کمتر باشد واجبست او را در کهنه پیچیدن و دفن داشته
کردن و واجبست ازاله نمودن نجاست از بدن میت
پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را از نامحرم
در غسل مثل سایر احوال چنانچه واجبست روی
بقبله نماینده میت را در حال احتضار
بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و
روی او و کف پایها او را مواجه قبله نمایند
منقطع میشود وجوب مذکور بتحقق شدن وفات
مگر در دفن نمودن و احوط رعایت آنست بعد از
بیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق
در وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد

یا زن

یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن
کسیکه واجب شده باشد یا کشتن آن برجم یا قصاص
یا غیر اینها و غسل کرده باشد با مر حاکم شرع یا انجا
خود اغتسالی را که واجب او برای میت و اگر بعد از
سه غسل [illegible] بسبب دیگر واجب است غسل دادن او
در کیفیت غسل واجب است غسل
دادن میت را به سه غسل به سدر و بکافور و باب
خالص و واجب است ترتیب در میان سه غسل
بنحویکه گفته شد فرقی نیست در این حکم میان انکه میت
جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط
غسل دادن میت است به غسل ترتیبی هرچند اظهر
کفایت نمودن غسل ارتماسی است و کیفیت هر یک
از ترتیب و ارتماس بنحویست که در غسل جنابت گذشت
و همچنین شرط است نیت در هر یک از سه غسل و نیت
هر غسل را مقارن شروع در آن نمایند و اگر هیچ آب

میسر نباشد و سه تیمم بدهند میت متصل هر یک
از آن سه غسل و یک تیمم بدل مجموع و اظهر کفایت
اخیر است و همچنین اگر بترسد بر میت از غسل از
از هم ریختن پوست یا گوشت او را مثل آنکه آبله
داشته باشد یک تیمم بدهند او را و احوط سه تیمم است
نیز چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست خود
بعمل آورد نه بدست میت و احوط [illegible] بودن مکان
غسل است [illegible] در تکفین واجب است کفن نمودن
میت چه مرد باشد چه زن چه خنثی با سه پارچه منسوج
بسه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که
آنرا سرتاسری مینامند و شرط است در پیراهن که
از شانه تا نصف ساق بپوشاند و در لنگ آنکه
میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه
از طول اینقدر زیاده باشد که بر سر و هم بیفتد دو
آن بفضل بلکه احوط در پیراهن بلند آن است تا

قدم

بقدم و دو لنگ پوشانیدن آن ست از سینه تا بقدم
لیکن احوط و اظهر آن ست کز زیاده بر قدم واجب باشد
ادنی کمالی و دو ثوب یکتا چنانچه اگر صغیر داشته باشد
از ما الصغیر پنداشت باید اگر مقدور نشود سه پارچه اکتفا
نمایند بآنچه مقدور است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه
اگر مقدور نشود مگر پوشانیدن عورت نیز واجب است و
کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن
مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پارچه
بپوشاند آنچه را که در زیر آنست و جایز نیست مغصوب
بودن کفن و نه نجس بودن و نه حریر محض بودن
و نه پوست بودن هر چند از حیوان تزکیه باشد
و احوط آنست که کفن ننمایند از ثوبی که از صوف
بافته باشند هر گاه از ماکول اللحم باشد و اگر غیر
ماکول اللحم باشد معروف در میان اصحاب آنست که
جایز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود

از اصل مال میت هرچند مدیون باشد مگر زن که
کفن او بر شوهر است هرچند زن مالدار باشد و واجب است
بعد از غسل حنوط نمودن و آن مسح نمودن هفت موضع
سجود است بکافور و کفایت میکند در آن مسمی
و اگر بیشتر باشد بهتر و حنوط از غسل کفایت نمیکند و فرق
نیست در حنوط در میان مرد و زن و خنثی و ممسوح
و صغیر و کبیر لیکن مخصوص است این وجوب بمیتیکه محرم
نباشد محرم باشد بوی خوش بنزدیک او
نبرند چه از کافور و چه از غیر کافور و چه در تحنیط
و چه در تغسیل در نماز میت و در آن دو فصل است
فصل اول بدانکه واجب است نماز بر هر که شیعه اثنا عشری
باشد مطلقا چه شهید باشد و چه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده
باشد یا غیر ایشان باشد از ارباب کبایر و همچنین
واجب است بر سنی چه در حال تقیه و چه در حال غیر تقیه

و جایز نیست نماز بر کفار چه کافر اصلی باشد چه مرتد
چه ذمی باشد چه غیر ذمی ولیکن جایز است بر بعضی از
فرق مثل ناصبی یا بس آن کردن بخوبکه می آید و ملحق
میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشد از مؤمنین یا مؤمنه
و همچنین واجب است نماز بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور
چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه
در آن مسلمی باشد که ممکن باشد تولد آن لقیط از آن

بدانکه نماز میت واجب است بوجوب کفائی
بر هر مکلفی لیکن شرط است در صحت آن آنکه مؤمن
اثنا عشری باشد و از جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل
ممیز بجای آورد صحیح است از او لیکن ساقط نمیشود
از مکلفین تکلیف ظاهری و اولی بنماز اولی بغسل است
و تفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون
اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد

ویا احدی را بجماعت وخود نیز اقتدا نکند یا
نابلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد مثل نشناسا
شاین ولایت نمیشود نماز را فرادا خواهند کرد
باذن ولی یا خود بخواهند کرد واگر بسبب عذر شرعی
نباشد احوط باقی گذاردن امر بر ولی هر چند
ساقط شدن ولایت او در این حال خالی از قوت
نیست واحوط اذن گرفتن از حاکم شرع است در
اقامه چنین جماعتی با امکان وبا عدم امکان
از عدول مومنین وکیفیت نماز آنست که نیت کند
وپنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است بگوید
ودر میان آنها چهار دعا بخوانند صلوات
بر پیغمبر وآل آنجناب صلوات الله علیه وعلیهم
اجمعین از برای مومنین برای
میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله وبعد از
تکبیر

تکبیر دویم اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر
بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و
بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن اینها
در وقتی است که میت شیعه اثنا عشری باشد لیکن اگر طفل
باشد چه نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا
و فرطا و اجرا اگر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند
و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف باشد دعا را بان تنها
نماید و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر
چهارم بگوید اللهم ان کان یحب الخیر و اهله
فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه خوبست و اگر مخالف
باشد یا ناصبی که تقیه بر او نماز کنند در نماز مخالف
بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا
و سلط علیه الحیات و العقارب و در نماز ناصبی بگوید

اللهم اخز عبدك في عبادك وبلادك اللهم اصله
اشد نارك اللهم اذقه حر عذابك فانه كان يوالي
اعدائك ويعادي اوليائك ويبغض اهل بيت نبيك
وتكبير پنجم در نماز این صنف نیست و اگر میت
مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذين تابوا
واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم و واجبست در آن
نیت و قیام و روی بقبله نمودن با امکان و گذاردن
سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماموم
باشد و هرگاه عکس بگذارد میت را باطل میباشد
نماز چه از روی عمد باشد چه از روی جهل و فراموشی
چه از روی جهل و همچنین شرطست به پشت خوابانیدن
میت را در حال نماز [illegible] در دفن واجبست
دفن نمودن میت را بوجوب کفایی بنحویکه پنهان
نمایند جسد میت را در زیر خاک بنحویکه محفوظ
بماند جسد او از ضرر درنده گان و بوی او از انتشار

و واجب

و غیر آن و بران . باب سیم در تیمم و دران چند

فصل است اول در اسباب منتقل شدن از وضو

و غسل به تیمم . سبب تیمم ممکن نشدن وضو

و غسل است و آن بچند چیز میشود اول نداشتن آب

بقدر آنچه کفایت کند او را در آن طهارتیکه بر او واجب

شده است از وضو یا غسل هر چند بقدر بعضی از

آن آب داشته باشد و اگر آب انقدر باشد که کفایت

نماید از برای ازاله نمودن نجاست ازاله نماید نجاست را

بآن آب و تیمم کند مگر آنکه آن نجاست معفو باشد و

یافت شود چیزیکه بآن تیمم کند و اگر نه طهارت را

مقدم بدارد ... نرسیدن بآب بسبب ترس از

درنده یا دزد بر نفس یا مال یا عرض خود یا بجهة میسر

نشدن آلات و اسباب آب کشیدن یا گرم کردن یا

محتاج به تنخواهی باشد که آب بخرد و میسر نباشد او را

و امثال آن و اگر مقدور باشد خریدن آب یا آلات یا آنکه

مو نور

موقوف است تحصیل آب بآنها بجز هرگاه متضرر باد
نشود یا آنکه احتیاجی در آن نباشد بحسب حال آن و
فرق در میان زیادتی در ثمن وغیر آن نیست و اگر مقدور
شود از برای او کندن چاه بدون عسرت و مشقت شاید
یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند با آنکه ریخت خود
در چاه کند و آب بیرون آوردن ترک کند بشرط آنکه احتیاج
نباشد در آن آنکه بترسد در استعمال آب بر
تلفی یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی
یا صعب شدن علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت
میکند در معرفت حصول ضرر مظنه بهم رسانیدن
چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه
غیر عادل بلکه کفایت نمودن احتمالیکه باعث خوف
شود گو نیست و از جمله ضرر شیرین است و ظاهر حصول
تنست بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن
آن و ترک تیمم در این حال البته نشود اگر بطهارت

اختیاری احتیاط خواهد بکند و از جمله اعذار از برای
تیمم تشنگی است هرچند بالفعل نباشد و مظنون آن
باشد بهم رسیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن احتمال
مساوی قوایست و از جمله اعذار نیز تألم ببرودت
هواست یا گرمی آب و میسر نبودن چاره و واجبست
طلب نمودن آب بر هر مکلف هرگاه ممکن باشد و فرسخ
باو نرسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و قوت
گنجایش طلب داشته باشد و مقدار طلب بقدر یک
تیر پرتابیست از تیرانداز معتدل با آلت معتدله
اگر زمین پست و بلند و مشتمل بر اشجار و احجار باشد
و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بنحو مذکور در چهار
سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت
نماز باطلست و اگر صبر نمود تا تنگی وقت نماز صحیح
[illegible] در آنچه بآن تیمم کرده شود بخاک خالص باید
تیمم کردن بی اشکالست چنانچه هرگاه قدرت نداشته

باشد

باشد بر خاک و زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار
رخت یا نمد یا پالان اسب یا مثل آن بی اشکال است و
همچنین هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشده
شود مگر سنگ تیمم نمودن بآن بی اشکال است
و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و نمد یا پال
حیوان یا یکی از آنها احوط جمع نمودن میان تیمم بغبار و
سنگ است و مخیر است در اختیار نمودن غبار رخت
و جل و پالان حیوان و نحو آن و در آنها معتبر است جمع نمودن
غبار را بتکانیدن و نحو آن و هرگاه هیچ غبار در آنها
بهم نرسد تیمم بآن نکند و همچنین هرگاه غبار از
خاکستر و نحو آن باشد تیمم بآن نکند و هرگاه هیچیک
از آنچه گذشت میسر نشود و گل میسر شود بآن تیمم
کند بشرط آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن
آن بسبب تنگ بودن وقت و امثال آن و این در صورتی است
که از چیزی که صحیح نیست تیمم بآن مثل خاکستر نباشد

کیفیت تیمم بکاهگل مثل تیمم بخاکست و اگر سنگ
و گل هر دو میسر شود احوط جمعست میان تیمم
هر دو و هرگاه قادر باشد بر تیمم نمودن بخاک احوط
ترک نمودن غیر خاکست بلکه قول بآن خالی از قوت نیست
و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود ساقط
میشود تیمم و نماز هر چند میسر شود یخی که نتوان
بآن وضو ساخت یا غسل کرد و بعضی قایل شده اند بوضو
یا غسل بآن و بعضی قایل شده اند به تیمم و احتیاط
در جمع میان هر دو و قضاست و فرق در میان هیچ
انواع خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن نیست
و جایز است تیمم نمودن بخاک مستعمل در تیمم و بخاک
قبر هرگاه علم نداشته باشد بنجاست آن و جایز نیست
تیمم نمودن بخاک غصبی و بغیر زمین مثل اشنان و آرد و
معادن مثل زرنیخ و سرمه و خاکستر غیر زمین و احوط
و اقوی ترک نمودن تیمم است بخاکستر زمین و بر

آهک

آهک و گچ بعد از سوختن و مکروه است تیمم نمودن
بر زمین شوره زار [illegible] ششم در بیان کیفیت تیمم
واجبست زدن باطن دو کف دست را و با هم در یکدفعه
ممکن باشد در حالتیکه هر دو کف پهن باشد و همچنین
واجبست مسح کردن پیشانی از رستنگاه موی سر
تا بطرف بالای دماغ بباطن هر دو کف با یکدیگر و
احوط علاوه نمودن جبینین است چه جبین عبارت است
از دو طرف پیشانی است و همچنین علاوه نمودن ابروها
و همچنین واجبست مسح کردن پشت هر یک از دو کف را
از بند دست تا سر انگشتهای بباطن کف دست دیگر
و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف مسح کند
بظاهر آن و معتبر است در پیشانی و دو کف تمام را
مسح نمودن و در ماسح که عبارت از باطن دو کف باشد
تمام مسح نمودن معتبر نیست هر چند احوط است و از اطراف
حدود در هر یک از اعضای تیمم چیزی را نیز داخل نماید [illegible]

جزم نمودن بحصول قدر واجب و واجبست در تیمم نیت
قربت و احوط تعیین وجوب یا ندب و استباحهٔ
عبادت بنحویکه در وضو گذشت و اما رفع حدث
در اینجا قصد آن خلاف صحیح بلکه معقول نیست
و احوط تعیین نمودن بدل بودن از وضو یا غسل است
و اما اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در ذمه
مکلف باشد معین است تعیین نماید که تیمم بدل
از وضو میکند یا بدل از غسل و احوط آنست که نیت
نماید باینطریق که تیمم میکنم بجهة مباح شدن نماز
بدل از وضو یا غسل از جهة آنکه واجبست یا مستحبست
قربة الی الله و در عدد زدن دست بر زمین خلافست
و اظهر کفایت نمودن یکدفعه زدنست چه آنکه تیمم بدل
از غسل باشد چه وضو هرچند احوط جمع نمودن
میان یکدفعه زدن و دو دفعه زدنست خصوصا
در تیمم بدل از غسل و واجبست در تیمم ترتیب باینطریق

که زدن دست پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی
پیش از مسح نمودن دو دست و مسح نمودن دست راست
پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این به صورتی
نیست که یکدفعه بزند دو دست را بر زمین و اما
در صورتیکه دو دفعه دویم پیش از مسح نمودن دو دست
میباید باشد و همچنین واجبست در تیمم طاهر بودن
خاک و بجای آوردن خود شخص همچنانکه در وضو و غسل
مذکور شد و همچنین واجبست موالات هرچند تیمم
بدل از غسل باشد و مراد بآن پی در پی بودن عرفی است
و همچنین واجبست در میان دست و خاک و ماسح و ممسوح حایلی
مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست
[illegible] در وقت فریضه صحیح است و در حال تنگ بودن وقت
[illegible] با وسعت وقت اشکال است و احوط تاخیر نمودن
[illegible] است خواه امید رفع شدن عذر داشته باشد یا نه
هرچند اظهر جواز تقدیم در اول وقت است هرگاه [illegible]

دفعه بزند

داشته باشد که عذر برطرف نمیشود تا آخر وقت

و فرق نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان

نماز واجب و سنت و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز

به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه

در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در

خارج وقت متعمداً بر جنابت باشد یا نه عالم باشد

به بودن آب در صورت تعمد بر جنابت یا نه تیمم از برای

نماز یا نماز دیگر که آن نماز با رختی شده باشد که متعذر

باشد بر او ازاله نجاست غیر معفو از آن رخت یا نه

و هم چنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای فریضه حاضره

نمود و بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر شود در اول

وقت و واجب نیست انتظار تا آخر وقت کشیدن برای نماز یا نه

مجاز است نماز بسیار بجای آورد به یک تیمم و اگر بعد از

آنکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز آب بیاید و

شود او را استعمال نمودن آن و بعد در نماز استعمال

نمودن

نمودن آب بکند پس تیمم آن باطل میشود و اگر در میان نماز
آب بیاید باطل نمیشود تیمم چه بقدر زمان استعمال
بکند پس چه نکند پس واحوط اعاده نمودن نماز و قضا یا با
اعاده آنست باید دانست که آنچه ذکر شد بنابر قول
بجواز تیمم در سعه وقت است و اما بنابر قول با آنکه جایز نیست
تیمم مگر در تنگی وقت بی اشکال اتمام واجبست و اگر کسی
تیمم کند بدل از غسل و محدث بحدث اصغر شود
واجبست تیمم کردن بدل از غسل و احوط آنست که جمع نماید
میان وضو و تیمم بر تقدیری که قادر باشد بر آب و جمع
نمودن میان دو تیمم است بر تقدیری که قادر نباشد
یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] تیمم واجب بدانکه واجبست تیمم بر محدث از برای
نماز واجب و طواف واجب و شرط است از برای مطلق
نماز چه واجب و چه سنت بشرط ممکن نبودن وضو
یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجبست تیمم از برای [illegible]

آنچه واجب میشود طهارت آبی از برای روزه آن ماه
ماه رمضان و قضای آن و تیمم از برای داخل شدن
مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ نمودن در
مساجد و مس نمودن کتابت قرآن واجب شود
هر یک از امور مذکوره مثل وضوست و واجبست
بر کسیکه محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام
از برای بیرون آمدن از آن هرگاه غسل ممکن نباشد
یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هرگاه
غسل ممکن باشد و زمان آن کمتر از زمان تیمم
یا مساوی با زمان آن باشد و باعث تلویث مسجد
بنجاست نشود وجوب غسل در اینحال خالی از قوت
نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب حایض و نفسارا
در وجوب تیمم از برای آمدن بیرون آن و آن احوط است
و واجب میشود نیز تیمم بنذر و عهد و قسم
بشرطیکه در کتاب نذر مذکور خواهد شد انشاالله

مبحث

بحث دوم در طهارت از خبث و در آن چند باب است
باب اول در انواع نجاسات و آن دوازده قسم است اول
و دوم بول و غایط از هر حیوانیکه حلال گوشت نباشد
و صاحب نفس سائله باشد یعنی خون جهنده که
بیرون میآید از رگ در وقت بریدن و فرق نیست
در غیر ماکول اللحم آنکه انسان باشد یا حیوان صحرائی
باشد یا دریائی یا طیر باشد یا غیر طیر و طیر خفاش
باشد یا غیر خفاش حرمت خوردن آن اصلی باشد
یا عارضی مثل جلال و حیوانیکه شیر خوک خورده باشد
تا آنکه قوت گرفته باشد استخوان آن از آن ولحمه
چه در فرج و چه در دبر سیم منی است از حیوانیکه
صاحب نفس سائله باشد یا غیر بهیمه که موطوء
انسان شده باشد هر چند حلال گوشت باشد
خون حیوانی است که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول
اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون یا بسیار

و غیر بهیمه موطوء انسان شده باشد

چه از رگ بیاید چه از غیر رگ مگر خونیکه باقی بماند
در ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونیکه متعارفست
از آن ریخته شود که طاهرست وهمچنین خونیکه [illegible]
بخون طاهر شود ... سگ وخوک نجاست
وهمچنین اجزاء هر یک هرچند اجزائی باشد که حیوة
در آنها حلول نکرده باشد مانند موی وناخن
میتة هرگاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد
مگر میته آدمی که نجاست آن بعد از سرد شدن است
و پیش از غسل دادن بلکه پیش از سرد شدن
وبعد از مردن نیز بنا بر اقوی واحوط واجزای میته
نجس نجس است خواه جدا شود از آن در حال حیوة
یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة در
آنها حلول کرده باشد ودر اجزای صغاری که
از انسان جدا میشود مثل آنچه از لب جدا میشود
در بعضی اوقات اظهر طهارت واحوط اجتناب است

هشتم

[illegible] کافرست حتی مرتد و نصاری و یهود و مجوس
وهمچنین بت ... [illegible] اجزا آنها هر چند آن اجزائی
باشد که حیوة در آنها حلول نکرده باشد و طریق
معرفت کافر آنست که انکار الهیت یا رسالت یا
ضروری از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب از
اولاد کفارست پیش از بلوغ چنانچه احوط اجتناب از
سنی ست و لیکن طهارت از ایشان اقوی نیست واما
والبته کفار طاهرست ما دامیکه علم بنجاست ما
ایشان برطوبت و مانند آن بهم نرسد و مطلق
کفایت نمیکند در نجاست [illegible] شراب و هر مسکری
که در اصل روان باشد هر چند بخشکد و مشهور
آنست [illegible] بآن هرگاه غلیان بهم رساند و بعضی
علاوه نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و اظهر و احوط
اجتناب است مطلقا اگر اسکار از آن ظاهر نشود والا
حکم بنجاست بی اشکال است [illegible] فقاع است و آن

آب انگور است

از جو بعمل میآید همچنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر
در آن صدق اسم است در عرف عرب [illegible]
عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول جنابت
باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از زنا یا
یا از لواطه یا وطی بهیمه یا غیر آنها از آنچه حرمت
آن ذاتی باشد بلکه در وطی حایض و وطی در روز
روزه یا در ظهار پیش از کفاره دادن نیز اقوی اجتناب است
[illegible] عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان
جلال بنا بر احوط [illegible] در احکام نجاسات
واجب نیست ازاله نجاست لنفسها بلکه مستحب است
و شرط است ازاله نجاست آن از رخت و بدن از
برای صحت نماز و طواف با امکان و معفو نبودن و از
محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف
از برای استعمال کردن برطوبت در آنچه مشروط
بطهارت است از خوردن و آشامیدن و تطهیر نمودن

هرگاه

هرگاه استعمال آن مستلزم تعدی نجاست باشد
وان مأکول از [illegible] خوردن واجبست ازاله آن از
مساجد وهمچنین از مصحف واز آلات مختصه بآن
مثل جلد وضرایح مقدسه وترک پوشانیدن آنها بنا
احوط وحرامست نجس نمودن مسجد ومعفوست
خون قروح وجروح مادامیکه خون منقطع نشود
بالمره چه جاری باشد دایما یا نه چه مشقت تطهیر آن
باشد یا نه چه رخت باشد چه در بدن چه مقدر
او باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال وکهنه توانند
منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد جاری آن
بدوائی یا نه مجروح نموده باشد خودش بعصیان
یا نه وهمچنین معفوست عرقیکه بآن نجس شود که
انسان را اکثر میسرست که از آن خالی باشد ولیکن
عفو از آنچه شنیده شد مخصوص صاحب جروح وقروح ست
پس اگر آن رخت را دیگری بپوشد عفو از برای [illegible]

نیست وهمچنین اگر شک کند که خون از جروح
وقروح است یا غیر از آن ومعفوست نیز در خون
کمتر از درهم درخت بلکه در بدن دور نیست عفو
هرچند احوط اجتنابست لیکن این حکم در خون
غیر حیض ونفاس واستحاضه است بلکه خون غیر
نجس العین وغیر ماکول اللحم بنابر احوط بلکه خالی
از رجحان نیست واحوط در مقدار درهم اکتفا
بمقدار ناخن ابهام متعارفست ومراد بناخن ابهام
ناخن انگشت بزرگست یا بمقدار محدبه جو زاویه
واظهر تحدید با خمص راحت که گودی کف دست باشد
ومراد بناخن ابهام ناخن انگشت بزرگست وهمچنین
معفوست نجاست بچیزیکه نماز تمام نشود بآن
لباس باشد چه غیر لباس ولباس چه در
محل خود باشد چه نباشد هرچند عمامه
پیچیده باشد واحوط در آخر اجتنابست چنانچه

هرگاه

هرگاه قبای را تا نموده در جیب خود گذارد ظاهر
آنست که باطل میشود نماز و تربیت کننده صبی یا
صبیه اگر یک جامه داشته باشد کفایت میکند
شستن آن در روزی یکمرتبه از بول هر وقت که
خواهد لیکن بهتر آنست که در آخر روز بشوید که
چهار نماز را بطهارت بکند یا یکمرتبه بوده
نجاست بجا آورده باشد و واجبست در شستن
بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود
بآب غیر جاری مگر بول طفل شیر خواره مسلم که در آن
ریختن آب کافی است یا فرو کردن تمام محل را که بول
بآن رسیده باشد یا غلبه آب بر بول که رخت غساله
از محل بیرون رود ولیکن احوط بیرون کردن آنست
و اما در آب جاری کفایت میکند یکدفعه بلکه در آب
نیز دو دفعه نیست کفایت کردن یکدفعه هر چند احوط
تعدد است و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجا

احوط آنست که دو دفعه بشوید در غیر ظروف هر چند
اظهر کفایت نمودن بیک دفعه است و در غیر بول
در ظروف سه دفعه باید شسته شود از هر نجاستی
غیر از نجاست مردن موش و شراب و ولوغ سگ و
خوک که عبارتست از آشامیدن آنها از ظرف
بطرف زبان پس مردن موش خصوصا در نوعی
از آن که عبارت از جرذ است احوط آنست که هفت دفعه
شسته شود هر چند در غیر جرذ ظاهر کفایت سه
دفعه است و همچنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشویند هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است هر گاه
ظرف آن چوبی یا سفالی بی روغن یا کدو باشد
احوط اجتنابست اقوی قبول تطهیر
ظاهر آنست واما در ولوغ سگ و خوک پس در
خوک واجبست هفت دفعه شستن و در سگ
واجبست سه دفعه شستن هر چند احتیاط

آنست

آن است هفت دفعه بشویند لیکن شستن اوّل
باید بخاک باشد واحوط آن است که خاک خشک
بمالند بموضع نجاست بعد از آن خاک را ممزوج
باب نمایند و موضع نجاست را بآن بشویند
یک دفعه دیگر بعد از آن باب بشویند دو دفعه
وخاکستر واهک [illegible] واشنان وامثال آنها عوض
خاک کفایت نمیکند وموقوف است تطهیر آنچیزی که
آب در آن فرو میرود بر فشردن آن اگر شسته شود
باب قلیل مگر بول رضیع که فشردن ندارد [illegible]
گذشت [illegible] در آب جاری یا کر ظاهر است که
فشردن نیست هرچند احوط است و واجب است در تطهیر نجاست
بر طرف کردن عین نجاست است نه رنگ آن ونه بوی
آن وفرق نیست در چوب بر طرف کردن میان نجس و
متنجس وهرگاه موضع نجاست مشتبه شود اگر
در یک لباس باشد معین است شستن هر موضعی از آن که

احتمال نجاست در آن باشد و اگر احتمال در زیاده

از آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه شود

چند لباس با غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است

واجب نیست شستن آن و اگر محصور باشد واجب است

و اگر ممکن نشود شستن لباس از برای نماز کردن جایز نیست

برهنه نماز کند بلکه معین است و اگر مانعی از برهنه

شدن بهم رسد مثل سرما و آنچه متضرر شود باو

نماز کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست

دو لباس از برای نماز گذار باشد یکی نجس و یکی طاهر

و مشتبه باشد و ممکن نشود از برای او غیر آن و نه

شستن آنها نماز را در هر دو بکند   نماز را بجا

آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم داشتن با آن واجب است

اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن بعد از

وقت و اگر فراموش نمود ازاله کردن نجاست را و بعد از

فراغ از نماز بخاطرش آمد اعاده و قضای آن واجب است

و اگر

واگر در بین نماز بخاطرش بیاید اعاده واجبست واگر وقت
اعاده باقی نمانده باشد تمام کند واظهر واجب نبودن قضاست
ولیکن احوط ترک نمودن قضاست واگر بکرده نماید آن نجس بوده
رخت باشد و الیسرا اگر علم بهمرساند بعد از فراغ
از نماز و بیرون رفتن وقت قضا نیست برای او و همچنین
هرگاه در وقت علم بهمرساند واگر علم بهمرساند در
بین نماز باطلست نماز و واجبست اعاده آن هرگاه علم
بهمرساند پیش از بودن نجاست را واگر علم بهمرساند
که پیش از نماز نبوده است و ممکن باشد او را تطهیر نمودن
بدون فعل منافی تطهیر نماید و نماز را تمام کند واگر
ممکن نشود نماز باطلست و واجبست اعاده نماید نماز
را و علم بنجاست بهمرساند با تنگ بودن وقت نماز را تمام
کند و اعاده بر او نیست

در مطهرات و احکام
آنها و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه آب یا مطلق
است یا مضاف و هر دو بدون رسیدن نجاستی بآن

از خارج طاهرست واما در مطهریت پس آب مضاف رفع
نمیکند نه حدث را ونه خبث را ونجس میشود بملاقات
نجاست هرچند بقدر کر وبیشتر از کر باشد اما
آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت
پاک شدن نداشته باشد واگر برسد باو نجاست
منقسم میشود باقسام چند آب جاری که
عبارتست از آبی ست که از زمین بجوشد وجاری میشود
بر زمین ودر حکم آنست آنچه بجوشد از زمین و
استاده باشد ونه مانند آن چاه وآن نجس نمیشود بملاقات
نجاست مگر آنکه رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست متغیر
شود چه بقدر کر باشد چه نباشد وحوضهای
کوچک حمام که متصل بخزینه میباشد که در عراق
عرب وعجم متعارفست در حکم آب جاریست در پاک
نمودن ونجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست
بشرط آنکه متصل باشد بخزینه وآنچه در خزینه ست

بقدر

قلتین کر باشد لیکن در صورت تغیر آب حوض تطهیر آن
شرط نیست که آب جریه قلتین کر باشد بعد از برطرف
شدن تغیر و فرق نیست در آنچه ذکر شد در میان حمام
و غیر حمام   آب باران و حکم آن حکم آب جاری است
در نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست به آن و پاک
بودن غیر در حالت باریدن هرچند جاری نشود
چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید
چه او بسیار باشد چه یک قطره چه خود باستقامت
بیاید یا باد از آن ببرد و فرق نیست میان ظاهر آنچه   بسمتی
آب باران به آن برسد و باطن آن در پاک شدن [illegible]
فرش و بر آن نیست   آب ایستاده اگر آن
قلتین کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر نمودن رنگ
یا طعم یا بوی آن بنجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود
یا قدری از آن و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است
یعنی متغیر شود بنحوی که رنگ آن بچشم و طعم آن بذائقه آن

وبوی آن بدماغ ادراک شود و اعتبار نیست بغیر این
صفت رنگ و طعم و بوی و نه باین سه صفت هرگاه
متنجس باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد
از غیر نجاست و نه هرگاه حاصل شود شده باشد
بمجاور شدن آب نجاست را و نه بفرض نمودن اوصاف
مذکوره را برای نجاست یا در آب و کر بحسب وزن
هزار و دویست رطل عراقی است که بوزن شاه که
عبارت از شانزده عباسی باشد شصت و چهار من
بنقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی که
در هشت عباسی صد و بیست و هشت من بنقیصه
بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی سی [illegible]
صد و سی و شش نیم من میشود و بحسب مساحت [illegible]
ونیم در طول در سه وجب و نیم در عرض در سه وجب
و نیم در عمق است و اگر اطراف حوض و مثل آن اختلاف
داشته باشد در طول و عرض و عمق یا بعضی از آن باید

مجموع

مجمع چهار دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب
متعارف یا آب قدر کر نباشد هر چند بقدر یک
مثقال کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست هر چند
آب وارد بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب
نمودن از آن ممکن نباشد مثل سر سوزن از خون که ادراک
[illegible] کند که بقدر کر رسید یا نه یا نه حکم باید بشود
بانکه نرسیدن آب اما آنچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کر
بود کمتر شد یا نه حکم باید بکند بانکه باقی است بر قدر کر
و طاهر میشود آب مذکور بانکه نجس نشود برسیدن
نجاست و معتبر نیست ممزوج شدن آب مطهر و کفایت
میکند مجرد اتصال [illegible] آب چاه بآن نجس نمیشود
مگر بانچه آب کر نجس میشود بآن چنانچه گذشت ولیکن
مستحب است کشیدن آب آن از هر گاه واقع شود نجاستی
بلکه غیر نجاسات در آن و احوط عدم ترک است و آن بیازده
قسم منقسم میشود اول کشیدن تمام آب چاه از برای

نجاستی که تغیر دهد طعم یا بوی یا رنگ آب را واز
برای ریختن فقاع و شراب و باقی مسکراتی که روان
باشد و در اصل چنانکه گر باشد چه بسیار و [illegible] شراب
که در قطره آن سی دلو کفایت میکند [illegible] افضل کشیدن
تمام آبست و همچنین سنت است کشیدن تمام آب
از برای منی و خون حیض و استحاضه و نفاس و کافر
و شتر چه نر باشد چه ماده و از برای آب [illegible] که بجوش
بیاید و دو ثلث و نرفته باشد و از برای عرق جنب از
حرام و عرق شتر جلاله و سگ و خوک هرگاه هر یک زنده
بیرون بیایند بنا بر احوط و فضله و بول غیر ماکول اللحم
حتی انسان لیکن در غیر بول صبی و [illegible] استحبا
کشیدن جمیع آب نیز در اینها و صبیه و خوبست [illegible]
همچنین از برای بول و فضله نجس العین و خون آن
و از برای افتادن فیل و کافر هرگاه در آن بمیرد یا زنده
بیرون آید و سایر نجاستی که نص وارد نشده باشد

از برای

از برای کشیدن آب بجهة آنها داخل در منصوص نشود
هرچند بجوی باشد واگر ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه
یا مشقت داشته باشد بجهة بسیاری بیرون آمدن
آب یا بسیاری آن چهار نفر مرد بنوبت آب بکشند در
یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب و قهرا سبات و
شروع در عمل میباید قدری پیش از صبح باشد و فراغ
بعد از مغرب و اگر اخلالی در عمل بهم رسد مثل تکاهل
ورزیدن در عمل یا بعض روز مشغول عمل نشود.
عمل را باید اعاده کند   کشیدن یک کر آب از برای
مردن اسب و قاطر و الاغ و گاو ماده   کشیدن هفتاد
دلو از برای مردن انسان مسلم چه مرد باشد چه زن
چه بالغ باشد چه طفل   کشیدن پنجاه دلو
از برای ریختن خون بسیار از طاهر العین غیر خون حیض
و استحاضه و نفاس و در خون ذبح گوسفند اکتفا نمودن
بسی و چهل دلو خوب است و از برای غایط انسان که تر باشد

باز هم پاشیده گردد و بر سوم اکتفا نمودن بچهل دلو نیز خوبست
ولیکن احوط به پنجاه دلو است پنجم کشیدن چهل دلو از
برای ریختن بول مرد و مردن گربه و شغال و روباه و
خرگوش و ثعلب سگ و شبه آن   کشیدن سی دلو
از برای وقوع آب بارشی که در آن بول و غایط و فضله
سگ باشد یا یکی از آنها   کشیدن ده دلو از برای
غایط خشک و خون کم   کشیدن هفت دلو از برای
مردن طیر از کبوتر یا اشتر مرغ و مردن موش هر گاه از هم پاشیده شد
یا نفخ کند و غسل کردن جنب یا مجرد داخل شدن آن در
آب و افتادن سگ هر گاه بیرون بیاید زنده و بول صبی
غیر بالغ بعد از آنکه چیز خوار باشد و از برای مردن سام
ابرص هر گاه نفخ کرده باشد   کشیدن پنج دلو از برای
فضله مرغ خانگی جلال بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد
و چه نباشد   کشیدن سه دلو از برای وزغ
و عقرب و مار و همچنین از برای موش گر از هم نپاشیده باشد
و نفخ

و نفخ نکرده باشد یازدهم کشیدن یک دلو از برای افتادن
پوست و نغه که از ارجل میشود در حال حیوة و از برای
بول رضیع یعنی بر این دو سال و مردن گنجشک و شبه آن
و در دلو معتبر است عادت نوع چاه مناسب آن است و آنچه
و اگر بجای دلو کوچک از دلو بزرگ بکشد کفایت میکند
و در پر بودن دلو طریق شعار ف معتبر است و در
کشیدن تمام آب دلو خاصی معتبر نیست چنانچه
در شخص آبکش عدالت و اسلام و ذکوریت و قصد
و نیت معتبر نیست بلکه فرق در میان حیوان و انسان
نیز نیست و در جمیع اقسام کشیدن آب بعد از
بیرون آوردن باعث آن است مگر در صورت کشیدن
تمام آب که هرگاه در بئر کشیدن بیرون آید کفایت
میکند و اگر سبب کشیدن آب متعدد شود مثل آنکه
دو موش در چاه بمیرند حکم نیز متعدد میشود ما
دامیکه آب در چاه باشد چه مثل هم باشد مثل افتادن

و موش یا شتر هم نباشد مثل افتادن بکلوخ و پلید گربه
بخورد آن چیزی که خورده است پس آن از نجس العین نجس و از
طاهر العین طاهر است هرچند از غیر ماکول اللحم
باشد یا از طیوری باشد که نجاست میخورند
هرگاه موضع ملاقات آنها طاهر باشد یا مسوخ از آن
باشد ... در باقی مطهرات و آن چند چیز است
اول آفتاب و آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را که
از بول هرگاه خشک کند آنرا عین آفتاب هرچند هوا
خالی از باد نباشد بلکه ظاهر آنست که پاک میکند
هر نجاستی که از برای آن جرم نباشد هرچند آن نجاست
بر زمین و بوریا و حصیر نباشد بلکه بر غیر آن نیز از
چیزهای ثابتی که منقول نباشد مثل درخت و میوه
و علف و باقی چیزهائی که از زمین میروید مادام که در
جای خود باقی باشد و قطع نشده باشد و همچنین است
حکم دیوار و سقف و حجره و در و پنجره و ارسی و ستون
و نحو آنها

ونحو آنها چنانچه فرقی نیست در زمین میان آنکه سنگ

باشد یا خاک یا خون نها بر ... خاک و فرش شده یا

با آجر و سنگ و قیر و گچ و امثال آنها یا نشده باشد

و اگر نجاست خشک شده باشد و پا را از او اثری کند آفتاب

و آن خشک است کفایت میکند و فرقی نیست در پاک

نمودن آن میان ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد

از ظاهر بباطن ظاهر خشک باشد و نجاست باطن

منفصل باشد از ظاهر بتابیدن آفتاب پاک نمیشود

[illegible] زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته چکمه

نعلین را هرگاه نجس باشد براه رفتن یا مالیدن بر زمین

بحیثیتی که عین نجاست برطرف شود هر چند احوط

راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگر نجاست در کمتر از

پانزده ذراع برطرف شود و همچنین پاک میکند هر

چیزی را که بمعنای پا باشد و ته عصای اعرج را و زانوی

کسی را که با کعب آنرا بلکه ته نیزه و عصا و عرابه و غیره را ولیکن

که راه میرود بر آن

اکتفای بآنچه اول ذکر شد احوط ست بلکه احوط
از آن اکتفا بنعلین چه کمست و شرط نیست خشک
بودن زمین وطهارت آن هرچند احوط ست
ست استحاله تبدیل شدن حقیقت نجس یا
متنجس بحقیقت چیز دیگر که نجس نباشد و صورت
نوعیه نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیگر که
از نجاست نباشد واما تبدیل اوصاف یا متفرق شدن
اجزا استحاله نیست و باعث پاک شدن نمیشود
در استحاله انواع بسیار میشود مثلا از قبیله
خاکستر شدن یا دود شدن عذره و مثل آن و
زغالی که از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب
و همچنین در خزف کل آن نجس باشد بنا
اقوی و همچنین ست کرم شدن عذره و نمک شدن
سگ و بول شدن آب نجس از برای حیوان ما
کول اللحم و همچنین شیر یا سرگین یا جیع شدن غذای

نجس

نجس هرچه باشد از برای آن و همچنین استعمال شدن نجس

یا متنجس بچیزی که در آن علم باشد از زبان حیوان یا آنجا

هم نرسد و همچنین است استعمال عصیر نجس که

و همچنین شراب هرچند بعلاج باشد خواه آنکه

علاج باین علاج میشود یا باقی بماند یا مستهلک

شود ... اسلام و آن یا اینست یا بدن و رطوبت

کافر را از آب دماغ و دهن و بلغم و امثال آن و همچنین آنچه

متصل به بدن او باشد از موی و ناخن و دندان

و اما ظروف و آنچه برطوبت ملاقات آن نموده باشد

نجس است و همچنین است لباسی که پوشیده هرگاه

در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت دیگر

احوط اجتناب است از عرقیکه در حال کفر بهم رسیده باشد

در بدن آن و باقی باشد در حین اسلام و هرگاه

اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزندان غیر بالغ میشود

پنجم کم شدن و آن در آب انگور جوشیده نجس

که نجاست آن بسبب جوشیدن باشد که پاک
میشود به بر طرف شدن دو ثلث آن بعد از غلیان چه بر
آتش باشد چه بآفتاب چه بهوا و چه پاک میشود
بپاک شدن آن آب آلات و ادوات طبخ از ظرف و
غیر آن و دست و رخت کسیکه متوجه عمل است
بشرط آنکه عامل و آلت باقی بر عاملیت و آلیت باشند
تا بحال پاک شدن و همچنین پاک شود آن آب اگر
رسیده باشد بموضعی بر حال نجاست پس بخشکد
رطوبت آن بقسمیکه دو ثلث آن کم شود لیکن احوط
اجتناب است و شک داشته باشد در آنکه بر طرف
شده دو ثلث آن یا آنکه باقیست بر نجس بودن و حرام
بودن چنانچه اگر شک داشته باشد که بجوش آمده
یا نیامد باقیست بر پاک بودن و حلال بودن و اگر
شک کند در آنکه انگور هست باشد یا غوره بجوش آمدن
نه حرام میشود و نه نجس ششم انتقال چیزیکه حکم

بنجاست

بنجاست باشد باعتبار محلی هرگاه نقل شود بمحلی که محکوم

بطهارت باشد بحسب اسم اگر باحالت اسم اول شود

مثل خون حیوان صاحب نفس سایله نباشد مثل انکه

کیک و شپش و پشه و کنه و این در وقتی است که علم

داشته باشد باینمعنی انکه بمشاهده احساس نماید

واگر نبیند و نداند طهارت اظهر است و از این باب است

اینکه نجس شده باشد هرگاه بزراعت و درخت دهند

و بعروق انها داخل شود پاک خواهد شد بجز انکه

جزو انها محسوب شود شک کند در انکه منتقل شد

از محل نجس بمحل طاهر یا نه باز محکوم است به نجاست

[illegible] سنگ کهنه استنجا بخوان [illegible] لکن [illegible]

[illegible] استبرا و بان حکم بطهارت رطوبت مشتبه

ببول و منی میشود و اگر استبرا نکرده باشد نجس است

[illegible] جدا شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را

که باقی میماند بعد از فشردن دهم بر طرف شدن

[illegible] خون [illegible] که بود [illegible] چیزی که نفس [illegible] باشد مثل

نجاست از بدن حیوان غیر انسان و بر طرف شدن
از بواطن مثل باطن دماغ و گوش و دهن و هم چنین
آنچه در میان دندانها میماند از غذا هر گاه نجس شود
و احوط آنست که اگر نجس شود دهن از بول دو دفعه
مضمضه کند باب ... از غیر بول باشد یک دفعه
مضمضه کند هر چند احوط نیز در آن دو دفعه است
یا از ... بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل نحر نمودن شتر بقدر یکه متعارف است از آن
رفته باشد که آن حکم بطهارت خون باقی مانده
میشود ... و از غایب شدن مسلم و از مطهر بدن
و رخت اوست با علم او بنجاست و احتمال تطهیر از آن
از ظروف جایز است استعمال کردن ظرف
غیر از طلا و نقره و پوست میته از باقی معادن هر چند
از جواهر نفیسه باشد و از غیر آن با طهارت و غصبی
نبودن و تطهیر بلکه مطلقا و اما ظرفیکه از پوست میته

باشد

باشد جایز نیست استعمال آن و همچنین ظروف
طلا و نقره و لیکن حرام میشود آنچه که در ظروف [illegible]
از خوردنی و آشامیدنی و غیر آن و همچنین رفع خبث بآن
حرام
میشود و همچنین از ظروف غصبی هر چند فعل
کرده باشد وضو یا غسل از یکی از آنها [illegible]
و اظهر صحت است و احوط اعاده است مگر بر صورتیکه
منحصر باشد ظرف در ظرف غصبی و ممکن نباشد
وضو یا غسل بدون استعمال کردن آن ظرف که وضو
و غسل بآن حرام و باطل است و حرام نیست استعمال
کردن ظروف طلا و نقره در حال اضطرار چه در تطهیر
چه در غیر آن و لیکن احوط جمع میان وضو یا غسل
تیمم و حرام نیست نگهداشتن آنها و احوط اجتناب است
چنانچه میانه و سر غلیان طلا و نقره استعمال کردن
حرام نیست و همچنین است سرمه دان و قاب قرآن
و لوله [illegible] و [illegible] و لیکن اجتناب

قلیان

احوط است و همچنین است حکم استعمال ظروفی که
خط طلا و نقره در آن کشیده باشند یا آب طلا
مطلا کرده باشند یا در آن اجزاء طلا نصب کرده باشند
ولیکن احوط اجتناب است و حرام است کذا شرح من
بر موضع مفضض در حال خوردن و جایز است
قرآن را بلکه مرکبانی را که جدول طلا و نقره کشیدن
بلکه تمام کاغذ را آب طلا ریختن و بر روی آن نوشتن
و همچنین جایز است طلا نمودن شمشیر و یراق
ظرف و زینت آینه و همچنین جایز است زینت [illegible]
مقدسه به قندیل طلا و نقره و پرده و روپوش ضرایح
مقدسه را طلا باف کردن و جایز است زینت نمودن
در و دیوار خانه و طاق و سقف آن را بطلا و نقره و لیکن
ترک است و هر ظرف [illegible] آنچه طلا و نقره بینند از آن
خوردن آن را عیبی ندارد [illegible] در نماز و در آن
چند مبحث است بحث اول در مقدمات نماز و در آن

چند باب است [illegible] در عدد نماز واجبی بدانکه
نماز واجب بر شش قسم است نماز یومیه و جمعه و عید
و آیات و طواف و واجب با مر خارج مثل استیجار و نذر
و عهد و یمین و نمازیکه از پدر فوت شده باشد
آنچه واجبست از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از
حیض و نفاس باشد و قادر باشد ... بر طهارت
اختیاری یا اضطراری در شبانه روزی پنج
نماز است که مجموع آن هفده رکعت است در حضر از برای
هر یک از ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و از برای مغرب
سه رکعت و از برای صبح دو رکعت مگر روز جمعه که
واجب است عوض ظهر دو رکعت عیناً یا تخییراً التخ ...
بیان این مذکور خواهد شد ... و در حالت
خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از
باقی چیزی کم نمیشود ... در اوقات نمازها
یومیه واجبی بدانکه از برای هر یک از آنها دو وقتست

اوّل از برای فضیلت دویم از برای کفایت نمودن
در امتثال پس وقت اول نماز ظهر زوال آفتاب است
از دایرهٔ نصف النهار در سمت راست تا آنکه سایه
مثل حاصل شاخص شود وقت بعد از گذشتن
وقت اول است تا آنکه باقی بماند بمغرب مقدار ادا
نمودن نماز عصر و وقت اول نماز عصر بعد از گذشتن
مقدار ادای آن نماز ظهر است تا آنکه سایه دو مثل
شاخص شود و وقت دویم آن بعد از وقت اول است
تا مغرب و وقت اول نماز مغرب از غروب است تا برطرف
شدن شفق مغربی و آن سرخی است که در سمت
مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت دویم
بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند تا نصف شب
مقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از
گذشتن مقدار ادای واجب از نماز مغرب است تا ثلث
شب و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب

و وقت نماز صبح طلوع صبح صادق است تا اسفار صبح و وقت
دوم آن بعد از وقت اول است تا طلوع آفتاب و شناخته
میشود دخول وقت مغرب ببرطرف شدن سرخی که
در سمت مشرق است و گذشتن آن از سمت راس و شناخته
میشود نصف شب که آخر نماز عشا است بگذشتن از سمت راس
ستارهائی که طلوع میکند در وقت غروب و شناخته میشود
صبح صادق که اول وقت نماز صبح است بسفیدی که در عرض
افق پهن میشود و شناخته میشود زوال بچند چیز از
آنجمله بمیل نمودن آفتاب بجانب ابروی راست از برای کسیکه
روی بنقطه جنوب باشد و همچنین بزیاد شدن [illegible] سایه
شاخص بعد از کم شدن آن یا بحادث شدن سایه
آن بعد از برطرف شدن آن لیکن اول تقریبی است
نه تحقیقی و سیم در حالتی است که آفتاب بر سمت راس بلد
در آن روز عبور کند مثل مکه در بعض اوقات و دویم در
غیر آن صورت نیست غالباً لهذا غالب بلاد و غالب حالات بلاد

تشخیص بآن میشود و جایز نیست تأخیر نمودن نماز
از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن
بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام نماز
پیش از وقت واقع شده باشد چه بعض آن
چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را ندانسته
باشد چه ندانسته باشد چه وقت را نشناسد چه
و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده باشد آن کسیکه چنین
که وقت داخل شده است نماز آن نیز فاسد است اگر قرار
کرده باشد واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است و جایز
نیست اعتماد نمودن بظنه در داخل شدن وقت با
ممکن بودن علم هرچند حاصل شده باشد مظنه از اذان
معتمد یا قول یک عادل بلکه دو عادل نیز بنا بر احوط
و جایز است هرگاه ممکن نشود علم و لیکن احوط آن است
که صبر کند تا یقین بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود
که مظنه آن فاسد بوده است باید اعاده کند نماز را هرگاه

وقت

وقت داخل نشده باشد در بین نماز واگر داخل شده باشد
هرچند پیش رسته باشد اعاده نکند واگر کسی
مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب
پس اگر متذکر شود در حالتی که در نماز باشد عدول
بکند به نیت نماز پیش چه ظهر باشد چه مغرب باشد
واگر بعد از فراغ باشد مجزیست او را هرگاه در وقت
مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد وبعد از
آن نماز ظهر یا مغرب را بکند وجایز نیست نوافل غیر
یومیه قضاء آنها باشد بعد از داخل شدن
اوقات فرایض وپیش از ادا آنها چنانچه جایز نیست
نافله از برای کسیکه در ذمه او قضای فریضه باشد
چه نافله روز چه نافله شب در قبله وآن
کعبه معظمه است از برای کسیکه حاضر است در مسجد الحرام
وکسیکه در حکم حاضر است واز برای کسیکه دور است
از مکه قبله آن جهت وسمت کعبه است وروی نمودن

نمازها

بان واجبست در جمیع نمازها واجبی و شرطیست در
جمیع آنها با قدرت چه ایستاده باشد و چه نشسته
باشد چه خوابیده لیکن در خوابیده اگر به پهلو باشد
بخوابانند مثل حالتیکه در قبر بخوابانند او را و
اگر پشت بزمین و روی بآسمان باشد مثل محتضر
بخوابانند او را و اگر ممکن شود روی نمودن بقبله
در جزئی که فراموش شده باشد در نماز فریضه و در
نماز فریضه و در سجود سهو و در حال احتضار و نماز
جنازه و دفن نمودن میت و ذبح نمودن حیوان و در
تحصیل نماید علم را بقبله با قدرت چه در عین و چه
در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه
چه حاصل شود از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن
و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه نماز کند بچهار سمت
با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد
که پشت بقبله بوده است اعاده کند اگر وقت باقیست

در بعض احوال واجبست
در میان بعض و هم چنین
شرط است روی نمودن
بقبله

و اما

وقت
واگر گذشته است قضا ندارد و همچنین اگر ظاهر شد که
نماز در یمین یا یسار قبله بوده است واگر در میان یمین یا یسار
واقع شده باشد بر چیزی نیست واگر ظاهر شود
در میان نماز که رو بقبله نیست بگرداند بسمت
قبله واگر انحراف بسمت یمین و یسار نرسیده باشد
واگر رسیده باشد اعاده کند واگر بعد از فراغ شدن
از نماز یا در اثنا متنبه شود که از قبله منحرف بوده است
بانحرافی که اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت باقیست
لازم نیست اعاده لیکن احوط اعاده است
در مکان نماز بدانکه جایز است نماز در هر مکانی که
خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید و جایز
التصرف باشد چه مملوک باشد بحسب عین یا
منفعت باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت از برای
شخص یا نحو آن‌ها و چه مأذون التصرف باشد از
برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن نماز کردن

تحبیس

خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل باشد
مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک
بر تصرف داشته باشد باینکه رابطه در میان مصلی
و مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشا ور[illegible]
مالک باشد و معتبر است که بهم رساند بر رضا ان
شاهد حال [illegible] اگر علم بهم رساند و مظنه بهم رساند
نمیتواند نماز کند در ملک غیر لیکن این در غیر
صحراها و باغها نیست که مانع از داخل شدن نبا[illegible]
باشد مثل دیوار که نماز در آنها مادامیکه آثار [illegible]
نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه جایز است
نماز در آنها هر چند مال یتیم و دیوانه باشد
و همچنین جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر
و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خالو
و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بلکه با شک
در رضای ایشان بلکه با مظنه داشتن بر راضی نبودن

ملک ٢

و با غیبت

ایشان

ایشان ترک ست واحوط از آن ترک نمودن نماز ست با
اذن نداشتن ایشان در داخل شدن در خانه و
جایز نیست نماز در مکان غصبی و باطل ست با علم
بغصبیت واختیار واما اگر ندانسته باشد غصبی بودن
مکان را جزوی کرده و نه نماز او باطل ست بخلاف
آنکه اگر بداند غصب بودن را و نداند حرمت را
هر گاه بفساد نداشته نماز او باطل ست اگر نداند
حرمت را و نه فساد را و مقصر در تحصیل احکام
باشد نماز او نیز باطل ست و اگر مقصر در تحصیل نباشد
در وقت علم بهم رساند واجب است برای اعاده کردن
نماز و اگر بعد از وقت علم بهم رساند احوط قضا است
ولیکن در وجوب آن اشکال است بلکه واجب نبودن
آن خالی از رجحان نیست . مضطر شود بنماز کردن
در مکان غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی او را در نماز کردن
نماز او صحیح ست چنانچه هرگاه حبس نمایند او را در جای

و هم چنین

باید ترسد از بیرون رفتن بر تلف شدن نفس خود هرگاه
تصرف نماز زاید بر تصرف نمودن در آن مکان نباشد
مثل آنکه عاجز از حرکت باشد هر چند بواسطه باشد
خواه ایستاده باشد یا نشسته یا غیر آن از حالات
و اگر زاید باشد تصرف نماز بر تصرف در آن مکان نمود
تصرف زاید بر اذن مالک و هرگاه اذن ندهد تصرف
زاید برا نمیتوان نمود مثل آنکه نهی نماید از ایستادن
باید نشسته نماز کند و فرق در حبس میان حبس
باطل و حبس بحق غیر مقلد و نیست حبس بحق
مقدور نیست و هرگاه کسی فراموش نموده باشد غصبیت
را معذور است و نماز او صحیح است مگر آنکه خود غاصب باشد
که معذور نیست و لیکن در بطلان نماز او اشکال است
و احوط اعاده است و هرگاه فراموش نموده باشد حکم را
پس اگر متذکر شد فراموشی حکم آن حکم جاهل
مقصر است و اگر متذکر نشد حکم آن حکم جاهل

نمیر

غیر وقت است و جایز نیست بجای آوردن نماز واجب
سوار و نه در حالت راه رفتن خواه در حضر باشد خواه
در سفر مگر در حالت ضرورت و فرق نیست در حکم مذکور
میان نماز یومیه و غیر یومیه بلکه میان نماز واجب اصلی و عارضی
و شرطست طهارت مقام واجب از موضع سجده
پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاست با ندانستن با آن لحوظ
اعاده بلکه قضا هم چند واجب نبودن اعاده خالی از
رجحان نیست چنانچه واجب نبودن قضا در غایت
قوتست و همچنین است حکم فراموشی و همچنین شرط
بودن آن از زمین یا آنچه بروید از زمین بشرط آنکه
خوردنی و پوشیدنی نباشد عادة حتی در کتان و پنبه
که جایز نیست و جایز نیست سجده کردن بر آنچه غیر زمین
و روییدنی از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ
و پوست و گوشت و پیه و غیر آن از اجزای حیوان و
حریر و آنچه مستحیل از زمین باشد هرگاه صدق نکند

بر آن اسم زمین نباشند معادن از طلا و نقره و مس
و برنج و آهن و الماس و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت
زمرد و نحو آن و جایز نیست نیز سجده کردن بر گل و
اگر سجده کرده شود با لخطا بر یکی از چیزها که
جایز نیست سجده بر آن صحیح است و واجب نیست اعاده
هر چند هنوز سر از سجده برنداشته باشد و جایز
سجده کردن بر کاغذ هر چند ساخته شده باشد از
چیزی که سجده بر آن صحیح نباشد هر چند نوشته باشد
هرگاه سجده بر غیر نوشته واقع شود و اگر در بین نماز گم
شود آنچه صحیح است سجده بر آن مثل آنکه طفل بردارد
مهر را یا تاریک باشد و مفقود شود نماز باطل است
مگر آنکه وقت تنگ باشد از اقل واجب از نماز یکرکعت
از آن [illegible] در لباس نماز کنند و واجب و شرط است
پوشانیدن عورت در نماز واجب بالقدرت و شرط و
و در نماز سنت شرط نیست چه آنکه نظر کنند یا نه

باشد

یا نباشد و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین ست
و الیتین و ما بین سره و رکبه از عورت نیست
و نه ما بین رکبه و نصف ساق لیکن احوط پوشانیدن
جمیع عورت است و زن آن که واجبست پوشانیدن
آن در نماز تمام بدنست مگر روی و دو کف دست
و دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع ست
لکن مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی و روا جلیست
برای پوشانیدن موی سر نیز و واجبست طهارت
لباس و بدن در نماز و شرط است در صحت آن و
همچنین شرط است که جایز التصرف باشد بتفصیلی که
در مکان نماز ذکر شد و جایز نیست نماز در لباس
و رخت غصبی چه پوشاننده عورت باشد چه
نباشد بلکه باطل ست هرگاه با اختیار و علم
بغصب بودن پوشیده باشد پس اگر مجبور شده باشد
بر شان در آن یا علم بغصب نداشته باشد نماز او

صحیح است و همچنین است حکم آن هرگاه فراموش نموده
باشد غصب بودن آنرا و جایز است بودن رخت
از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیر آن و همچنین
از پوست حیوان مأکول اللحم با تذکیه نمودن هرچند
دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن رخت
نماز گذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان مأکول
اللحم هرچند تذکیه نشده باشد یا از مرده کنده شده باشد
و بر تقدیر کندن واجب است شستن موضع که رسیده است
به بدن مرده با رطوبت و جایز است پوشیدن رختی
که از قز و خز یا سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست
هر یک باشد ولیکن احوط اجتناب است از نماز در غیر
و خز جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج
با آنچه نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک
باشد بلکه مادامیکه ممزوج مضمحل نشود بنحوی که
بنامند آنرا حریر و حرام است بر مرد حریر خالص پوشیدن

هرچند که در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است همچنین
پوشاننده عورت نباشد و جایز است پوشیدن در
ضرورت از سرما و مرضی که معالجه آن پوشیدن
حریر باشد و جایز نیست نماز در آنچه نماز با آن تمام نشود
از رخت مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و نحو آن
و جایز است بر روی فرش حریر نشستن و بر زین پوش
حریر سوار شدن و سر بند زیر جامه حریر بودن
و سنجاف لباس نمودن و احوط آنست که از چهار
انگشت متصل زیاد نکنند و مثل سنجاف است همه کلاه
و تکمه و بخیه که بآن رخت میدوزند و قیطان پیراهن
و بافته قیطان قبا و دستمال است چه بزرگ باشد
و چه کوچک و جایز است پوشیدن حریر از برای
زن چه در نماز و چه در غیر نماز و جایز نیست برای مرد
پوشیدن رخت طلاباف بلکه نماز در آن فاسد است
و اگر کهنه شود رخت و طلای آن بریزد جایز است

سنجاف

پوشیدن آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا در دست کردن

و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز داشتن

چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار و بر زن حرام نیست

طلا پوشیدن و با آن نماز کردن و حرام است نماز در پوست

میته و ناپاک است چه نماز در آن تمام بشود یا نه چه

لباس باشد یا غیر لباس و همچنین جایز نیست نماز

با طور ستر پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کرک

و موی و پر آن بلکه در جمیع فضلات و غیر آن از

بول و روث و عرق و آب دهن و نخامه و اشک چشم

و استخوان و غیر آنها چه آنکه لباس باشد یا جزو لباس

یا غیر لباس حتی یک موی که بر رخت بچسپد و چه چیز

باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود ولیکن همه

اینها در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان

خورد و اگر شک داشته باشد در چیزی که آن از

ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جایز نیست نماز در آن

واگر

واگر نماز کرد در جزء غیر ماکول اللحم بفراموشی یا بغفلت یا
ندانستگی نماز او فاسدست خواه اشتباه در اینکه گر
آن از ماکول اللحم نیست شده باشد یا در جایز بودن
نماز در آن مگر در صورتیکه نداند حرمت خوردن
گوشت آن حیوان را ومعذور باشد در آن ندانستن
که واجب نیست اعاده نماز   در مقارنات نماز
ودر آن یک مقدمه وچند بابست   مقدمه در اذان
واقامتست بدانکه اذان چهار تکبیرست بلفظ
الله اکبر ودو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا
اله الا الله ودو شهادت رسالت بلفظ اشهد
ان محمد رسول الله وشش حیعله دوی آن
بلفظ حی علی الصلوة ودوی آن بلفظ حی علی الفلاح
ودوی دیگر بلفظ حی علی خیر العمل ودو تکبیر
مانند پیش ودو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و
شهادت بولایت حضرت امیر جزو اذان نیست

ولیکن بقصد رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر سرّ الخلافه
خوانده شود واگر بقصد جزئیت بگوید حرام است چنانچه
اگر در اول اذان نیت نماید مجموع را وقصد کند که تمام
وظیفهٔ اذانست باطل وحرامست واقامه مثل اذان
مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست ودر آخر آن
یک تهلیل نیست وزیاد باید کرد حی علی خیر
العمل وقد قامت الصلوة پس فصول آن اذان هجده
فصل است وفصول اقامه هفده وجائز است در هر یک
از اذان واقامه اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل
وسفر ولیکن اکتفا نمودن باقامه بهتر است از
گفتن هر دو را یک یک وسنت است اذان واقامه در
هر یک در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضاء
چه در فرادی چه در جماعت چه در مرد چه در زن
وکسیکه نماز قضا بر ذمه او باشد وخواهد چند نماز
بکند اذان واقامت بگوید از برای اول نماز از آن

چند

چند نماز که بنا دارد در آن وقت بکند و بعد از برای
باقی رخصت است که کفایت کند باقامة و افضل گفتن
اذان و اقامت است در تمام و همچنین رخصت است در ترک
اذان جمع کند میان دو نماز واجب
در حضر چه در سفر بلکه رخصت است در نا گفتن اذان   در سفر
چه جمع کند چه نکند در غیر اینها از نمازهای
واجبی و سنتی اذان و اقامت نیست لیکن در نماز عید
و نماز آیات و طلب بارش و نماز میت هرگاه بجماعت
بشود سنت است سه دفع بگوید الصلوة و وقت گفتن
آن متصل با ستادن بنماز یا بعد از استادن و
پیش از شروع در نماز است و لحوط ترک اذان و اکتفا
نمودن باقامة است در موضع چند مثل اذان نماز
عصر روز جمعه خصوصاً هرگاه جمع کند بین
فریضتین و همچنین اذان عصر روز جمعه عرفه
از کسیکه در عرفات باشد و همچنین از نماز عشا

کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و
این موضع سنت بنا بر اقوی اذان و اقامت از کسیکه
وارد شود که نماز جماعت بکند و امام فارغ شده باشد
هرچند از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد در
تعقیب چه در مسجد باشد چه در غیر مسجد بلکه
هرگاه اراده جماعت کردن نداشته باشد نیز ساقط نیست بلکه
هرگاه امام مشغول نماز باشد و فارغ نشده باشد
دور نیست نیز سقوط و فرقی نیست در سقوط که اطلاع
داشته باشد که در انجا نماز جماعت میشود یا نداشته باشد
و بداند عدالت امام را یا نداند یا بداند فسق امام را
ولیکن بداند که نماز جماعت بر پا شده است از تمام ماموسین
یا بعض ایشان بر وجه صحیح یا انکه ماموسین مجهول
الحال باشند که نداند انعقاد جماعت از ایشان بر وجه
صحت است یا بر وجه فساد و اگر بداند فسق امام را و انکه
احدی با او نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست اذان

شده

واقامه

و اقامه و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز
متفق باشند مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا آنکه
وقت هر دو یکی باشند مثل ظهر و عصر یا مغرب
عشاء کفایت میکند در سقوط پس هرگاه داخل شود
وقت نمازی که حاصل نبود ساقط نمیشود مثل آنکه
هرگاه امام نماز عصر را کرد و شخص وارد شد که نماز
مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامه و فرق نیست
در آنکه هر دو نماز ادا باشد یا هر دو قضا یا اول ادا
و دویم قضا یا اول قضا و دویم ادا و چنانچه فرق نیست
میان آنکه بداند شخصی که وارد میشود که در آنجا جماعت
اذان و اقامه گفته شده بود یا ندانند بلکه کفایت
میکند همین قدر که نداند که نگفته اند چنانچه
فرق نیست نیز میان آنکه امام و شخص وارد حاضر باشند یا
مسافر یا آنکه امام حاضر باشد و وارد مسافر یا امام
مسافر باشد و وارد حاضر و مخصوص نیست این سقوط

جماعتیکه وارد نشوند اول نوعیه بلکه ساقط است آن و اگر

وارد باشد و مادامیکه از جماعت اول بعضی باقی باشند

هر چند جماعتیکه دویم وارد شده اند متفرق شده باشند

و هرگاه زنان وارد شوند بر نماز جماعت مردان ساقط میشود

اذان و اقامه از ایشان نیز در آنچه ذکر شد سقوط آن

از مردان [illegible] در نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است

در آن از قصد و تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد

و قصد قربت گذشت در بحث وضو و قصد وجوب در

واجب و استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر

وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها ضرور نیست

لیکن احوط اعتبار نمودن جمیع آن چیزهاست که ذکر شد

و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نمازهای

پنجگانه و جمعه مکروه است هرگاه اقامت گفته شود یا باشد

و وقت نیت اول نماز است و حاصل میشود باینکه

در حین شروع بتکبیرة الاحرام با نیت باشد و مقتدی

مستمر

نشسته بکند زیرا که عمل هر چند سنت است ولیکن تا آ
شرط در صحت آن نیست و قیام معتبر است در نماز انتصاب
عرفیست و متحقق میشود براست نمودن پشت و باید
در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر برداشته
شود آنچیز هر آینه بیفتد و اگر راست نایستد باطل
میشود نماز چه آنکه بعمد باشد و چه بفراموشی
و اگر تکیه کند باطل میشود هرگاه عمدا چنین نموده
باشد و واجبست ایستادن بر دو پای و پاها را از
از یکدیگر اینقدر باید دور نکند که بیرون
رود از صورت قیام و همچنین باید استقرار باشد
در حال قیام و اگر عاجز شد از استادن بدون تکیه
کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز شد از استادن
در تمام نماز و قادر باشد بر ایستادن در بعض آن
واجبست ایستادن بقدری که ممکن است او را و اگر مردد شود
در میان ایستادن در جزو پیش و جزو بعد بایستد در جزو

پیش

پیری و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در هر موضعی که
عاجز است و وقت بر وی دراز نشستن عجز نیست که
در وسع خود نه بیند آنرا و اگر با عاجز بودن از ایستا
نماز در تمام او باطل است و کفایت میکند در تحقق
عجز اینکه شدید گردد که شاق باشد تحمل شدن او
یا باعث شود زیادتی مرض را یا حادث شدن مرض
دیگر را و مظنه کفایت میکند در این امور و اگر
عاجز شود از نشستن بدون تکیه باید تکیه کند و
اگر عاجز شود از راست نشستن بنشیند راست
بهر قدر که ممکن اوست و اگر عاجز شد هر چند با
باشد بخوابد و خوابیدن بر دست راست را مقدم
بدارد بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست
چپ را مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اگر تواند
و در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر آنکه عاجز شود
و احوط تاخیر نماز است از برای صاحب عذر تا آخر وقت

۳

خصوصاً با امید برطرف شدن عذر و باب سیم

در تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام

و رکنیست در نماز که باطل میشود نماز بترک آن خواه

بر وجه عمد باشد یا سهو و یا جهل و همچنین است

حکم در هر رکنی و مجزی نیست از آن تکبیر نزد رکوع

و نه مجزی نیست بلکه یک تکبیر از برای تکبیرة الاحرام و رکوع

و نه از مأموم در حالی که بترسد نرسیدن برکوع

امام را و معتبر است در آنچه معتبر است در

نماز برپا ایستادن تا قصد افتتاح آن یا در بین بر خواستن

پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع

شود امام یا غیر او یا در بین برخواستن بگوید

نماز او باطلست و واجبست تلفظ کردن بتکبیرة

الاحرام بلفظ الله اکبر بلا وجه قطع چه بجهر بگوید

چه باخفات و اگر اخلال نماید بحرفی از آن نماز باطلست

و نیز باطلست اگر بگوید الله اکبار یا بدل کند اکبر

یا الله را

یا اللفظ بلفظی که در معنی با آن یکی باشد یا ترجمه کند
آنرا و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن تکبیرة الاحرام
واجبست یاد گرفتن هر چند با اجرت باشد و تأخیر
از اول وقت بجهة یاد گرفتن با امکان یاد گرفتن
واجبست اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد لفظی
را که در نماز میشود یا آنچه مقدور باشد از او اگر اخلال
بعض حروف مینماید و اگر هیچ ممکن نشود باکتفا به ترجمه
آن میکند و اگر زبان چند بداند احوط تقدیم سریانی
و عبرانی است بر فارسی و بعد از آن تقدیم فارسی احوط است
چنانچه تأخیر ترکی نیز احوط است و لال بهر قدر که
ممکن میشود او را بگوید و اگر قدرت بر آن هیچ وجه
نداشته باشد احوط آنست که در قلب بگذراند
آنرا با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مخیر است
در هفت تکبیر افتتاحیه هر یک را که خواهد تکبیرة
الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل قرار دادن اخیر است

واگر شک کند در تکبیرة الاحرام پس اگر داخل شده باشد
در قرائت التفات نکند واگر نکند شروع از محل آن
بجای آورد آنرا و همچنین است حکم در هر فعلی از افعال
نماز واگر شک نماید که تکبیری که گفت تکبیرة الاحرام بود
یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا
بر تکبیرة الاحرام گذارد چنانچه اگر شک کند که تکبیر
پیش از رکوع است یا بعد تکبیر از رکوع بنا بر اول
گذارد   در قرائت واجبست قرائت
حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در
هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر یک از دو رکعت اول
از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت
از ده رکعت نماز آیات چنانچه خواهد آمد و اما ماموم
پس اگر در رکعت اول امام رسیده باشد واجبست
خواندن حمد از برای او در دو رکعت اول یا رکعتها که
اگر بدو رکعت آخر یا یک رکعت آخر امام جمع شود واگر

مسبوق

مسبوق نباشد حکم آن خواهد آمد ان شاء الله و خواندن
حمد رکن نیست بلکه جزو واجب است نسبت بنماز و واجب
شرط صحت در نماز چه در واجب و چه در سنت و
شرطیت آن در حال علم است پس اگر فراموش کند حمد را
نماز باطل نمی شود ولیکن اگر هنوز داخل رکوع نشده
باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره
باشد یا بعد و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند
و سوره را بعد از آن اعاده کند و اگر داخل رکوع شده
باشد و بخاطرش بیاید چیزی بر او نمی باشد و هم
چنین اگر چنین نداند که رکعتی که در آن می باشد
سیم یا چهارم است و باین جهت ترک نمود و بخاطرش
نیامد تا آنکه برکوع رفت چنانچه اگر پیش از رکوع
بخاطرش آمد تلافی کند اگر شده [illegible] خواندن
حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع اعتبار
ندارد و هم چنین هر گاه شک کند در خواندن حمد

بعد از داخل شدن در سوره اعتباری ندارد بلکه اگر
شک کند در آیه بعد از داخل شدن در آیه دیگر نیز
اعتبار ندارد لیکن در این صورت احوط آن است
که برگردد و آن آیه را بخواند و متعین خواندن حمد را
بعربی بر وجهی که بتواتر رسیده است و اشکالی نیست در
قرات نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه
و کسائی و احوط ترک قراءت ابی جعفر و یعقوب و
خلف است و همچنین باید حروف را از مخارج ادا کند
و موالات عرفی و ترتیب در میان آیات و کلمات
بجای آورد و بسم الله در اول حمد باید بخواند

اول

و همچنین در باقی سورهای قرآن غیر سوره
برائت و اگر اخلال بکلمه کرد واجب نیست اعاده
آنچه پیش از آن گفته است کفایت میکند ادای همان
به خلاف آنکه اگر اخلال نماید بجزء کلمه باید اعاده
نماید کلمه را و همچنین باید در قراءت سوره اعاده
نماید

نماید حرکات و سکنات بنائی و اعرابی را مراعات و وقف
ننماید و لکن وجوب مراعات نمودن مد متصل و ادغام
صغیر و ... لازم است و لکن وجوب اینها و
غیر اینها از آنچه در نزد قراء لازم است مشکل است
و ظاهر اینست که واجب نیست مگر ادغام در کلمه
واحده و آنچه در لغت عرب واجب باشد و احوط
ترک وصل نمودن بسکون است بلکه در هر جائی که وقف
میکند بقدر نفس کشیدن فاصله نماید هر چند
لزوم آن نیز مشکل است و اگر کسی نتواند تمام حمد را
بخواند یاد بگیرد و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد
باید نماز را بجماعت بکند و اگر ممکن باشد احوط
آن است و اگر ممکن نباشد احوط آن است که متابعت
نماید احدی را در خواندن و اگر ممکن نباشد از سوره
قرآن بخواند اگر تواند و اگر نتواند بخواند از حمد
آنچه را که میتواند به قدر یک آیه باشد یا

و واجب است تکرار کردن آن قدر که میداند بمقدار
حمد و اگر متعذر باشد از برای نماز کننده خواندن چیزی
از حمد بخواند از قرآن آنچه را که میتواند از غیر حمد
و اگر آن هم متعذر باشد احوط آنست که تهلیل
و تکبیر و تسبیح بگوید و واجبست تکرار نماید آنچه
را که میداند از تهلیل و تکبیر و تسبیح بمقدار
حمد و مدار در مساوی بودن در دو مقام مراعات
حروف ملفوظی است نه حروف مکتوبی و اگر لال
باشد بعمل بیاورد آنچه را که ممکن او باشد و واجب
نیست بر او نماز جماعت و حرام است گفتن آمین
در آخر حمد بلکه حرمت آن مطلقا ظاهر و احوط است
و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و رکعت
آخر از سه رکعتی مخیر است در میان خواندن حمد
و تسبیح باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر یکبار نعم لیکن احوط خواندن

آن است

آن ست سه دفعه و همچنین احوط ست خواندن
استغفر الله بر آخر یک مرتبه و کسیکه فراموش کرده
باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول احتیاط
آن ست که بخواند آنرا در دو رکعت آخر لیکن لازم
و افضل ست تسبیحات خواندن چه از برای امام و چه
از برای ماموم و چه از برای منفرد در دو رکعت
آخر سوره نیست و همچنین در آن بسم الله بلند
بقصد اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید
بقصد اینکه باید که حرام ست و باید تسبیحات
را بترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند در عدد
تسبیحات بنا بر کمتر گذارد و اگر شروع در تسبیحات
نموده و تمام نکرده خواهد بر گردد و حمد بخواند جایز ست
و احوط ترک ست و جایز نیست [illegible] یک رکعت تمام
و در رکعتی از تسبیحات بخواند و لیکن در رکعتی
و در رکعت دیگری تسبیحات عیب ندارد و احوط ترک ست

و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه
و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه
رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و
واجب است پیش خواندن حمد را از سوره و اگر سهواً پیش
انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطرش بیاید پیش
از رکوع اعاده نماید سوره را و اگر بخاطرش بیاید
بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام است
و در فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت و باطل است
نماز و همچنین حرام است خواندن سوره طولانی که
خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجبی نماز
در غیر وقت واقع شود و همچنین حرام است خواندن چهار
سوره که سجده واجب در آن میباشد که خواهد آمد
چه در یومیه باشد چه در غیر یومیه و اگر سهواً خواند
اگر متذکر نشد در نماز یا متذکر شد بعد از رکوع
بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد

پیش از

پیش از رکوع و پیش آیه سجده قطع کند آن سوره را
و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما
اگر بعد از فراغ از سوره باشد ظاهر کفایت است جایز نیست
سوره دیگر خواندن بلکه اگر بعد از آیه سجده است نیز ظاهر
کفایت است و بهتر و تقدیم سجود تلاوت را بعد از فراغ
از نماز بکند و احوط اعاده نمودن نماز است در حال نماز نیز
و الضحی و الم نشرح یک سوره است و الفیل و لایلاف نیز یک سوره است
و بسم الله در میان سوره الضحی و الم نشرح و الفیل و لایلاف
را واجب است خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن
و برگشتن از سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
بسوره دیگر هرچند از یکی از آن دو بدیگری باشد مگر
بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز
جمعه و در غیر این سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون
جایز است عدول هرگاه نگذشته باشد از نصف سوره
لیکن بعد از نصف احوط ترک عدول است و واجب است تعیین سوره نمودن

خواه سجده یا بعد از آن
در هر دو صورت

سوره را به بسم الله در حین شروع در بسم الله واجبست
تعیین خود سوره پیش از بسم الله و اگر عدول نماید از
سوره بسوره دیگر اعاده بسم الله نماید و بدون تعیین
سوره شروع نمود و بسم الله گفت اعاده کند و اگر اکتفا به
نمود نماز باطل است و واجبست جهر از برای مرد در قرائت
نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء و واجبست
اخفات نمودن قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر
و عصر و همچنین در رکعت سیم از مغرب و دو رکعت آخر
ظهر و عصر و عشا چه قرائت خوانند چه تسبیحات
و باطل میشود نماز بجهر کردن در مقام اخفات و اخفات
کردن در مقام جهر هرگاه عامد باشد و اگر فراموش
کرده باشد یا وجوب را ندانسته باشد نماز او صحیحست
و قضا او را [illegible] زن پس واجب نیست
بر آن جهر بلکه مخیرست در میان جهر کردن و اخفات
نمودن در مواضعی که واجب بود بر مرد جهر هرگاه علم

بشنیدن

بشنیدن نامحرم نداشته باشد و اگر علم داشته باشد
احوط آنست که جهر کند هرچند در لزوم بودن
آن شک هست و در مواضعی که واجبست اخفات
نمودن بر مرد احوط وجوب اخفاتست بلکه خالی
از رجحان نیست و فرق در جهر و اخفات میان قضا
و ادا نیست ولیکن ماموم مسبوق در دو رکعت آخر
امام و دو رکعت اول بخودش واجبست قراءت نماید
و اخفات کند ... در نماز جهری باشد و بعد از
مفارقت از امام خود در حکم منفرد است و کمتر مرتبه جهر آنست
که کسیکه ناخوشی در گوشش نباشد هرگاه نزدیک
باو باشد و متوجه نیز باشد صدای او را بشنود
و آخر مرتبه آن آنست که بمرتبه افراط در بلند نمودن
صدا نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست که خود
بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع
آخر آن آنست که بکمتر مرتبه جهر نرسد باب پنجم

در رکوع واجبست رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یک دفعه
مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجبست
چنانچه خواهد آمد و آن رکن است در نماز و باطل
میشود به این نماز عمداً و سهواً و جهلاً و اگر
ترک کند سهواً و بخاطر او نیاید تا آنکه بسجود برود
و دو سجده را بعمل آورد باطلست نماز حتی در غیر دو رکعت
اول و اگر بخاطر او بیاید بعد از داخل شدن بسجده اول
و پیش از داخل شدن در سجده دویم نماز او نیز باطلست
و اگر بخاطر او بیاید پیش از سجده بردن رکوع را بجای
آورد و بعد بسجده رود و اگر ترک کرده باشد ایستادن
متصل برکوع را باید راست شود و بایستد و برکوع رود
و اگر ایستادن را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن برکوع
را فراموش شود بخیزد بصورت رکوع کند تا بمرتبه رکوع
رکوع را بعمل آورد و اگر قدری خم شد و بمرتبه رکوع
نرسیده فراموش نمود رکوع را احوط آنست که برگردد

تا بمرتبه

تا برتبه که فراموش نموده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند
نماز او باطل است چه در دو رکعت اول و چه در غیر آن و چه
نقیه در تشهد بنشیند یا ننشیند و اگر شک کند در
کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر ایستاده است
و نمیداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از
رکوع نیز باید رکوع را بکند و اگر داخل سجود شد آن
شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده کردن
و شک کرد که رکوع کرد یا نکرد آن شک نیز اعتبار ندارد
و اگر تلافی رکوع را بکند و بخاطرش بیاید در حال
رکوع که آنرا بجای آورده بوده است نماز باطل است و واجبست
در رکوع خم شدن بنحوی که ممکن باشد گذاشتن
چیزی از دو کف دست را بر سر زانو در حال
اختیار ... کسی بصورت راکع باشد بحسب خلقت
یا بسبب مرضی و پیری واجبست اینکه خم شود
قدری کمی از برای رکوع و اگر نتواند خم شود بنحویکه

ذکر شد هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چند تکیه
نمودن بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب باشد و اگر
نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد
و اگر ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم و اگر ممکن نباشد
بیک چشم و همچنین واجبست ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر
گفتن ذکر بالقدر و همچنین واجبست راست شدن
از رکوع بقدر یکه راست باشد و اگر ممکن نشود راست
شدن واجب نیست و همچنین هر گاه ممکن نشود ذکر گفته
در رکوع واجب نیست و واجبست درنگ کردن در ایستادن
بعد از رکوع و کفایت میکند در آن مسمای درنگ
کردن در عرف و هیچ یک از ذکر گفتن و درنگ نمودن
در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن
بعد از آن رکن نیست و تعیین نماید ذکر واجب را هر گاه
اید بر واجب در نظر دارد که بگوید و احوط تعیین است
در اول و حکم امور مذکوره در حالت سهو مثل حکم

الست

است در حالت شک و حکم شک در تکبیرة الاحرام گذشت
و کافی است در ذکر رکوع یکمرتبه گفتن سبحان ربی العظیم
یا سه دفعه گفتن سبحان الله و احوط زیاده کردن و
بحمده بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از آن سه
دفعه گفتن است یا وسیع بودن وقت در حال ضرورت
کفایت میکند یک سبحان الله و واجبست در ذکر مذکور
عربی بودن و موالات و اداء حروف از مخارج طبیعیه
و مخالفت نکردن در حرکت اعرابی و بنائی [illegible] ششم
در سجود واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده
و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت نماز باطل میشود
نماز خواه بعمد باشد یا سهوا یا جهلا و همچنین باطل
میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در آنچه بعمد باشد
یا سهو یا جهل و اگر فراموش کند یکسجده را باطل
نمیشود نماز [illegible] بخاطرش بیاید پیش از رکوع یا بعد
سجده را نکرده است یا هر دو را نکرده است بسجده [illegible] دو سجده کند

در خیزد و اگر بخاطرش بیاید در حال رکوع یا بعد از
رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او باطل است
و اگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است و لیکن بعد از
فراغ از نماز واجب است قضا کند سجده را و نیز سجده سهو بجا
آورد لیکن این در غیر رکعت آخر است   در رکعت
آخر اگر پیش از سلامیست که بآن سلام از نماز
بیرون میرود بجای آورد و بعد از آن اعاده کند تشهد را
و اگر بعد از سلام بخاطرش آمده باشد قضا نماید باید
اول قضا کند سجده را و بعد از آن سجده سهو را بجای
آورد و حکم شک گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر
شک کند در کردن و نکردن و اگر شک کند که یک سجده کرده
یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد اگر داخل شک است در فعل
دیگر مثل تشهد یا راست شدن و اگر داخل شده است
در فعل دیگر اعتبار ندارد . شک کند در آنکه دو سجده
کرده است یا سه سجده اعتبار ندارد چه پیش از داخل شدن

در فعل

در قعود دیگر باشد چه بعد از آن واجبست ختم شود بعد که

مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن یا زیاد از

قدر چهار انگشت متصل نباشد ترا شود جایز نیست نیز

با نقدر پست بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن

و احوط در این صورت زیادتر نبودن از آنست و در باقی

مواضع سجود غیر از این زیادتر از این بلند بودن یا

پایین بودن هرچند احوط آنست که زیادتر نباشد

و اگر واقع شود پیشانی بر موضعی که بلندتر باشد از چهار

انگشت متصل مخیرست میان کشیدن پیشانی تا بموضع

قدر چهار انگشت و کمتر شود یا برداشتن از آن موضع

و گذاشتن بر موضعی که چنین باشد و اگر واقع شود پیشانی

بر چیزی که جایز نباشد سجده بر آن و بلند باشد بقدر

چهار انگشت یا کمتر معین است کشیدن پیشانی را تا

بموضعی که سجده بر آن جایز باشد و نیت در خم شدن

بسجود بنحویست که در رکوع گذشت و هرگاه نتواند

که سجده کند واجبست بلند کند موضع سجود را بقدری که
ممکن باشد خم شدن بآن مقدار و سجده کند بر آنچه جایز است
بر آن سجده کردن و اگر ممکن باشد و اگر نباشد خم شود
بقدری که میتواند و اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند
بدو چشم و اگر آن هم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و نیز واجبست
برداشتن چیزی که بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم
شود و اگر بتواند بردارد و احوط آنست که اشاره در سجود
چه بسر باشد چه بچشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع
و اگر ممکن باشد گذاشتن بعض اعضای سجود واجبست
بگذارد آن عضو را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مردد شود
میان گذاردن پیشانی و غیر پیشانی پیشانی را بگذارد
و واجبست در حال اختیار گذاشتن هفت عضو بر
زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت
بزرگ از پا یکه معروف بابهام است و کافی است در گذاشتن
اعضای مذکوره قدر مسمی و قول بعضی بتعیین مقدار

و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد برای سر اشاره کند

درهم

نیز هم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف ست و لیکن
احوط ست و فرق در وا بهام نیست میان ظاهر و باطن
و اطراف و احوط الفاقی بباطن و اطراف ست هفت موضع — و باید سنگینی
سجده بر زمین نهاد نه آنکه مجرد نشستن کفایت
نماید و شرط ست در محل پیشانی بودن از چیزها که
در باب مکان گذشت و واجب ست در سجده ذکر و
درنگ کردن بقدر ذکر و برداشتن سر از هریک از
دو سجده و درنگ کردن بقدر ذکر در نشستن بعد از
برداشتن سر از سجده اول و خلاف ست در دوم سجود و
مختار در آن و مراعات احتیاط بخوبیست که در رکوع
گذشت مگر آنکه در تسبیح کبری در اینجا بدل میکند
العظیم را به الاعلی   در تشهد و سلام
و در آن دو فصل ست فصل   در تشهد واجب ست
تشهد در هر دو رکعتی یکدفعه بعد از رکعت دوم
و یکدفعه و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه

یکدفعه بعد از رکعت دوم و یکدفعه بعد از رکعت
آخر و در نوافل سنت و شرط صحت و واجب ست
نشستن بقدر ذکر باشد و همچنین واجبست
قرار گرفتن در حال ذکر و واجبست در آن شهادتین
و صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب و احوط آن ست
که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط
از آن آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و لازم جلوس در آن محافظت بر عربیت
و ترتیب بر نهج مذکور و موالات یعنی پی در پی خواندن
و تشهد رکن نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را
و بخاطرش بیاید پیش از رکوع بر گردد و تشهد را
بجای آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن
برکوع نماز را تمام کند و بعد از نماز واجبست قضا کند

الا الله

ودو

دو سجدهٔ سهو بعد از آن بکند اما تشهد آخر پس اگر
پیش از سلام بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند
و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید چه حدثی از او
صادر شده باشد یا نه و اگر حدثی پیش از تشهد یا
بعد از تشهد دویم صادر شود نماز باطل است و فرق نیست
در وجوب سجدهٔ سهو میان تشهد اول و دویم بلکه
مطلقا واجب است سجدهٔ سهو را بعد از قضا نمودن تشهد
بکند و حکم شک در تشهد بنحویست که گذشت
باب تکبیرة الاحرام ... در سلام واجب است
سلام در نماز واجب بلکه جزو نماز است نه خارج از آن
و بیرون میرود بهریک از السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و السلام علیکم و احوط علاوه کردن و رحمة
الله است هر چند ظاهر آنست که مستحب است و همچنین
مستحب است علاوه کردن و برکاته و رحمة الله و احوط
جمع نمودن میان دو سلام است بترتیب مذکور و

بر این تقدیر بسلام اول از نماز بیرون رود و دویم
سنت است و بهتر آن است که امام و منفرد تسلیم دویم را انجا
قبله بگوید، ولیکن اشاره کند منفرد بگوشه چشم
از جانب صحیح بجانب راست و امام اشاره کند بصفحه
روی بجانب راست و ماموم نیز بنحو مذکور اگر
در جانب چپ آن شخص نباشد و اگر در جانب چپ شخصی
باشد بسلام دیگر سنت است بگوید چه آن شخص بالغ
باشد چه نه و بصفحه روی اشاره بجانب چپ کند
و بعضی دیوار را قائم مقام شخص دانسته اند و گفتن
سلام مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر ماموم
پیشتر و سلام از نماز بیرون نرفته باشد بسلام اول
خارج خواهد شد از نماز خاتمه در چند چیز که
اهتمام بشان آن بسیار است هرچند ذکر آن از بنا
رساله بیرون است اول در قنوت سنت است قنوت در رکعت
دویم از هر نمازی حتی شفع و احوط در آن نخواندن است

ودر رکعت

و در رکعت اول جمعه و عید رمضان و قربان و وتر و احوط

ترک نکردن آنست در نمازهای یومیه واجبی خصوصا

در نمازهای جهریه از آن ولیکن در غیر نماز عید رمضان

و قربان مستحب است قنوت است و در هر رکعتی که قنوت دارد

در نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت

دوم چهار قنوت چنانچه خواهد آمد و محل قنوت

در غیر رکعت دوم از نماز جمعه پیش از رکوع است و در رکعت

دوم بعد از جمعه از رکوع است و ساقط میشود قنوت

از ماموم مسبوق در جماعت . سوره را نتواند بخواند

و جایز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند تا

برکوع رود و بعد از رکوع بجای آورد چه در نماز

جماعت و چه در فرادی و چه در واجب و چه در نافله و چه در

جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن

برکوع احوط ترک نمودن آن است و اگر بخاطرش بیاید بعد

رفتن برکوع یا پیش از رسیدن برکوع ولیکن بعد

فراموش نماید یا بعد از داخل شدن در سجود بخاطرش بیاید
یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند آنرا و هر یک از این
چند صورت بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد تا
ووقت بیرون رفته باشد و بهتر آنست که نشسته
قضا کند و روی بقبله باشد و شرایط نماز در آن
معتبر نیست هر چند احوط اعتبار آن است و سنت است
در قنوت در هر نمازی بلند خواندن چه جهری باشد
چه اخفاتی مگر از برای ماموم مسبوق در حال بودن
با امام و همچنین سنت است در حال قنوت برداشتن
دست را به محاذی روی در حالتیکه دستها را
باز کند و پشت دستها را بزمین و کف آنها را باسمان کند
و سنت است نظر کردن بر روی دستها و طول دادن
در قنوت و خواندن دعاهائیکه وارد شده است مثل کلمات
فرج و غیر آن و کلمات فرج افضل آنها است و آن اینست
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان

سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن و[ما] بینهن ورب العرش العظیم و
سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین وجایز است
خواندن هر دعائی وثنائی که در حفظ داشته باشد
چه تسبیح وتحمید یا طلب چیزی سامی از امور دنیا و
آخرت وجایز نیست قنوت بفارسی وجایز است دعا در
جمیع احوال نماز چه بعربی چه بفارسی ... و تعقیب
وفضیلت آن بسیار است وافضل آن بعد از نماز صبح ونماز
عصر است وسنت است ابتدا کند در تعقیب نمازهای یومیه
واجبی بلکه هر نماز واجبی بلکه هر نماز نافله بسه نوبت
الله اکبر هر چند احوط اکتفا نمودن بآنست در نماز واجب
بلکه نمازهای یومیه واجبی در هر نوبت دست ها را
بردارد بنحوی که در تکبیرة الاحرام گذشت وبعد از آن بگوید
لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده ونصر عبده
واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی

ویمیت وهو علی کل شیء قدیر و در حدیث است که اقل آنچه

کفایت میکند از دعای بعد از نماز فریضه این است که بگوید

اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک

من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک

فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب

الآخرة و در بعضی از اخبار در اول آن وارد شده است اللهم

صل علی محمد و آل محمد و سنت است تسبیح حضرت فاطمه زهرا

صلوات الله علیها و آن افضل تعقیبات است و در نماز واجب

و سنت هر دو سنت است و کیفیت آن باین نحو است که

بگوید سی و چهار نوبت الله اکبر از آن سی و سه

نوبت الحمد لله از آن سی و سه نوبت سبحان الله

و سنت است بعد از فریضه سوره قل هو الله احد بخواند

و هم چنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را بخواند

ده دفعه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال

و الاکرام و اتوب الیه در حدیث است کسیکه بخواند آنرا از

میشود

میشود گناهان او هرچند مثل کف دریا باشد و همچنین
سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا میشود
و پست‌ترین آنها جذام و برص و دیوانگی است و اگر اشقیا باشد — از
محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعدا و
و همچنین سنت است بعد از فریضه سی دفعه خواندن
سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و آن
دفع میکند هدم و غرق شدن و سوختن و افتادن در چاه
و خوردن جانوران درنده و مردن بد و بلیه که در آن
روز نازل شود و بعد از نماز عصر سنت است خواندن
این بجهته جبر چیزی شکستگی آن و سنت است بعد از صبح
ده دفعه خواندن سبحان الله العظیم و بحمده لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم که عافیت میدهد آن
جناب احدیت از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و هدم

بعد از نماز مغرب بخواند سه دفعه الحمد لله الذی
یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره کسی طاعت میکند خدا
تعالی او را خیر بسیار [illegible] هر نماز بخواند اعوذ
بوجهك الكريم وعزتك التي لا ترام وقدرتك التي
لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا والاخرة ومن شر الاوجاع
كلها كه باعث جمع دنيا و آخرت ميشود [illegible] در سجده
شكر ثواب آن بسيار است وسنت موكده است بعد از نماز — در آن
واجب و بعد از نافله بجهت شكر بر توفيق يافتن از براى
كردن عبادت و بهتر آن است كه آن را بعد از تعقيب قرار
دهد و در نماز مغرب مخير است در ميان بجاى آوردن
آن را بعد فريضه و بعد از نافله وافضل آن است كه
بعد از فريضه بجاى آورد و بهتر جمع نمودن ميان هر دو است
و سنت است طول بدهد دو سجده را هر قدر كه تواند
بگذارد دو ذراع را بر زمين در حال سجود و بچسباند
سينه و شكم را بر زمين و بخاك يا زمين بگذارد با جبهه — دو جبين

با هر دو

یا هر دو را در میان دو سجده و بعد از یکسجده اکتفا
بآن نماید و سنت ست قدم داشتن جبین راست را
بجبین چپ و همچنین خد راست را بخد چپ و بگذاشتن
جبین یا رخد بر زمین تعدد سجده درین جای تحقق
نمیشود بدون سر برداشتن و سنت ست تجافی گذاشتن
جبین و خد و خواندن ادعیه که وارد شده است در سجده
و جائز ست دعای بغیر آنچه وارد شده است لیکن خواندن آنچه
وارد شده ست افضل ست و اقل مرتبه آن آنست که سه دفعه
شکرا لله بگوید و سنت ست در سجده شکر بعد از تعقیب
نماز ظهر صد دفعه شکرا لله بگوید [illegible] تعقیب نماز
عصر صد دفعه حمد لله بگوید و سنت ست صد مرتبه
شکرا شکرا یا عفوا عفوا و سنت ست بعد از سر برداشتن
مسح کند موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بآن
خود روی و سینه خود را و بهتر آن ست که بدست
راست باشد و سنت ست تکبیر بگوید بعد از

برداشتن سر از سجده و سنت است وقتیکه بیرون میرود
از جای نماز از طرف راست بیرون رود ... سجده
های قرآن و آن واجب است در چهار سوره که الم تنزیل
و حم فصلت و والنجم و اقرا باشد و سنت است در سوره
اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در هر دو جا
و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت بلکه در غیر از
اینها هر جائیکه در آن امر بسجده شده باشد سنت است
و وقت سجده فارغ شدن از آیه سجده است
و سجده واجب است بر خواننده آیه و گوش دهنده بآن بلی
اشکال و بر شنونده بنابر احوط بلکه وجوب آن خالی
از قوت نیست هرگاه سجده واجب باشد و اما در
سجده مستحب فرقی نیست در خواننده و گوش دهنده
و شنونده و در هیچ یك فرقی نیست میان مرد و زن و
خنثی چنانچه فرقی نیست در وجوب سجده بر گوش دهنده
و شنونده میان آنکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ مسلمان
باشد

باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه وجوب سجده
کردن واستحباب آن متعلق میشود بعد خواندن آیه
هرچند از برای تعلیم باشد وسجده سابق را هنوز
نکرده باشد وشرط نیست در آن طهارت ونه رو
بقبله نمودن ونه پوشیدن عورت ونه خالی بودن
رخت یا بدن از نجاست وواجب نیست در آن ذکر لیکن
سنت است وبهتر آن است که بگوید سجدت لک یا رب
تعبدا ورقا لا مستکبرا عن عبادتک ولا مستنکفا ولا
متعظما بل انا عبد ذلیل خایف مستجیر وواجب نیست
در آن تکبیر نه در وقت سر گذاشتن ونه در وقت
راست شدن لیکن در وقت راست شدن سنت
وشرط است در آن نیت واحوط مقارن بودن آنست
با وقت خم شدن ووقت سر گذاشتن واحوط گذاردن
هفت موضع سجود است بر زمین یا غیر آن هرچند
کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست وشرط

که محل گذاردن پیشانی از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد
بلکه احوط بودن آنست از چیزیکه صحیح باشد سجود نماز
بر آن و وجوب سجده فوریست و هرگاه ترک نمود عمدا
یا سهوا واجبست بجای بیاورد و دانستن آنکه ادا است
یا قضا و بی ثمرست چونکه قصد قربت کفایت میکند
هر چند قضا و بودن خالی از قوت نیست [illegible] و در حکم زن
و طفل بدانکه حکم زن حکم مردست در شرایط و اجزاء
واجب و سنت مگر آنکه سنتست زن جمع کند میان قدم
های خود در نماز و از هم جدا نکند و دستها را بر سینه
گذارد و در حال رکوع بگذارد دستها را بر بالای دو زانو
بهمراه آن و در حال رفتن بسجود اعضای خود را هم
چسباند و ابتدا کند در نشستن نشستن بدو زانو
پیش از دو دست و بنشیند بر دو الیه و بعد بسجده رود
و در حال سجده بر زمین بچسپد و اعضای خود را
بر یکدیگر بگذارد و پهن نماید دو ذراع را بر زمین و در

حال

حال نشستن بر دو الیه بنشیند و [illegible] دوران
خود را بیکدفعه بلند کند و زانوها را از زمین و دو کف
دستها را بر زمین گذارد و در حال برخواستن بحول الهی
و راست برخیزد و پشت خود را بلند نکند و [illegible] طفل
نماز بر او مستحب است لیکن هرگاه پسر است در نماز حکم آن
حکم مرد است و هرگاه دختر است حکم آن حکم زنان است
[illegible] در باقی نمازهای واجبی و در آن چند باب است
باب [illegible] در نماز جمعه و آن دو رکعت است و وقت آن
از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص مثل آن شود هرچند
احوط آنست که تاخیر نشود از زوال زیاده از مقدار اذان
و خطبه و آنچه از لوازم آنست از بالا رفتن منبر و پایین آمدن
از آن و دعای پیش از نماز و غیر آن و واجب است بر هر که بالغ
و عاقل و مرد و آزاد و حاضر شرعی و غیر مبتلای بکوری
و بیماری و پیری و هرچیزیکه نماز جمعه بآن باعث
عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست هرگاه

جامعست اینها صحت باقی فرایض مثل اسلام و ایمان و غیر
اینها نباشند ولیکن در وجوب نماز جماعت مذکوره
شرطست یافت شدن پیشنمازی که بالغ مرد باشد
و همچنین مؤمن و عادل و قادر بر اتیان نمودن بخطبه
باشد و ولد الزنا نباشد [illegible] مبتلای [illegible]
و جذام و برص نباشد و اعرابی و ختنه نکرده نباشد
یا حاجت بآن و مقلد بودن و بعضی معتبر دانسته اند
آزاد بودن و کور نبودن و مسافر نبودن امام را و آن
احوطست هرگاه امامی غیر از آن باشد و بشرط یافت
شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنا عشری
باشند و بعضی علاوه نموده اند که آزاد باشند و مسافر
نباشند و آن احوطست و باید هر یک دور نباشد
زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز واجبست
لیکن کفایت نمیکند نماز جمعه در اینوقت از نماز ظهر
مگر بآنکه جمع شود امور چند که صحت نماز جمعه موقوفست

بآن

اول
بر آن آنکه دو خطبه خوانده شود ... آنکه به جماعت کرده شود
... آنکه جمعه دیگر نشود که میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ
باشد ... آنکه مانعی از نماز مانند تقیه از برای
امام یا عدد انعقاد جمعه یا هر دو نباشد که اگر باشد نماز
باطلست ... حاضر بودن امام یا نایب خاص لیکن این شرط
در وجوب عینی نه در وجوب تخییری و در امثال این زمان
وجوب نماز جمعه تخییریست و احوط جمع نمودن میان آن
و ظهر است با اینکه هر دو را نیت قربت بعمل بیاورد و واجبست
پیش داشتن دو خطبه بر نماز و واجبست طهارت در حال خواندن
دو خطبه از حدث و خبث در بدن و لباس و همچنین جلسه
در لباس و مکان خطبه آنچه واجبست در لباس و مکان نماز
و آنکه است و همچنین باقی شرایط نماز غیر قبله و آنچه شرط
در غیر لباس و مکان
نبودن آن ذکر میشود و از جمله شرایط نیز داخل شدن زوال است
که اگر هر دو خطبه را یا یکی از آن دو را یا جزئی از یکی را پیش از آن
ظهر خوانند باطلست چه عمداً و چه سهواً مگر آنکه ممکن نبوده باشد

علم بآن رسانیدن توقف و عمل بر مظنه کرده باشد و در
بین خطبه ظاهر شود که طاهر نبوده است صحیح است آنچه
خوانده است بنا بر احتمال قوی و واجب است ایستادن در حال
خواندن دو خطبه با قدرت بر آن و واجب و شرط است که امام
و خطیب یکی باشد و همچنین مستقر و راست بایستد
و التفات نکند بالتفات فاحش در حال خواندن بلی و بـ
ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از ماموم
مطلع شود بر مخالفت باطل است و واجب است در هر یک از دو
خطبه حمد نمودن بر جناب اقدس الهی بلفظ الحمد لله
بنا بر احوط و صلواة فرستادن بر جناب رسالت پناهی
بلفظ صلواة بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت
بر رسالت آنجناب است در خطبه اول هر چند ظاهر آنست
که واجب نیست و وعظ و وصیت نمودن بتقوی و لفظ معینی
در آن ضرور نیست و کفایت میکند مثل اتقوا الله و اطیعوه
و واجب است خواندن سوره کوچکی در خطبه اول لکه در

هر دو

هر دو بنا بر احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت نمیکند و با جلست
نشستن در میان دو خطبه نشستن سبکی و بهتر آنست
که بقدر خواندن سوره قل هو الله احد باشد و یکی از شرایط خطبه
دوم علاوه بر آنچه گذاشت واجبست صلوات فرستادن
بر ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب
مغفرت و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات و حرامست
بر امام تکلم کردن در اثنای خطبه و همچنین بر مأمومین
و واجبست بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلند خواندن
بحیثیتی که عدد انعقاد جمعه بشنوند و حرامست در روز
جمعه بنا بر وجوب عینی نه تخییری بیع و سفر بعد از اذان
و پیش از آن لیکن بر تقدیر معامله صحیح است و کسیکه در نیابد [illegible]
خطبه و رکعت اول را جمعه از آن محسوبست اگر دریابد
رکوع رکعت دویم امام را یا در رکوع او را دریابد هرچند
ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را هیچ یک از این دو صورت
نیز نماز جمعه از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر بعد از آن.

واجبست و احوط اهتمام نمودن در رسیدن بتکبیر رکوع
با امام [illegible] در نماز عید رمضان و عید قربان
و وقت آن ما بین طلوع آفتابست تا بزوال لیکن مستحبست
تاخیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب و سنتست
زیادتی تاخیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان
بمقدار افطار کردن و بیرون کردن زکوة فطر و هرگاه
وقت نماز گذشت و نکرد قضا ندارد و آن واجبست
و مشروطست بشرایط نماز یومیه و جمعه بلکه شرط
بودن وجود امام یا نایب خاص درین جای ظاهر
و بی اشکال است غیر خواندن خواندن دو خطبه که در آن
خلافست و اقوی وجوبست و آن دو رکعتست چه آنکه
شرایط وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت
کرده باشد شود و چه بفرادی و کیفیت آن مانند نماز
صبح است لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج
تکبیر میگوید و در رکعت دویم چهار تکبیر غیر از تکبیر

الاحرام

الاحرام وتکبیر رکوع بعد از هر تکبیری قنوت میخواند
که تمامه نه قنوت شود پنج در رکعت اول و چهار
در رکعت دوم و اظهر وجوب قنوتات و تکبیرات است و
سنت است خواندن سوره والشمس در رکعت اول و
غاشیه در رکعت دوم چنانچه سنت است جهر نمودن
در قراءت آن از برای امام و منفرد و بهتر آنست که
در قنوت عیدین دعائیکه وارد شده است بخواند
و آن باختلاف در اخبار وارد شده و هر یک خوبست و اولی
اینست اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت
واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق
هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله
علیه وآله ذخرا ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی
تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک
علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک
الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون

فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان

و دو خطبه که در اینجای می‌باشد مثل جمعه است مگر آنکه
سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید رمضان آنچه
متعلق بزکوة فطر است از شرایط و قدر و وقت و در عید
قربان آنچه متعلق بقربانی است و محل دو خطبه در اینجا بعد
از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه
و گوش دادن بآن و با اختلال شرایط مذکوره مثل زمان
غیبت امام واجب نیست نماز بلکه سنت است چه بجماعت چه بانفراد
و معتبر نیست در حال استحباب دور بودن یک فرسخ
در میان دو نماز هرچند احوط است اعتبار نمودن آن
و واجب نیست این نماز برکسیکه واجب نیست بر آن جمعه و لیکن
مستحب است مثل مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان
و احوط ترک نمودن ایشانست مگر پیران از ایشان و هرگاه
عید در روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسیکه حاضر شد
بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هرچند منزل
آن دور نباشد و احوط ترک نمودن است خصوصا برکسیکه

نزدیک

نزدیک باشد و سنت است تکبیر بگوید در عید رمضان
بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید و آخر آن
نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن
نماز ظهر روز عید و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای
کسیکه در منی باشد و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر
منی باشد و احوط آن است که ترک نشود و صورت آن
در عید رمضان اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا و در عید
قربان اولی آنست که آنچه ذکر شد بخوانند بعلاوه الله اکبر
علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا
باب در نماز خسوف و کسوف و زلزله و باقی آیات
واجب میشود نماز بر مردان و زنان و خنثی بگرفتن آفتاب
و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعض آن و بلرزیدن زمین
چه بنحوی باشد که باعث ترس بشود یا نه و بسبب بادهای
بسیار تند و سرخی و تاریکی شدید و رعد و برق

غیر متعارف و غیر اینها از امور یکه ترسانند اغلب مردم را
و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده
که تمام ده رکوع میشود و در هر رکعت از آن واجبست
خواندن تمام حمد اگر در هر رکعت یک سوره تمام بخواند
بعد از حمد و همچنین در هر رکعت که سوره را تمام نماید
و در رکعت اول و ششم از آن چه سوره را تمام کند چه نکند
و مخیرست میان خواندن حمد و سوره تمام و میان
خواندن حمد در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن
هر یک از دو سوره را بر ده رکوع بلکه جایزست تبعیض
در پنج رکعت بیک سوره و در پنج رکعت دیگر بپنج سوره
خواندن و همچنین جایزست جمع کردن در یکی از پنج رکعت
میان خواندن تمام سوره و خواندن بعض آن و لیکن
نهایت احتیاط در آنست که در هر یک رکعت پنج سوره
بخواند یا در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت
نماز کسوف و خسوف از اول گرفتن است تا ظاهر شدن

تمام

تمام قرص لیکن احوط این است که موخر ننماید از وقت شروع

در ... [illegible] ... تا از زلزله و باقی موجب ترساننده آسمانی

تا باخر عمر ادا است لیکن بعید نیست که واجب باشد فوراً

و احوط آنست که تاخیر ننمود از وقتیکه ممکن است

نماز کردن و شرط است در ادا نماز آیات علاوه بر آنچه

شرط است در نماز یومیه مطلع شدن بر آیت و همچنین

شرط است وسعت داشتن وقت بقدر ادا نماز بر وجه اخف

و اقل در نماز کسوف و خسوف و در زلزله شرط نیست

و واجب است قضا نماز کسوف و خسوف با گرفتن تمام

قرص خواه ترک نموده باشد بعمد یا سهواً و خواه مطلع

شده باشد بر آن یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته

باشد اگر علم بهم نرساند بر آن تا وقت آن بیرون رود

قضا آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم رساند در وقت واجب است

قضا آن چه ترک بر وجه عمد باشد چه بر وجه سهواً

و اما باقی آیات پس واجب است اگر علم بهم رساند بر آن در حال آیت

بلکه احوط آن است مطلقا خصوصا در زلزله لیکن قضا

بودن آن اشکال است و قول باداء بودن ... فوت

و هرگاه حاصل شود آیتی در وقت نماز یومیه پیش میاید

ناست هر یک را که وقت آن تنگ است و اگر هر دو تنگ باشند

پیش بدارد نماز یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد

مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بدارد و احوط

پیش داشتن نماز یومیه است ... چهارم در نمازیکه واجب

میشود بالتزام و از جمله آن است نذر و شرط است در آنچه

شرط است در یومیه مگر وقت علاوه و آنچه تعیین نماید

از زمان یا مکان یا هیئتی که مشروع باشد مانند نماز

جعفر طیار و اگر نذر کند که نماز بکند و تقیید نکند بقیدی

از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن مکان مکان

معین و نه زمان معین و اگر نذر کند در یک رکعت دو

رکوع یا یک سجده آن نذر باطل است و اگر تعیین رکعت

نماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت

مشترک

بی اشکال و در یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافست و احوط
اکتفا بر دو رکعت است و صحیح است نذر فریضه و نافله
ولیکن متعین می شود به هیئت و عدد و وقت در نماز موقت
و عهد و قسم مثل نذرست در احکام مذکوره و از جمله اسباب
التزام استیجارست نماز است از برای میت و آن جایز است
و مثل آنست روزه و زیارت و تلاوت قرآن و از جمله اسباب
التزام آنست که هرگاه فوت شود پدر و قرار گرفته باشد
در ذمه آن نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر
~~واجب است بر ولی قضا نمودن باشد بسبب عذر واجب است~~
بر ولی قضا نماید آن را و مراد به ولی در اینجا پسر بزرگ
میت است یا بمعنی که بزرگتر از او نباشد پسر اگر دختر
بزرگ باشد واجب نیست بر او قضا و شرط نیست حاضر
بودن و بالغ بودن آن پسر در حین فوت پدر پس اگر
در حین فوت طفل باشد یا غائب باشد و بعد از
دو سال خبر شود واجب است بر او قضا و اگر میت ولی

نداشته باشد یا دانسته باشد از نماز ترک شده باشد
بدون عذر یا بسبب مسامحه در اخلال مسائل چه [illegible]
باشد چه نباشد و خواه وصیت کرده باشد و خواه نه واجبست
بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترکه
بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه را و اگر وصیت نماید
بیرون کرده میشود از ثلث مال مگر آنکه ورثه امضا
بنمایند که بیرون میشود از اصل و اگر ولی بمیرد پیش
از کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن آن و نه
بر باقی اولیاء میت اول هرگاه در ذمه میت نماز
استیجاری باشد واجبست بر پسر بزرگ بعمل آوردن
آن و اگر تبرعاً از برای میت شخصی قضا نماید نماز
ساقط میشود از ولی و جایز است از برای ولی استیجار
نمودن غیر را بجهت نماز خصوصاً هرگاه کردن نماز
بر ولی مشکل باشد [illegible] در باره آن مبهم از
نمازهای سنتی و در آن چند فصل است [illegible]

در نوافل مرتبه سنت است بر هر که بالغ و عاقل باشد
و خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو
طهارت اختیاری و اضطراری در هر شبانروز
دو چند سی و چهار رکعت نماز و اکتفای بجهت تهاون
آنها استوار کرد و توظیف آن ها باین نسبت است
که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از
نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا دو رکعت
و افضل در غیر این دو رکعت ایستاده بجا آوردن است و در
این دو خلاف است و این دو رکعت محسوب بیک رکعت
و اسم آن وتیره است و سیزده رکعت نافله شب
صبح است که یازده رکعت آن از شب است و از
آن یک رکعتی است و نامیده میشود بوتر و دو رکعت
و بعد از آن نافله صبح است و سنت است در نماز شب در
دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی دفعه خواندن
سوره قل هو الله احد و بعد از آن از سوره های طوال

مثل انعام و کهف و انبیا و حوامیم هرگاه وقت باشد
و سنت است خواندن سوره نور برای وتر را در رکعت اول و
سوره کوچک نیز را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد
در هر سه رکعت و مناسبت است در قنوت وتر دعا نمودن
چهل مومن چونکه از اسباب استجابت و دفع مکروه
و کثرت رزق است توظیف در آن بخصوص
هر چند جمعی ذکر نموده اند ولیکن این ضعیف مطلع
نشد بر آن و امید هست که این عاصی را فراموش
نکنند چه در حیوة و چه در ممات و طفل و خنثی
و ممسوح و نیز المحسوب از عدد نداریم در قنوت
وتر هفتاد مرتبه استغفار موکد است و بگوید
هذا مقام العائذ بک من النار هفت دفعه و
سنت است در حال استغفار دست چپ بلند کردن
و بدست راست بشمارد و مداومت بر هفتاد استغفار

شفع دو وتر یا قل هو الله احد

در

هر یک سال نیز سنت ست چنانچه گفته شد صد مرتبه
استغفار افضل ست از هفتاد و صورت استغفار
اینست استغفر الله واتوب الیه یا استغفر الله ربی
واتوب الیه یا استغفر الله لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی
فی امری واتوب الیه و سنت ست نیز در قنوت
مذکور سیصد مرتبه العفو العفو گفتن و در وقت تهجد
در میان دعای [illegible] و استغفار و العفو
به نهج مذکور بهتر ست و در سفر نوافل روزه
نافله عشا نیز ساقط میشود و نافله مغرب و نافله
شب و صبح ساقط نمیشود لیکن سقوط نوافل در آن وقتی است
که قصر در آن سفر واجب معین باشد و در سفری که
نماز را در آن باید تمام کرد یا مخیر ست در میان قصر و اتمام
ساقط نیست و همچنین با نوافل غیر مرتبه از موقته
و غیر موقته ساقط نمیشود اگر دیر رسید در شب شود
و وقت باقی نمانده باشد نقد تمام نماز شب اکتفا کند

بسه رکعت شفع و وتر و در روز جمعه سنت ست
چه از برای جمعه گذار و چه غیر آن بیست رکعت
نافله علاوه نمودن بر نافله هر روز بچهار رکعت
وافضل پیش داشتن تمام بیست رکعت بر زوال و
باین طریق کردن که شش رکعت آنرا در صبح و شش
بعد از آن در بلند شدن آفتاب و شش بعد از آن
در حوالی زوال و دو رکعت متصل بزوال بکند و
جایزست جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از
زوال چه بعد از زوال و [illegible] در نماز تحیت
مسجد سنت ست کسیکه وارد میشود در مسجد دو رکعت
نماز بگذارد در آن هر سوره که خواهد بلکه هرگاه
خواهد سوره بگیر بخواند و ظاهر آنست که کفایت
بفریضه و نافله مخصوصی میشود از این نماز و کراهت
عبور نمودن در مسجد باین نماز رفع میشود فصل
در نماز حضرت جعفر طیار و آن سنت موکد ست.

و فضیلت

وفضیلت آن بسیارست و سنت ست در هر روز بکند

اگر تواند در هر روزی یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال

واگر نتواند

و در حدیث صحیح ست که آمرزیده میشود از برایتو

آنچه در میان دو نماز ست از گناه و آن چهار رکعت

بدو سلام و سنت ست که در رکعت اول بعد از حمد

سورهٔ اذا زلزلة الارض بخواند و در رکعت دویم

والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم

قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قراءت پانزده مرتبه

بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع بر میدارد

ده مرتبه و در سجدهٔ اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن

ده مرتبه و در سجدهٔ دویم و سر برداشتن از آن مثل سجدهٔ

اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و لحوظ

ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود ست بلکه اظهر فرق

نبودن میان نماز فریضه و این نماز ست در این معنی

اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز است
آنرا از نوافل روایت و قضاوآنها را قرار دهد و جایز است
تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل
داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه
امر ضروری او را روی دهد و دو رکعت از آن کرده
باشد جایز است عقب آنکار برود و بعد از آن
دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجدهٔ آخر نماز
بگوید یا من لبس العز والوقار یا من تعطف با
المجد وتکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من
احصی کل شی علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن و
الفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلك بمعاقد العز
من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك
الاعظم الاعلی وکلماتك التامات ان تصلی علی
محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یا ارحم الراحمین
و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعض از غیره

سنت

سنت ست که بعد از آن خوانده شود و اندر کتب ادعیه
مذکور نیست و عمل بآنچه در آنها است خوبست فصل
چهارم در نماز لیلة الدفن و آن دو رکعتست
در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه سوره [illegible]
آیة الکرسی بخواند و در رکعت دویم اولی آنست که
بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند و هرگاه سلام گفت
گفت بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث
ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر
کند و آنچه متعارف است که چهل نفر کرده باشند
نصی ندارد و فتوای احدی را هم این ضعیف مطلع نشده
و مع ذالک بدون قصد خصوصیت عیبی ندارد و هرگاه
دفن نشود چنانچه متعارف ست بعتبات عرش
درجات میبرند مناسب آنست که بعد از دفن
نماز کرده شود فصل پنجم در نماز غفیله و آن دو رکعتست
در میان نماز مغرب و عشا و بعد از حمد در رکعت اول

بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
عليه فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك
انى كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم
وكذالك ننجى المومنين وعنده مفاتح
الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما فى البر والبحر وما تسقط
من ورقة الا يعلمها ولا حبة فى ظلمات الارض ولا
رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين ودو دست را بلند كند
وبكويد اللهم انى اسئلك بمفاتح الغيب التى لا يعلمها
الا انت ان تصلى على محمد وآل محمد وان تفعل بى كذا و
كذا وبجاى كذا وكذا حوائج خود را ذكر نمايد وبكويد اللهم
انت ولى نعمتى والقادر على طلبتى تعلم حاجتى فاسئلك
بحق محمد وآله عليه وعليهم السلام لما قضيتها لى وسؤال نمايد
حاجت خود را آنست كه دو ركعت از نافلهٔ مغرب را
براين وجه بكند هرچند اظهر جواز آنست على حده و اگر
ترك شد بعضى گفتند قضا كند وقبول از ايشان نتوانست

فصل

فصل ششم در نماز اول ماه مستحب است در روز اول هر ماه
دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد
بخوانند سی دفعه و در رکعت دویم بعد از حمد سی دفعه سوره
انا انزلناه و تصدق کند بآنچه برآو سهل باشد در حالتی
که میخرد با این عمل سلامتی ماه را بتمام و سنت است بعد از
نماز بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض الا
علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین
بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا
هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من
عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله
بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله
و نعم الوکیل و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی
لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا و انت
خیر الوارثین و ظاهر آنست که در تمام روز میتوان کرد

این نماز را مبتنی بر پنجم در لواحق نماز و در آن چند باب است

باب اول در مبطلات نماز جایز نیست قطع نمودن نماز

در حال اختیار و جایز است با ترس بر ضرر مثل گرفتن غلامی که

فرار نماید و کشتن ماری که اراده آزار کند نماید و باطل

میشود نماز و بصادر شدن حدثی که باطل مینماید

وضو یا غسل یا تیمم هرچند فراموش کرده باشد که در

نماز است یا بی اختیار صادر شده باشد و همچنین باطل

میشود نماز بهر فعلیکه محو کند صورت نماز را و از این باب است

سکوت طویلی که محو کننده صورت نماز باشد بلکه احوط

ترک فعل کثیر است که محو نکند صورت نماز را لیکن اگر آن

سهواً واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت

قلیل مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن

و اگر فعل کثیر نشود احوط ترک است و لیکن در بطلان

بآن اشکال است و مستثنی است آشامیدن آب در نماز وتر

بنحویکه در ارشاد ذکر شده است و اگر در دهن قدری

واگر نشود

نباشد

نبات یا مثل آن بگذارد تا آنکه آب شود و نرود یا باطل
نمیشود نماز لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن در صورتی
مبطلست در حالت عمد نه در حالت فراموشی مبطل نیست
چه بسر حد کثرت برسد چه نرسد و اگر بجدی رسید
که محو کند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمدا
چه در سهوا و همچنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال
عمدا یا ندانستن مسئله بدو حرف و بیشتر چه مهمل
وچه غیر مهمل و بیکحرفی که از آن معنی فهمیده شود از
کلماتیکه قران و دعا و ذکر نباشد و اگر تکلم نمود بجهت
نسیان باطل نمیشود بان نماز ولیکن واجبست بر آن سجده
سهو و حکم آنین که ناله کردن باشد و تاوه که آه کشیدن
باشد حکم کلامست هرگاه تولد حرف از هر یك
بشود و هرگاه آه کشیدن از ترس خدا باشد دور نیست
جایز بودن آن و همچنین باطل میشود نماز بخنده کردن
بطریق قهقه عمدا و اگر بجهت سهوا باشد یا تبسم

بکند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بی‌اختیار
از و قهقهه صادر شود نمازش باطلست و همچنین باطل
میشود بگریه کردن از برای میت و امور دنیوی مثل تلف
شدن مال و اگر از ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز است
و همچنین باطل میکند نماز را پشت کردن بقبله یعنی
بلکه التفات نمودن بجمیع بدن از قبله هر چند استدبار
بعمل نیاید و روی از قبله گردانیدن هرگاه باستدبار
برسد و باقی مبطلات گذشت و اگر سلام کند کسی
در نماز واجبست فوراً جواب گفتن چه بالغ باشد سلام
کننده چه ممیز چه مذکر باشد چه مونث و واجبست
شنوانیدن جواب را تحقیقاً و تقدیراً اگر مانعی از شنیدن
باشد مثل آنکه کر باشد سلام کننده یا غوغائی باشد
که نشنود سلام کننده جواب را هرگاه بخوشتعارف جواب
بگویند و واجبست که جواب در نماز بمثل آنچه سلام
میکند بوده باشد پس نگوید در جواب سلام علیکم

علیکم

علیکم السلام باب دویم در احکام سهو و شک
و در آن چهار فصلست فصل اول در احکام سهو
نماز باطل میشود اگر کسی سهواً یک رکعت یا بیشتر زیاد
کند خواه عمداً باشد یا سهواً خواه بقدر تشهد نه
نشسته باشد یا نشسته باشد و اگر بخاطرش بیاید
زیادکردن یک رکعت پیش از رکوع بنشیند و تشهد بخواند
و سلام بگوید و اگر یک رکعت یا بیشتر ترک کند از نماز
سهواً واجبست که تمام کند نماز را هرگاه پیش از بجای
آوردن چیزیکه منافی نمازست بوده باشد و همچنین است
هرگاه بخاطرش بیاید بعد از بجای آوردن چیزیکه
منافی نمازست ولیکن آنچه از جمله منافیاتی باشد
که کردن آن سهواً مبطل نماز نباشد و اگر از
جمله منافیاتی باشد که سهواً نیز مبطل نماز باشد
مثل حدث نماز باطلست فصل دوم در سجود سهو
واجبست دو سجده سهو بر کسیکه در نماز تکلم کرده باشد

بر وجه سهو یا با آگاهی بهم رساندن به بیرون رفتن از
نماز یا ترک او کرده باشد یکسجده را یا تشهد اول یا ترک رکوع
رفته باشد یا دوم را بلکه مطلقاً همچنانکه گذشت
یا سلام گفته باشد در غیر موضع سلام از روی
فراموشی یا شک کرده باشد در میان چهار و پنج
در حال نشستن و واجب نیست در غیر از اینها ولیکن احوط
آن ست که بجهته هر زیادتی و کمی که مبطل نماز نباشد
و از برای خصوص ایستادن بجای نشستن و نشستن
بجای ایستادن دو سجده سهو بجای آورد و اگر در اثنا
سجود سهو امام و ماموم هر دو شریک باشند هر دو را
سهو را بعمل آورند و اگر سبب سجده از امام یا ماموم
صادر شد سجده مخصوص او ست و بر دیگری نیست
و محل سجده سهو بعد از سلام و پیش از کلام ست
و صورت دو سجده سهو آن ست که نیت کند که دو سجده
سهو میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی

ده نان

در نماز بر آن نحو که واقع شده قربة الی الله واحوط
آنست که زیاد نماید قصد وجوب را بر آنچه ذکر شد در
مواضعیکه سجده بر آن واجبست پس بعد از آن بسجده
رود پس سر بر دارد مثل سجده نماز و باز بسجده رود
سر بردارد و تشهد بخواند تشهد خفیفی باینکه شهادتین
وصلوات بعمل آورد مثل آنکه بگوید اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمد رسول الله اللهم صل علی
محمد وآل محمد و تخفیف تشهد [illegible] بلکه دور نیست
که معین است پس سلام بگوید بصیغه السلام
علیکم یا جمع میان اینصیغه نماید السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین بترتیب مذکور نماز
یا بعکس واحوط آنست که بجای آورد در آن غیر
آنچه را که در سجده نماز بجای میاورد و ترک کند آنچه
را که در آنجای ترک میکرد و تفاوت نکند در سیاق
سجده نماز واین سجده مکرر در ذکر سجود پس در آنجا بگوید

بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بگوید
بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و برکاته یا بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و واجب است فوراً بجای آوردن دو سجده
و اگر تاخیر کند یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر
تاخیر احوط ترک نکردن آنست هر چند فاصله در میان
سلام نماز و آن وقت بسیار باشد و اگر فراموش نماید
هر وقتیکه بخاطرش بیاید بجای آورد ... چیزی سبب
از برای سجده سهو بهم رساند واجب است از برای هر سببی
دو سجده کند و اولی ترتیب در آنست بملاحظه ترتیب
در اسباب ... در احکام شکست و اگر شخصی علم دارد
باجزاء او از افعال و رکعات اعتبار بر علم است و
اگر علم ندارد و مظنه دارد مظنه کفایت میکند چه
در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود
اعتبار بر ظن اخیر است و اگر شک کند چه در افعال

و چه

وچه در رکعات واجبست تحصیل استقلال بیقین
هرچند بمظنه باشد بفکر نمودن و اهتمام کردن
بامکان اگر یقین یا ظن معلوم یا مظنون شود بر آن
قرار دهد امر را و اگر شک کند که یا ظن ست یا شک
در حکم شک ست و اگر شک در ... اگر در افعال
باشد بخوبیست که در ابواب سابقه گذشت و اگر در
رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز سنت ست یا
در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیرست در بنا
بنا گذاشتن بر کمتر و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز
زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک در میان یک و دو نماید
میخواهد بنا را بر یک گذارد و میخواهد بنا را بر دو گذارد
و در صورت شک در نماز سنت سجده سهو و نماز ... یا
ندارد   اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود
پس هرگاه که در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و
ظهر در سفر و کسوف و عیدین واقع شود مبطل نماز است

وهمچنین است حکم اگر شک در عدد نماز سه رکعتی یا [شد]
در میان رکعت اول از چهار رکعتی یا باقی رکعات
واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است
یا شک کند در میان شش و زیاده بر آن از غیر اینها
واگر شک کند در رکعتی که در آن میباشد آیا آن رکعت
آخر ظهر است یا اول عصر یا شک کند که سیم مغرب است
یا اول عشا باطل است نه آنکه از ظهر است در اول واز
مغرب است در سیوم و فرقی نیست در حکم مذکور میان
آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری واما
شک در میان دو و غیر دو از سه و چهار اگر در حال [illegible] یا
یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در اثنای سجده
اول [illegible] یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب از سجده دوم
باشد نماز باطل است وهمچنین اگر پیش از سر برداشتن و [بعد از]
ذکر واجب باشد و اگر شک در حال برداشتن سر از سجده
دوم یا بعد از آن باشد بتفصیل ذکر میشود واگر شک [میان]

دو پنج

در پنج و بیشتر باشد نماز باطلست و احوط اتمام و اعادت
و همچنین مبطل نماز است شک در میان دو و سه و پنج
یا دو و شش یا سه و شش یعنی آنها از آنچه در دو میان
زاید بر پنج و کمتر از آن شود و شک در میان چهار رکعتی
نیز مبطل است مگر در هشت صورت اول شک میان
دو و سه بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دویم در این صورت
بنا بر سه گذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز
احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای آورد و احوط
کردن یک رکعت ایستاده است و احوط از آن اعاده نماز است
نیز بعد از کردن نماز احتیاط ... شک میان سه و چهار
در هر حالتی که باشد در این صورت بنا بر چهار گذارد
و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجای آورد و احوط در اینجا بجای آوردن دو رکعت
نشسته سیم شک میان دو و چهار بعد از سر برداشتن
از سجدهٔ اخیره در این صورت نیز بنا را بر چهار گذارد

و بعد از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجای آورد چهارم شک درمیان دو و سه و چهار
بعد از سر برداشتن از سجده دوم در این صورت
نیز بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن
دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد و دو
رکعت نشسته بدو سلام و احوط بلکه اظهر پیش
داشتن دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته
پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند
و سلام بگوید و بعد از سلام دو سجده سهو بجا
آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را برهم زند و بنشیند
و بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بعد از تمام کردن نماز بجای آورد
و دو سجده سهو از برای قیام احتیاط بجای آورد
و فرق نیست میان آنکه شک در حال قیام باشد

یا پیش از استقرار در قیام یا در اثنای قنوت باشد یا پیش از
شروع در قنوت یا بعد از اتمام آن و پیش از رکوع و در
جمیع صور مذکوره [illegible] احوط آنست که بعد از
نماز احتیاط نماز را اعاده کند و اگر شک در اثنای رکوع
باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا شد یا در سجده
اول یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن از سجده
دوم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر صحت نماز و بنا بر اتمام
آنست ولیکن بعد از فراغ احتیاط نماید یا اعاده
نمودن نماز و تا تواند ترک این احتیاط نکند
شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند پس
شک مذکور برمیگردد و بشک در میان دو و چهار
و حکم آن مذکور شد و دو سجده سهو احتیاطا بعمل
[illegible] شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام که بنشیند
پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد شد
و حکم آن گذشت و دو سجده سهو احتیاطا بکند هشتم

شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد
بخواند و سلام بگوید و دو سجده سهو کند یکی از برای
آنکه این شک شک میان چهار و پنج است که
که در آن سجده سهو هست و یکی برای احتیاط
زیادتی قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورت
از دو صورت پنجم نماز را تمام کند و اعاده نماید اینها همه
در وقتی است که شک در این نماز باشد و اگر شک
بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد
شک آن در این نماز باشد نیز اعتبار ندارد چه شک
در عدد رکعات باشد در افعال اینها و چه شک در
دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنا را
بر کردن آن فعل که شک در آن نموده است گذارد
مگر در صورتی که کردن آن فعل مبطل نماز باشد پس
در آن صورت بنا را بر نکردن آن فعل و صحت نماز گذارد
و هم چنین شک هر یک از امام و ماموم اعتبار ندارد

یا ضبا

یا ضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد و
خواه بر وجه ظن بلکه هر یک رجوع نمایند بدیگری
در عدد رکعات و اذکار و کیفیت اطلاع هر یک از حال
دیگری باشد و قرینه‌ها باشد مناسب حال و ذکر
مثل آنکه سه سبحان الله از برای اعلام بوسیله بگوید
بخوانند پس اگر امام یا ماموم علم دارد کفایت میکند
از برای دیگری و هم چنین اگر مظنه دارد و اشکال
در این صورت وقتی هست که از قول آنکه مظنه دارد
از امام یا ماموم مظنه از برای دیگری بهم نرسد و الا
متبع خواهد بود مظنه خود بی اشکال و مثل آنست
هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و
دیگری گمان داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او باطل
شود بجهة آن بهم رساندن بر آنچه یقین دارد دیگری بر آن
و اگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشند یا گمان بر
چیزی رجوع باعتقاد خود بکنند و اگر هر دو شک نمایند

پس اگر شک هر دو متحد باشد لازم است هر دو را
عمل نمودن بمقتضای آن بنحوی که گذشت و اگر شک
ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک
بعض دیگری رجوع کند یا مثل آنکه یکی شک کند
در میان دو و سه و دیگری در میان سه و چهار
و چهار بنا را بر سه گذارد بجهت آنکه اول مطمئن است
که از سه بیشتر نیست و دویم مطمئن است که از
کمتر نیست پس معین شد به سه و اگر شک مختلف باشد
و رجوع هیچیک بدیگری ممکن نباشد مثل آنکه
یکی شک در میان دو و سه و دیگری در میان چهار
و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نمیشود
و دویم اطمینان دارد که از چهار کمتر نیست ماموم
قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضای شک
خود و اگر همه ماموماین متفق نباشند و در میان
ایشان نیز اختلاف باشد اگر از برای بعضی قول

بعض

بعض دیگر بظنه حاصل شود عمل کند بظن خود اگر
بظنه حاصل نشد بقول بعض علما و مومنین او برای
بعض دیگر حجت نیست هرچند بسیار باشد
وهمچنین از برای امام ... در احکام نماز
احتیاط و آن واجب است و کیفیت آن چنانست که نیت
کند دو رکعت نماز میکنم بجهت احتیاط از آنچه احتمال
دارد که کم شده باشد از نماز قربة الی الله و شرط
نیست در نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر آن از
نیت ها و همچنین شرط نیست قصد وجوب لیکن
احوط عدم ترک است پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام
بگوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره حمد بکند بدون
سوره و اخفات نماید در آن و رکوع و سجده بکند و
برخیزد و یک رکعت دیگر بنحو مذکور بکند و تشهد
بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد
بنحویست که ذکر شد مگر آنکه در اینحال نشسته نماز را

بجای آورد مثل نماز نافله نشسته و اگر یک رکعت ایستاده

باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت

یک رکعت بخوانیست که در هر رکعت ایستاده ذکر شد

و در نماز احتیاط اذان و اقامت و قنوت نیست و معتبر است

در آن احکام نماز از شرایط و موانع و واجبست بجای

آوردن آن را بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی

نماز و اگر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را که

شک در آن نموده اعاده کند کفایت خواهد نمود

و اگر بفهمد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بآن را

نکند نماز احتیاط را و نماز او صحیح است و همچنین اگر بعد از

فراغ بفهمد حاجت نبودن بآن را و اگر فهمید کم بودن نماز

را پیش از نماز احتیاط تا تمامی را تمام کند و اگر مبطلی که عمدا

و سهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد به چند منافی

عمدی بعمل آورده باشد و اگر چیزی که مبطل باشد

عمدا و سهوا بجای آورد نماز باطل است و اگر بفهمد بعد از

بدن

کردن نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز او صحیح است
چه نماز احتیاط موافق باشد با آنچه ترک نموده است
در فریضه یا مختلف باشد در عدد و ترتیب قیام
و اگر فهمید کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط
و لیکن اصل احتیاط موافق اتفاق نیفتاده باشد مثل
آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرده
فهمید که یک رکعت کم بوده است احوط اعاده است هرچند قول
بصحت بی وجه نیست و احوط اعاده است در جمیع صور
با علم به کم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اگر
عمل به احتیاط نمود شک کرد که آیا موافق بود یا نه
نماز او صحیح است [illegible] در نماز قضا واجب است
قضا بر کسیکه مرتد شود و در حال ارتداد در وقت یک فریضه
بیشتر را و بگذراند یا کسیکه ترک نماید نماز واجبی را
با جمع بودن شرایط آن یا اخلال به آن نماید نماز واجبی را
بجهت خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاک از جهت

طهارت یا مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد
چه دانسته باشد که آن مسکرست چه ندانسته باشد
مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان چنانچه گذشت
واما آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق
کسانیکه از اهل قبله باشند هرچند محکوم بکفر باشند
مثل غالی یا ناصبی مثل سنی و آنچه فوت شده باشد
از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی
یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد واجب
نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه دریابد مقدار
نماز را در وقت چه در اول وچه در آخر واجبست قضاء
آن نیز و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را دریابد بعد
از زوال این اعذار واجبست نماز و اداء خواهد بود
و اگر ترک نمود قضاء آن واجبست و واجبست در قضاء
ترتیب بنحوی که فوت شده است در قضا نمازهای یومیه اگر
بدانند ترتیب را اگر ندانند واجب نیست ترتیب ولیکن احوط است

و واجب نیست

و واجب نیست پیش انداختن بجا آوردن نماز قضا را بر ادا بلکه

میتواند ادا را پیش بیندازد بر قضا و لیکن احوط پیش

داشتن قضا است و تاخیر نمودن ادا تا آخر وقت با اینکه با بمقدار

ادا نماز حاضر از وقت باشد خصوصاً هرگاه آنچه در ذمه است

یک نماز باشد خصوصاً هرگاه نماز یومی باشد که

در روز است بلکه مطلق نماز آن روز هر چه یک باشد

بیشتر و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است

نماز قصر فوت شود باید قضا نمود بقصر هر چند در حضر باشد

و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هر چند در سفر

مباح یا راجح باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد

و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در

آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر

در آخر وقت مسافر باشد قضا کند بقصر و اگر حاضر باشد

قضا کند تمام و اگر از اول فوت شود در حضر یک نماز از

پنج نماز و نداند کدام است قضا کند یک نماز صبح و یک نماز

مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند با آن که چهار
رکعت نماز می‌کنم قضاءً آنچه در ذمه من هست قربة
الی الله و مخیر است در جهر و اخفات در چهار رکعتی
و اگر در سفر باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو
رکعتی قصد آنچه در ذمه او هست لیکن احوط این
حال آنست که چهار نماز دو رکعتی نماید با یک سه رکعتی
باب [illegible] در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت
در جمیع نمازهای واجبه یومیه و غیر یومیه و مؤکدست
در یومیه و واجب نیست هیچ نمازی بجماعت کردن مگر نماز
جمعه و عید رمضان و عید قربان با اجتماع شرایط
و مکروه است کسیکه حمد و سوره او درست نباشد مقصر
باشد در درست نمودن آن پس اگر ممکن باشد او را
درست نمودن حمد و سوره در وقت هر یک از نمازها
بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اگر در وقت
ممکن نشود او را درست کردن بجهت تنگ بودن وقت

باماند

سانشان آن متعین نیست حاضر شدن در جماعت واگر
ممکن نباشد درست نمودن بهیچ وجه واجب نیست
برای جماعت ولیکن احوط حاضر شدن است و جایز نیست
جماعت در هیچیک از نمازهای سنتی مگر در نماز
استسقا و عید رمضان و قربان هرگاه شرایط
وجوب جمع نشود و سنت آنست داخل شدن در نماز
جماعت سنی ولیکن حمد و سوره خود بخواند باخفا
و اگر قدرت بهم نرساند بسوره خواندن اکتفا نماید
بحمد . . قدرت بر آن نیز بهم نرساند ساقط است ولیکن
احوط اتمام و اعاده است بعضی از آن ساقط است در نماز جهری
و در نماز اخفاتی اگر نتواند بخوبی که در آن معتبر است
خواندن بخواند هر چند شنا حدیث نفس باشد
و اگر از قراءت فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا
تهلیل یا هر چه در آن ثنا و تمجید بر خدا باشد بگوید
تا امام فارغ شود و تقیه بکند در باقی امور از قبل

عدد یکه جماعت بآن منعقد میشود دو نفر ست یکی
امام و دیگری ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لکن
احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل ست و شرط ست در جماعت
بالغ بودن امام و عقل داشتن و سالم بودن از جذام
و برص و حد شرعی [illegible] و اعرابی بودن از
برای غیر امثال خود شان و تر احوط ترک ست مطلقا
و همچنین شرط ست در امام ایمان و طهارت مولد
و عدالت و مذکر بودن امام ست اگر میان ماموم
مذکر باشد یا جمیع [illegible] باشند بلکه احوط مذکر
بودن امام ست هر چند تمام ماموین زن باشند
و همچنین شرط ست در امام که نشسته نباشد هر گاه
ماموین ایستاده باشند و همچنین ست حکم هر گاه
امام نتواند بخواند تمام قرات واجب را یا بعض آن را
یا بعض از حروف را بدل ببعضی نماید و ماموم سالم
باشد از آن و همچنین ست حکم در امامی که لحن در قرات مینماید

و شرط ست

و شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموم حایلی که
منع نماید دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و
امام مرد و هم چنین شرط است که نبوده باشد ماموم
در برابر امام یا از صفی که در پیش روی او باشد
آنقدر که آن را دوری بسیار نامند بلکه همین قدر
که بگویند پشت سر امام ایستاده است و امام پیشتر
او ایستاده است کفایت میکند ولیکن احوط در نزد
ماموم است از امام پیشتر نیک گام برداشتن و نه
یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی پیشتر
نداریم چنانچه هم در صف دیگر فاصله بسیار
میان هر یک از آنها نباشد ضرر ندارد و در تا
در صفهای میان احوط ترک است هر چند اظهر آنست
که ضرر ندارد مادامیکه دوری زیاد به قدر معتد به
نباشد و هم چنین شرط است در جماعت که جای
ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد

تقدیر متعذّیه اگر بهمین شرایط باشد و اگر شرا
باشد ضرر ندارد ... اگر امام بالایین و ماموم در پایین
باشد ضرر ندارد چه در سرازیر شیب و چه در غیر سرازیر
چه کم و چه زیاد و همچنین شرطست یکی بودن امام
و اینکه ماموم قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند
پس اگر قصد نماید امامی را و بعد معلوم شود که آن
امام دیگر بوده است نماز او باطلست چه عادل باشند اول
یا نه و اگر اقتدا بامام حاضر نماید و چنین پندارد که
شخص معین است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است
احوط نیز اعاده نماز است و همچنین شرطست که ماموم
پیش از امام نایستد و جایز است پهلوی یک دیگر ایستادن
چه ماموم مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر
و همچنین شرطست موافق بودن نماز امام با ماموم
در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن در یومیه
بنماز میت یا بنماز عیدین یا آیات یا اقتدا کردن در نماز

میت

میت یا نماز عیدین یا آیات به نماز یومیه اما موافق

بودن در عدد رکعات واجب است و همچنین واجب

نیست موافق بودن در نوع و صنف پس جایز است

اقتدا کردن فریضه گذار به نافله گذار مثل کسیکه

نماز نکرده باشد بکسیکه نماز کرده باشد و نافله گذار

بفریضه گذار مثل اقتدا نمودن طفل نابالغ بکسیکه

نماز کرده باشد بکسیکه نکرده باشد و نافله گذار بنافله

گذار مثل اقتدا در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط

و در نماز استسقا و واجب است متابعت کردن ماموم

امام را در افعال یعنی پیش از امام هیچ فعلی بجا

نیاورد بلکه احوط موخر بودن ماموم است از افعال

از امام [illegible] در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از

اما بگوید و در غیر آن واجب نیست بنابر مشهور لیکن

احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة

الاحرام دیگر بگوید و ماموم تکبیرة الاحرام اول

داخل نماز شده باشد عدول نماید بفرادی و اگر ماموم
سر بر دارد از رکوع یا سجود یا [illegible] برکوع یا سجود
پیش از امام سهواً یا خطأً برگردد و با امام ملحق
شود اگر امام نرسد باو و اگر بجهت اطلاع امام رسیده
بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر برنگردد عمداً
احوط اعاده نماز است و در ادراک جماعت و فضیلت آن مسئله
کسیکه ابتدا [illegible] پیش از رکوع در ادراک کند پس تکبیرة
الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب
کند و همچنین اگر رکوع امام را دریابد جماعت
و فضیلت آن را دریافته است اینکه اگر درک نماید امام را
در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است [illegible] نموده است
نماز جماعت را و در جمیع صور دو تکبیر بگوید
واجب بقصد تکبیرة الاحرام و دیگر را سنت بقصد
تکبیر رکوع و اگر بترسد که برکوع نرسد تکبیرة
الاحرام را بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام

را یابد

را بیابد در رکوع و بترسد که اگر بصف برسد امام
سر از رکوع بردارد در این حال آنچه هست تکبیر الاحرام
بگوید و برکوع برود و ملحق شود بصف در حال
رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنست که گام بر ندارد
بلکه پای خود را بکشد هرچند لازم نیست و جایز است
در حال حرکت مشغول ذکر باشد لیکن احوط آنست
که حرکت نکند در حال ذکر و اگر ماموم در اول نماز
حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز حاضر شد
پس در هر رکعت که ملحق بامام شده است آنرا اول نماز
قرار دهد و تمام کند باقی را بعد از آنکه امام سلام
بگوید و واجبست قرائت کند ماموم در دو رکعت اول
اگر یابد دو رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره
را بخواند اکتفا نماید بحمد و اگر خواندن حمد نیز منافی
با متابعت باشد بانکه اگر بخواند حمد را متابعت
از میان میرود مثل آنکه رکوع امام را درک نمیکند

تمام نماید آنرا و متابعت نماید امام را لیکن احوط
اعاده کردن آن نماز است بعد از اتمام کردن آن و اگر
قراءت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام
در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد لیکن
خواندن حمد منافی متابعت باشد ساقط است حمد
از آن و مشروع بودن خواندن بعض حمد ثابت نیست
و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا
کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام
نماز ماموم باطل نیست و همچنین اگر در بین نماز معلوم
شود در اینصورت عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را
باب [illegible] در قصر و اتمام واجب است در سفر قصر نمودن در نماز
چهار رکعتی یعنی کم نمودن دو رکعت آخر بهفت شرط
اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد
قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است یا اراده رفتن
یکروز تمام برامر رفتن شتر قطار و قوافل بر راه متعارف

در روز متوسط و اکر این مسافت مذکور میباید

در رفتن باشد تنها یا با رفتن و برکشتن در

همان روز [illegible] در رفتن باشد یا برکشتن در غیر آن

روز پیش از ده روز مخیر است در میان قصر یا تمام و احوط

جمع در میان هر دو است و پیش از [illegible] قصر

روزه در این قسم واجب نیست و قضا آن واجب نیست لیکن احوط

ترک نکردن آن است نیز و معتبر است که در مسافت

چیزی کم نباشد که اکر قلیلی کم باشد قصر نمیشود

و اکر شک نماید در اینکه سفر بقدر مسافت هست

یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد باید تمام

کند [illegible] آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس

هرکاه تمام مسافت را بی قصد برود مثل آنکه عقب

دزدی یا کریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت

خواهد رفت یا آنکه برود در حالت دیوانگی بی قصد آنچه

را که باین صورت رفته است محسوب از مسافت نیست و با

تضیع میشود هرچند بسیار طول بکشد و دیر برگشته
قصر کند اگر مسافت قدر هشت فرسخ یا بیشتر شد یا
و همچنین هرگاه بعد از آنکه بقصد رفت قصد هشت
فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از آنچه بقصد رفتن
اراده کمتر از هشت فرسخ داشته باشد خلافست
که آیا محسوب میشود بر مقدار برگشتن هرچند
مقدار برگشتن بتنهائی بقدر مسافت نباشد
یا محسوب نمیشود و احتیاط خوبست بجمع کردن میان
قصر و اتمام در جمیع غیر حال برگشتن . بقدر مسافت
باشد و فرق نیست در اعتبار قصد مذکور میان
آنکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن
و مانند ایشان هرچند بر آن راضی نباشند بلکه
مجبور باشند سیم آنکه قصد مسافت مستمر بماند
تا منتهی شدن مسافت پس اگر اراده برگشتن نماید پیش
از رسیدن بآنچه کفایت کند در حصول مسافت یا

متردد

باشد متردد شود در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون
رود بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق افتد
انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان شود
هرگاه شش روز چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر کند
مگر آنکه اراده ماندن ده روز نه بینه در آنجا نماید
یا متردد بماند سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ رفته
باشد تمام کند [illegible] آنکه جمع نکند با قصد معاودت
عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نماز
عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر هر یک
روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده
ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن
و مراد بوطن خود رسیدن چیزی است که در عرف
بگویند وطن است هرچند در آن ملک نداشته باشند یا
ملک خانه و منزل در آن نباشد و کفایت میکند
در صدق وطن بودن بلد محل توطن پدر او بودن

و قصد معارفت از آن نمودن هر چند بخاطر او هرگز
باشد بیرون رفتن از آن یا ماندن در آن و اما بجز د
ماندن در بلدی بدون قصد استمرار یا جهت
تحصیل علم یا تجارت هر چند سالهای طول باشد
باعث تمام نمودن نماز در آن نمیشود هرگاه وارد شود
در آن بدون قصد اقامت و مانند آن از اسباب تمام
نمودن هر چند عیال او در آن مدت همراه او باشد
آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او
باشد مثل آنکه در جمیع اوقات در بیابانها
بسر برد از قبیل اعراب بری و پاره از ایلات یا آنکه سفر
عمل و شغل او باشد چه نامیده باشد باسم مکاری
شود
و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتی بان و تاجر و
و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود
و امثال اینها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر
عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت برود یا بحج تفرج کند

وهم

همچنین قصد کند هرگاه حرکت براو در بین سفر شب پیدا شود
بحدی که از عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز
نیز بعد از قصر واجب باشد و بنا بر آن تمام کردن در سفر
هرگاه قرار داد سفر را بعد از خود و در سفر دوم احوط
جمع بین میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور
بقصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن
بلکه بده روز هرچند بدون نیت باشد هرگاه ده روز
باشد و عود بتمام میکند در سفر سیم چنانچه در سفر
اول باید قصر کند و در سفر دوم تمام نماید و احوط جمع است
و در حکم قصد ده روز سی روز بعد از تردد داشتن
در حرکت در مدت سی روز و اگر کسی را شغلی روی
دهد که سه سفر پی در پی کند بدون قصد آنکه
سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز در سفر
نمیشود و هرگاه ده روز بیقصد در موضعی ماند
نماز را اتمام کرد نظر بندانستن حکم مسئله باعث

برگشتن وجوب قصر نمیشود ... آنکه سفر او حرام

نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن

غایت آن حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین

فایده / ثم

و بوسیدن و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم

در ظلم او و مضر نیست معاصیکه در سفر واقع می شود

بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز

نمیشود و همچنین است سفریکه منافی با واجبی از واجبات

باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نشود

که باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است

صید کردن لهو است اگر سفر رود از برای این مطلب باید

نماز را تمام کند و اگر بجهت قوت عیال خود باشد

قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت باشد نیز قصر [illegible]

کند از رجحان نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام

هفتم آنکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا

نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر

در صدای

در صدای مؤذن و چشم نظر کنند و گوش شنونده
در بلد متوسط است چه آنچه معتبر است در هوای خالی
از شدت باد و غوغا و هرگاه نبینند یا دیوار یا مؤذن
یا نشنوند تا باشد بنا بر تقادیر و بودن آن اثر که بر نوض
بودن حال چه نحو بود چه نحو نبود در طرف نیست و در این
شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال
برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تأخیر کنند نماز
تا وارد شود به منزل و فرقی نیست در شرط مذکور
میان بلد متوطن و بلد اقامة و هرگاه سفر سفر معصیت
باشد یا عقب صید لهو رفته باشد باید در قصد
حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است
قصر بعد از تحقیق شرایط گذشته و معین است بر عالم
به این شرایط مگر در چهار موضع که مکه و مدینه و
مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهدا علیه السلام
که در آنها مخیر است میان قصر و اتمام و دویم افضل

و اقل احوط است و اگر تمام نماید نماز را در محل قصر با علم
بآنکه واجبست قصر باطلست نماز و واجبست اعاده نماید
اگر وقت باقیست و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل
بود بواجب بودن قصر و تمام کرده اعاده و قضا ندارد
چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده
باشد و این در وقتی است که جاهل باصل حکم قصر و اتمام
باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بمحل
آن باشد یا بسایر احکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن
تمام کردن و قصر کند در محلیکه تمام باید بکند نماز آن باطلست
و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر را و تمام کند
اعاده کند در وقت اگر بخاطرش بیاید و قضا ندارد
اگر وقت بیرون رفته باشد و اگر قصد ماندن ده روز
در موضعی نماید باید تمام کند چه در صحرا چه در شهر
چه در بلد و چه در ده و لیکن اگر برگشت قصد او از ماندن
قصر کند مادامیکه یک نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد

و اگر

و اگر یک نماز را تمام [illegible] باشد تمام کند تا اراده باقی هست
و شرط نیست در اقامه بیرون نرفتن از حد ترخص
منافی نیست ایضاً اقامه را بالنسبه بملحقات و
از باغات و مزارع و امثال اینها البته که ظاهر آنست که
هرگاه بیرون رود از محل اقامه و بکمتر از مسافت باقامه
نمی‌رساند و نماز را در هر یک از رفتن و برگشتن و محل
اقامه تمام کند اگر اراده اقامه ده روز در محل اقامه
بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد
از حال سفر از محل اقامه یا آنکه متردد باشد در سفر نمودن
و ماندن بلکه هر چند اراده ماندن ده روز نداشته
باشد لیکن در غیر صورت اراده اقامه ده روز یا شک
بعد از برگشتن احوط علاوه نمودن قصر است بعد از
آن چنانچه احوط نیز آنست که پیش از تمام شدن
اقامه این عمل را نکند و اگر کسی در نظر داشته باشد
که در دهات و مزارع چند مدت مدیدی بماند

مثل چهار ماه و پنجاه و امثال آن و در هیچ یک از اراده
ماندن ده روز نداشته باشد و در ما بین مجموع
آنها بقدر هشت فرسخ نباشد باید تمام نماید احوط
علاوه نمودن قصر است بر آن   در زکوة
مال و بدن و خمس و در آن سه مبحث است مبحث
اول در زکوة مال و در آن چند باب است
در شرایط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در
آن دو فصل است   شرط است در وجوب
زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل
و آزادی و ممکن بودن از تصرف در آن پس واجب
نمیشود در مالیکه مشترک میان دو نفر یا بیشتر
باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک
کند در بودن آن بمقدار نصاب اظهر و احوط
وجوب خمس است و هم چنین واجب نیست بر مجنون
و نه بر طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة

در غلات

در غلات و گاو و گوسفند و شتر طفل و مجنون
بلکه در مال التجارت طفل هرگاه ولی از برای او تجارت
نماید ضعیف است لیکن در مال التجارة سنت است
چنانچه در غلات طفل نیز سنت است و اگر شک کند
در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن حکم
میشود بعدم آن و همچنین واجب نیست بر بنده هرچند
قایل شویم بمالک شدن آن مطلقا و هرگاه آزاد شد
چیزی واجب نیست بر آن در آنچه در آن سهم تحصیل نموده
باشد و همچنین واجب نیست در آنچه مالک متمکن از تصرف
نمودن در آن نباشد در تمام سال در آنچه که گذشتن سال
در آن معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در آنچه گذشتن
سال در آن معتبر نیست و همچنین است حکم در غیر آنچه
شد شرط است در آن سال هرگاه ظهور صلاح در ثمر است
غاصب نشود لیکن احوط عدم تراخی است هر وقت
متمکن شود از تصرف در آن و این هنگام در وقتیست که

بسهولت نتواند تصرف نماید هرچند بعرف بعض
ان مال باشد بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب
باشد بنابر احوط لیکن و آنچه [illegible] بصورت [illegible]
احوط زاد نیست و مثال آن نیست هرگاه تا در ربع آن نباشد
نه بر تصرف در عین آن و همچنین واجب نیست در وقف
چه وقف عام چه خاص و نه در مال مفقود چه حیوان
و چه غیر حیوان و نه در مالیکه بقرض داده باشد هرگاه
تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هرگاه تاخیر از
جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد آن فرار از
زکوة دادن باشد یا نه بلکه محض مساهله باشد
و زکوة قرض بر قرض گیرنده و احوط اعتبار اذن او
و واجب میشود زکوة بر کافر و صحیح نیست از او
و باسلام ساقط میشود از او هرچند عین زکوة
موجود باشد فصل دویم در آنچه زکوة در آن واجب است
و آن نه چیز است طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو

و مویز

ومویز و خرما و شرط است در واجب شدن زکوة در
اینها بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در
نقدین اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه
و وجوب بآن مستقر نمیشود و متزلزل است
بنابر احتمال قوی و احوط استقرار و عدم تزلزل است
و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم
و اگر در تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة
و شرط است در اول و دوم آنکه مسکوک بسکه معامله
باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده
رایج باشد در معامله یا نه خلیط باشد یا صاف باشد
و شرط است در سیم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرنده باشند
در علف صحرا نه معلوفه و مدار هر یک بصدق اسم
عرفا و اگر در یک ماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند
بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و آذربایجان
از سائمه بودن بیرون میرود و متحقق میشود معلوفه

بودن و نخوردن چیزی که مملوک باشد چه ملک مالک
باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک
عوض نخواهد یا نه لیکن این در غیر اولاد آنهاست

اعتبار بمادر آن آنهاست پس اگر مادر آن
آنها معلوفه باشند حال آنها مادر آن آنهاست
و اگر صایمه باشند همچنین و مدار در سال اولاد
از حین زائیدن آنهاست و شرط است در چهارم
و پنجم نیز که کارکن نباشند هرچند صایمه باشند
و فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن و
آب کشی و سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک
آنها را بر عمل داشته باشد یا غیر از ذن مالک باشد یا نه
و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نباشند منه
آنها را و شرط است در چهار اخیر آنکه مالک آنها
پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا
غرس یا مساقات و چه به بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو آن

پس اگر

پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر
ناقل نیست و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از
وضع خراج سلطان هرچه بگیرد و بعد از اخراجات
زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد
چه اخراجات بعد و تخم و اجرت زمین کندن و
نهر و بیلدن و اجرت سواسان و حفظ زراعت
وانچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل
یا تصفیه دانه و خشکیدن انگور و رطب الا بر
یا الثبت [illegible] عدم اخراج غیر خراج سلطان از
اهل خلاف ست و اعتبار میشود نصاب بعد از
اخراج جمیع هرچند احوط اعتبار انست پیش از اخراج
جمیع و اسقاط بعد از آن اعتبار نصابست بعد از وضع
اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر است وضع اخراجات
از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است نه در حین
اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود

نباید اعتبار بحال اهل باشد [illegible] در نصاب هر یک

از اجناس کوی ومقدار بلکه باید از هر یک

اخراج شود ودر آن چند فصل است

در آنچه متعلق بغلات است از گندم وجو وخرما

ومویز ونصاب در غلات منحصر بیکی ست و بایشان

رسیدن بآن هر چند قلیلی باشد چیزی واجب

نیست چنانچه آنچه زاید بر نصاب باشد واجبست

زکوة در آن هر چند قلیلی باشد ونصاب پنج

وسق است وهر وسقی شصت صاع ست وهر صاعی

چهار مدست وهر مدی دو رطل وربع عراقی وآن صد وسی

درهم ست وهر درهمی نصف مثقال شرعی وخمس

ونصف مثقال صیرفی وربع عشر آنست ومثقال

شرعی سه ربع مثقال صیرفی ست ومثقال صیرفی

یکمثقال وثلث شرعی ست پس نصاب سیصد صاع

شد وهر صاعی هزار وصد وهفتاد درهم وآن

هشتصد

هشت صد و نود و ... مثقال شرعیست و ششصد
و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد
و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی
شد و آن بمن شاهی جدید که متداول در اصفهان
که شاه عباسی باشد صد و چهل و سه من و سیر
چهار یک و پنجاه و یک و پنج [illegible] و سه [illegible] و نیم
پنج مثقال است و مقداری که باید اخراج نماید عشر
در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن
آن زراعت موقوف پس بچرخ و مانند آن نباشد
مثل زراعتی که باب بارش عمل می‌آید یا باب نهر که
در آن باشد [illegible] در آب خوردن احتیاج بچرخ
و مانند آن باشد مثل زراعتی که باب چاه عمل می‌آید
یا باب نهری که باید از چرخ کشید در آن نصف عشر
باید داد و اگر زراعتی در بعض اوقات از آب نهر خورد
و در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک

مساوی دیگری آب خورده باشد سه ربع عشر
باید بیرون کنند واگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع
آنست ووقت تعلق وجوب زکوة در انگور وحبوب
اسم ست وظاهر حصول آنست به بستن دانه در
مویز خورشید لست ودر خرما بسر شدن است واگر
تاخیر بیندازی کسی دادن زکوة را در انگور وجواز
بالغ شدن ودر انگور ورطب از مویز شدن
خرما شدن بعد رضا سنت و تاخیر تا تصفیه
دانه وخشک شدن مویز وخرما جایز ست بدون
ضمان وزکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد حنفیه
در مال تجارت باشد وجایز نیست تصرف در عین
زکوی پیش از ضمان واگر تعلق گرفت زکوة بمالی
ومالک مرد باید بیرون شود زکوة از اصل مال
اگر زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است بر دین
وجایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت فصل

در نصاب طلا و نقره از برای هر یکی دو نصابست نصاب

اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دوم

سه مثقالست و در نصاب اول باید اخراج شود

ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم

عشر مثقال شرعیست نصاب اول نقره دویست

درهمست و آن صد و پنج مثقال صیرفیست نصاب

دوم چهل درهمست و آن یک مثقال و ثمن صیرفیست

معتبرست بعد از نصاب اول تا هر جا که برسد و

همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول

باید بیرون رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن و از نصاب

دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلی

از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل و یک

اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولیکن بنابر این

ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاد داده میشود

مادامیکه سال بنصاب اول هر یکی از طلا و نقره بسر رسد

یا در میان دو نصاب باشد و تمام نکرده باشد چیزی
در آن نمی باشد و در حکم طلا و نقره است [illegible] نصاب
و در قدری که اخراج باید شود مال التجاره و منافع مستغلات
[illegible] در نصاب شتر از برای آن دوازده نصاب است
اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصاب یک گوسفند
باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش است
در آن واجبست که شتری داده شود که داخل در سال
دوم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش است
و در آن واجب است که داده شود شتری که داخل در سال سیم
شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن
واجبست داده شود شتری که داخل در سال چهارم
شده باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در آن باید داده شود
شتری که چهار سال را تمام کرده باشد و داخل در پنج
شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو شتر
باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد

و نصاب

ونصاب [illegible] نود و یکست و در آن دو شتر باید داده شود
که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یکست پس در هر پنجاه شتر
یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد
و در هر چهل باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد
دویم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از
نصاب در میان باقی باشد در آن چیزی نیست و آنچه
گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد
در نصاب گاو و گوسفند در گاو دو
نصابست اول سی و دویم چهل و بعد از چهل مخیر
در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن
باشد مثل صد و بیست و اگر ممکن نباشد معین است
اعتبار آنچه فرو گرفتن در آن بیشتر است و در هر سی
یک گاو یک ساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در
هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سیم شده باشد

ودر گوسفند پنج نصاب است اول چهل ودران یک گوسفند
بدهد دوم صد وبیست ویکست ودران دو گوسفند
بدهد سیم دویست ویکست ودران سه بدهد
چهارم سیصد ویکست ودران چهار گوسفند بدهد
پنجم چهارصد است ودران وبیشتر ازان هر صد گوسفند
یک گوسفند بدهد وگوسفندی را که چاق کرده باشند
از برای خوردن وتوچیر آنکه از برای کشیدن بار داده نگاه داشته
باشند داخل در نصاب است وگوسفند را که در مصرف زکوة
میدهند اگر نر باشد داخل در سال سیم شده باشد
واگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد وگوسفند
ونر بیمار و پیر وعیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند
سنی که واجبست منحصر در آن باشد مگر آنکه همه چنین
باشند باب سیوم در مصارف زکوة وشروط
وکیفیت دادن ودران چند فصل است فصل اول در
مستحقین زکوة وایشان هشت صنفند اول

فقرا

فقرا و مساکین دویم و سیوم حال میباشد از قول و ضابطه
که آنستحقان زکوة با ایشان آنست که مالک مؤونه
سال خود و عیال خود نباشند نه بالفعل و نه
بالقوه از منافع ملکی که از آن ذخیره باشد آنرا سرما
از برای خود یا نماء مستغلات یا کسب لایق بحال شخص
یا منافع ملکی که قرار داده باشد آنرا از برای اخراجات که
بآن معیشت خود را گذرانند پس صاحبان سکایی که
از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤونه سال
باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مساکین نیستند
و اگر اکتساب منافی یا واجبی مثل تحصیل اجتهاد و
مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کنیز
و غلام و حیوان سواری داشته باشد که حاجت
بآن باشد و لایق او باشد منع از گرفتن زکوة نمیکند
بلکه ظاهر آنست که هرچه محتاج الیه باشد از برای
شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب علمی و غیر آنها

منافی فقر نیست و همچنین اگر شخص سرمایه داشته باشد
و بآن معامله نماید و نفع آن کفایت او را نکند
و اگر کفایت نماید منافی فقر است و همچنین اگر کسی
یا صنعتی داشته باشد که کفایت او را نماید و اگر
کسی ادعای فقر بکند و صدق یا کذب او معلوم
باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول
باشد مسموع است قول او چه قوی باشد چه
ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد
هر چند پیشتر مالی داشته باشد و حال ادعای تلف آن
نماید لیکن در اخیر بلکه در قوی بلکه با امکان مطلقا
احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب و احوط
از آن در قوی و در ادعای تلف استعلام بینه است
و احوط از آن در اخیر علاوه نمودن قسم است کسانیکه
تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن
زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابت و محل

و بخوان

وخواه هرچند غنی باشند چهارم جماعتی از کفار
که تالیف کرده شده قلوب ایشان از برای جهاد
و ظاهر بقا این سهم هست در حضور امام و در عصر غیبت
علی الاظهر ساقط است پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت
شدت و مشقت و آزار باشد آن را از مال زکوة
میتوان خرید و آزاد نمود ... یافت نشوند سایر اصناف
مستحقین زکوة و همچنین در استخلاص بنده که
مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا
بعض آن عاجز باشد آنوجه را از مال زکوة میتوان
داد و وقت نیت در این قسم مقارن دادن ثمن است
نه وقت خواندن صیغه عتق و معتبر است استمرار
نیت تا حصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمی شود
ششم کسانیکه قرض داشته باشند و عاجز از دادن
آن باشند و چند وجه از برای مؤنه سال داشته
که اگر آنرا صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و لحوظ

انسا

تقدیم دیون ست و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقراء
هرچند اقرب آنست که پیشتر ادای دین از سهم فقراء
نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت
صرف نکرده باشد هفتم مطلق خیرات است مثل ساختن
و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول
شدن طلبه علوم دینیه تعمیر کردن هر یک از آنها
و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن از
آن هرچند فقیر باشند و غنی باشند در غیر آن حضر
هشتم اشخاصی که غنی باشد در ولایت خود و غریب
افتاده باشند زکوة بایشان میتوان داد بشرط آنکه سفر
معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بگیرند
و قدرت نداشته باشد که چیزیکه در ولایت داشته
باشد بفروشند فصل دویم شرط است در جمیع اصناف
مگر صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم فی الجمله که
اثنا عشری باشند مطلقا هرچند بر تقدیر عدم وجود

ایشان

ایشان مستضعف از اهل خلاف و غیر ایشان یافت شود
بلکه احوط آنست که عادل باشند هر چند بعضی نگفته
عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سیم و اقتصار ایشان
عدالت معتبر نیست چنانچه شرط نبودن عدالت صنف
چهارم بتقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده
نیز بی اشکال است و اطفال شیعه را زکوة میتوان
داد هر چند پدران ایشان زندیق و فاسق باشند
نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه هاشمی نباشد
مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت
ایشان را نکند و برین تقدیر جایز است که بقدر
کفاف ولیکن احوط اجتناب از خوف تعدی صورت
و نیز شرط است اینکه واجب النفقه دهنده زکوة
نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دایمی کنیز
و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود
بدهد و شوهر بمصرف او برساند فصل سیوم

بلکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک
یا وکیل یا وصی او یا امام یا عامل چه از قبل امام باشد
چه از قبل مجتهد عادل بلکه سنت است بردن در زمن
امام چنانچه سنت است بردن در زمن مجتهد عادل
در عصر غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات
و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سایر
عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت
باینمعنی که سابق بر عمل نباشد هرچند بواسطه الهی باشد
پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند که چه میکند
کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید ما دامیکه عین باقی
باشد یا قصد منافی داشته باشد مثل ریا و قبل
از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم
گیرنده ببودن وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز
کفایت میکند از باب احتساب دین پس اگر
شرکت بالحاضر را در محضر خود که بده بفلان فلان

مقدار

مقدار کند مثلا و در نظر از بابت زکوة باشد
کفایت میکند و در صورتیکه واسطه آلت باشد
نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و خود آن از آنچه
مطاع عمل باشد کفایت میکند در آن صورت وصل
فعل هرچند بواسطه طفل غیر ممیز و عادم الشعور
و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت
و نسیان و رجوع از داعی از برای مالک روی ندهد
و اینها در حکم مباشرت مالک است عمل را و کفایت
میکند بر این تقدیر نیت مالک و حاجت بنیت
واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال
دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز
نباشد احوط آنست که مالک در حین دادن بوکیل
نیت کند و وکیل در حین دادن بارباب زکوة و او
قصد کند که میدهم این زکوة را بنیابت از موکل
قربة الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس

زکوی و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوه
در واجب و نه سنت نیز سنت مکرر وقتیکه تمیز
مکلف به توقف بر آن داشته باشد و واجب نیست
قسمت نمودن زکوة در میان اصناف مذکوره
بلکه بیکنفر از صنفی بدهد مجزی است و واجب است
در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط یکنفر کمتر
از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود
ندهد و آن سه ربع مثقال صیرفی است در طلا
و دو مثقال و نیم یک ثمن مثقال است در نقره چنانچه
گذشت و [illegible] مقداریکه باید اخراج شود کمتر از مقدار
مذکور باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا
بیشتر ولو باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد
مراعات آن واجب نیست لیکن احوط در صورت دویم
مراعات است باینکه باقی نگذارد کمتر را و از برای طرف
اعلی حدی نمیباشد و افضل آنست که زکوة را

در بلد

در بلد مال صرف نماید بلکه احوط عدم نقل است
مگر در صورتیکه در آن بلد مستحق نباشد و برین
تقدیر جایز است بلکه واجب میشود و نقل ببلد دیگر
که در آن مستحق باشد اگر میسر نباشد در آن بلد
رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند
نمایند با ضمان جایز است و اگر نقل بشود و در انجا با اهل
استحقاق رسانیدن مجزیست هر چند نقل را حرام
بدانیم و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق
در بلد ضامن است و جایز نیست تاخیر در رسانیدن
بارباب آن از وقت وجوب آن مگر در حال عدم تمکن
اعطا بمستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف
در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن
اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است
و اجرت کیال و وزان زکوة مالکست مبحث دویم
در زکوة فطرست و در آن دو بابست باب اول در

مکلفین بآن و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است

فصل اول واجب است زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم

اغما و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجوب است صحت

بخلاف غیر آن از سایر شروط که شرط وجوب و صحت است

نه چنانچه اسلام شرط صحت است و جوب و غنی بودن

متحقق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و

عیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد بانیکه صنعتی

داشته باشد که بتدریج اخراجات سال از آن بعمل آید

و معتبر نیست مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده

بر اخراجات سال ... احوط عدم اعتبار است و احوط

از آن آنست که هرگاه مقدار زکوة را مالک باشد زیاده

از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند اقوی

استحباب آنست و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة

زیاده از یکنفر نباشد و در صورتیکه یک سر زکوة بیشتر

نداشته باشد باین نحو کند که ابتدا بخود بدهد اول

بعض

ببعض از عیال خود و هر یک از ایشان بدیگری و اخیر
از همه میتواند یکی از ایشان بدهد یا بغیر ایشان و آن
سنت است و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف باشد
و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از و
ساقط است و هرگاه پیش از دخول شب عید باشد
واجب است دادن و همچنین است حکم طفل هرگاه بالغ شود
یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر شود یا مملوک مالک شود
یا مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن
نیت و کفایت میکند در آن قربت و تعیین اگر معین
نباشد و علاوه نمودن وجوب احوط است در عمل
واجب است دادن زکوة از برای خود و هر که عیال او باشد
باختیار او و نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا
نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان
باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول
در آخر جزئی از ماه رمضان که هلال شوال ظاهر شود

بعد از غروب باشد هر چند تقدیر کمی و پیش از نماز
عید سنت است دادن زکوة آنرا و اگر بعد از گذشتن
نماز عید [illegible] ساقط است زکوة و هر کسیکه زکوة فطره
او بدیگری واجبست زکوة از ذمه او بدیگری واجبست ساقط ست
هر چند غنی باشد ولیکن احوط آنست مهمان غنی است
که خود نیز بدهد چنانکه گذشت و اینکه چیزی را
باشد و شوهر او فقیر باشد و خرج زن از نفقت شوهر
باشد احوط آنست که زن زکوة خود را بدهد
سقوط از شوهر [illegible] مگر در صورتیکه شوهر نتواند
زکوة او را بدهد هر چند بقرض و مثل آن باشد که بر او
تقدیر واجبست بر زن زکوة خود را بدهد چنانچه
اگر خرج او با خودش باشد واجبست زکوة خود را بدهد
و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با منفق ست
و همچنین ست حکم غیر زن از آنها که واجب النفقه
شخصی میباشد از [illegible] پسر و پدر هرگاه خرج آنها

باخود ایشان باشد یا عیال غیر آنکسی باشند که نفقه

ایشان بر آن واجب شد و اما غلام هرگاه عیال مولی باشد

و نه عیال غیر مولی احوط لزوم اخراج است بر مولی

هر چند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری باشد

بر او واجب و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال

میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان

باب [illegible] در جنس زکوة فطره و قدر آن و وقت بیرون

کردن [illegible] جنس آن مخصوص است در قوت غالب

انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و

عدس و نخود و غیر آن و افضل بیرون کردن زکوة است

خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را

مرتبه دانسته اند همین ترتیب و مراعات آن نیکو است

و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس نفع باشد [illegible]

اختیار آن و اگر زکوة را از جنسی [illegible] و بعد از آن معلوم شد

نقصان آن واجب است تمام کردن آن از همان جنس و کفایت

[illegible]

میکند

میکند قیمت دادن بلکه از حجست اگر نفع باشد آن
فقیر چه تند توپ غالب باشد زکوة دهنده چه بنا
واولی آنست که قیمت را از نقره بدهند هر چند
وطلا و نقره بلکه پول سیاه نیز داده است و معتبر قیمت
وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بلاد اینان
زکوة ست نه ولایتیکه وطن او ست وجایز است از
برای کسیکه باید از چند نفر زکوة بدهد هر یکی را
از جنسی بدهد و در قیمت رجوع بنرخ بازار است
و قدریکه باید داده شود از برای هر نفری یک صاع
از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهار
مثقال صیرفیست و آن تمن بوزن شاه جدید
الا بیست و پنج صیرفی و سه ربع آنست و در
واجب میشود زکوة فطره است بغروب کردن آفتاب
در روز آخر رمضان اولی جدا کردن زکوة است و احوط
وافضل بیرون نداشتن زکوة است تا پیش از نماز عید

جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت

نماز کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره است

واگر پس انداخت بدون جدا نمودن [illegible] آنست که

بدهد بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست

ادا و اگر قضا باید باد قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر

تعیین مقدار زکوة کسی نماید باینکه جدا کند آنرا

از مال خود واجب است رسانیدن چه وقت یکند و چه نکند

واگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عدم

یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و جایز نیست جدا

زکوة را چه مستحق یافت شود چه نشود و مصرف

زکوة فطره مصرف زکوة مالست و اولی آنست که آنرا

در غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و جایز نیست که بهر

فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند

فقرا اینقدر که بفقیری یکسر فطره نرسد که جایز است

کمتر دادن و جایز است که بیکنفر ایشان زیاد بدهند که

غنی

غنی شود و اولی آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد
بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب
و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان تقدم
بدارد و در حوالی بودن آن را با اولاد مومنین و شرط
بودن عدالت در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده
مگر آنکه دهنده هاشمی باشد واجب است و نقل نمودن
و نقل نمودن از بلدی ببلد دیگر نهی است که زکوة
مال کذاست ولیکن در اینجا صرف کردن آن اولی باشد
تاکید در آن بیشتر است و اولی آنست که در عصر حاضر
نبودن امام بفقیه جامع شرایط فتوی که امین
باشد ببرند [illegible] اگر خود بارباب زکوة رساند
مجزیست [illegible] در خمس است و در آن دو باب است
باب اول در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و در شرایط
آن و در آن دو فصل است فصل اول بدانکه چیزهائیکه
خمس در آن واجبست هفت چیز است اول مالی است

که از کفار حربی در جهاد بدست آید خواه عسکر جمع
کرده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه آنها باشد
در وقتی ست که جنگ باذن امام باشد و اگر چنین نباشد
و در حال غیبت باشد یا از برای مجرد غارت نیز مثل
سابق ست و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور
امام و جنگ از برای دعوت باسلام ظاهر آنست
که مال مخصوص امام ست و همچنین در اموال کفار
حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون
بیاورند واجب ست بیرون کردن خمس آن و تتمه
آن در حکم منافع مکاسب ست ... معادن ست حتی نمک و
گوگرد و احوط دادن خمس ست از گل سرخ و گل سرشوی
و سنگ آسیا و امثال آن هرچند اظهر عدم جریان
حکم معدن ست در آنها لیکن از باب منافع مکاسب
خمس بآنها تعلق میگیرد سیوم مالیکه در زیر زمین پنهان
کرده باشند بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد

نه بجهة تجر محافظت خواه در بلاد کفار حربی

باشد یا نه چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه وچه در زمین

موات باشد یا عامره وخواه در بلاد اهل اسلام ولیکن

در این صورت خالی نیست از اینکه یا یافت شده است

زمینی موات یا در خرابه که مالک نداشته باشد در زمینی که

مالک دارد بر غیر نقد بر اخیر لازم است خمس وباقی مال

یابنده است چه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد اما در صورت

اخیر پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد پس اگر علم

دارد بر اینکه کسانی که مالک آن زمین بوده اند احدی

از ایشان مالک آن نبوده اند مالک میشود چهار خمس

آن را ویک خمس از ارباب خمس است واگر علم ندارد بحال

صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید به نزدیکتر از

مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهند

بدون مطالبه بینه واما چه متعدد باشد مدعی

با وحد واگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید واگر او

ادعای ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و همچنین
حکم در سایر معادن چه اما چیزهائیکه از دریا
بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما
آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع
مکاسبست و غیر آنکه بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم
آن حکم سایر چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود
واگر از روی آب گرفته شود خمس در آن واجبست بدون
اعتبار نصاب منافع تجارة و زراعت و صناعت
و جمیع انواع اکتساب و زیادتی آنچه تدارک نموده
از برای سال از خوراکی و غیر آن و زیادتی منافع
زراعت و کسب هرچند کم باشد مثل صید کردن
و هیمه و پوشش کندن یا آوردن و فروختن و سقائی
کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف
و چیدن از صحرا و کرتکین و عسل کوهی جمع نمودن
عمارکی و قاصدی نمودن و جعاله بر عملکی گرفتن

ثانیا مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس
زکوة و صدقه و مندوبه و چیزی که بعنوان یا بوصیت
منتقل شود بشخص و ثالثا وقف و صیدی که بپای خود
بیاید در خوانه ولی زحمت بدست آید در هیچ یک
خمس نیست ولیکن واجب است ثالثا ابتهاجا و در ثالثا و
مالیکه خمس آنرا داده باشد و همچنین در محض بالا رفتن
قیمت بازار یکه زیادتی در عین بلکه در نرخ بازار
حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را
خرید و مقصود او زراعت بود نه فروش آنها اصلا
منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید یا مالی
بارث بکسی منتقل شد بدون اطلاع و زیادتی بهم رسانید
یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس واجب نیست و
هرگاه جنسی از اجناس زکوة را بخمس گرفت و بقدر
نصاب بود و سال بر آنها گذشت واجب میشود
بر او زکوة ششم زمین زراعتی است که ذمی آنرا از

مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد

و خمس تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از زکات

نیست و نه اجبار او بر منفعت دادن و فرق در اینمعنی

در سایر اقسام خمس بنا بر ظاهر اینست که مالک

میتوانند اخراج قیمت در جمیع نماید خصوصاً هرگاه

متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن سهم باشد و اخراج قیمت

از نقدین و مثل آن یا بعض از آنها بشود [illegible] مال

حلالی است که مخلوط بمال حرامی شده باشد [illegible]

شرط است در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمانی

یا از معاهدی و در دویم بیرون کردن آنچه خرج شده باشد

از برای تحصیل معدن مثل چرخ کندن و گداختن و

امثال اینها و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد

اکتساب بان نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادتی

خمس نیست و در سیم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد

[illegible] بیرون آوردن آن و رسیدن به [illegible] نصاب

و آن نصاب [illegible]

وآن نصاب نقدین است در نقدین و در غیر نقدین
مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هرچه
بعد از نصاب باشد در آن واجب است خمس و در چهارم
زمین نصاب و وضع مؤنه شرط است و نصاب آن بیست
مثقال است و در غوص نیست و در غنیمت در آب هرچند بدون
آن نیز خمس تعلق میگیرد لیکن آن داخل در منافع
مکاسب است و در پنجم آنکه از خرج سال خود و عیال خود
زیاده آمده باشد و در خرج معتبر است سالیانه وی
بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او
میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود زیادتی وضع میشود
و هرچند احوط عدم وضع است و داخل میشود در اخراجات
سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف
و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب آنچه حاجت
بآن شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه
لایق بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس آنها

و مثل آن از آنها را داد و از جمله اخراجات است و صدقات و خیرات
و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات
از زیارات و حج مستحب و در اینها میانه روی
و لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات
سفر و از آنجمله است آنچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه
و غیر آن تجارت و زراعت در آن سال و خصوصا
غیر آن در ربح تجارت و زراعت و احوط اقتصار
بر اخیر است و از جمله مؤنه است تمام نمودن سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد
لیکن احوط اخراج خمس آنست و همچنین از
مؤنه است آنچه بر او لازم شود بنذر و شبه آن
و کفارات و اخراجات حج واجب و اگر در آن سال
بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود آنچه به سال
آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در آن سال
مفقود شود از رفتن محسوب نمیشود چنانچه

اگر

اگر تاخیر نماید بعصیان برو محسوب نیست در این و طرآن
در آن سال از مؤنه نیست و همچنین از سال سابق
اگر قدرت بر اداء آن حاصل نشد مگر در این سال
بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بر دادن و تاخیر
نمود تا این سال هر چند تا این سال و چه از دست او
بیرون رود که بر این تقدیر از مؤنه محسوب نیست
و مثل آن نیست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمه
تعلق گرفته باشد و مستقر شده باشد و تاخیر نموده
باشد هر چند بعد بر وجهی که باعث صرف اخراجات
شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او توان سکاند …
از غیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال ارثی و نحو آن
باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال
در اینجا سال قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن
در ماه دوازدهم چنانچه معتبر در ابتداء سال شروع
در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب خمس

این قسم نصاب و نه انقضای سال لیکن جایز نیست
تأخیر تا باخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر
اقسام که وجوب در آنها فوری نیست و تأخیر تا باخر
سال جایز نیست در هفتم معتبر است مجهول بودن قدر
حرام و مالک آن واما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم
باشد باید رد شود بمالک و اگر مالک نداند و مقدار
آن را بداند بعد از یاس از مالک باید تصدق نماید
آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا
بیشتر و چه بسادات بدهد یا بعوام و حاجت باذن
مجتهد یا بدادن باو نیست لیکن احتیاط خوبست و اگر
بداند مالک را و نداند مقدار را واجب است [illegible]
و برین تقدیر لازم می آید صلح و اجباری اگر مالک و
خود مدیون هر دو عالم بمقدار نباشد و مدیون از حق
نگذرد باب دویم در کیفیت و قسمت و مصرف خمس
و شرایط ارباب خمس و نحو آنست و در آن دو فصل است

فصل اول

فصل اول در قسمت خمس و آن بشش قسم منقسم میشود

وسه سهم آن از امام و آن در این عصر متعلق بحضرت

صاحب الامر است و سه سهم دیگر از آن یتام و مساکین

و ابن سبیل است [illegible] شرط است در صحت خمس

نیت بنحوی که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل او [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] از زمینی که از مسلم خریده

و باقی احکام بنحویست که در زکوة گذشت و اولی

تعیین [illegible] متعدد باشد در ذمه او و خمس از سهم

امام و غیر امام و در قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر

خمس تعیین نمود و بقبض فقیر و مجتهد داد جایز نیست

عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن و شرط است

اصناف غیر امام اینکه اثنا عشری باشند و اما

عدالت شرط نیست و همچنین شرطست که از اولاد

هاشم که جد پیغمبر است باشند هرچند از اولاد

علی ابن ابی طالب نباشند و کفایت میکند [illegible]

برادر هاشمی بودن و این معتبر است از جانب پدر
از طرف مادر نه از انتساب از زنا و ولد شبهه را خمس
میتوان داد و شرط است در یتیم و فقرا و در ابن سبیل
بلد بلد که خمس میگیرد نه در غیر آن بلد همچنانکه در زکوة
گذشت و قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست
لیکن احوط است و جایز نیست زیاده از مؤنه سال
بفقرا و سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست
با بن السبیل از ایشان زاید از حاجت دادن و معتبر
در سال فقیر از وقت دادن خمس است و فرقی نیست در وجوب
خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نیز میان
سهم امام و غیر امام و جایز است رسانیدن مالک
سهم غیر امام را بارباب آن و اما سهم امام اختیار آن
با مجتهد عادل است و مصرف آن تتمه اخراجات سادات است
و اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نیز حفظ
نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است که خود یا عدول

مؤمنین

مومنین از آیات مذکوره اشارات بدهند

در بیان سایر [illegible] آنست واجبست تصدق کردن بهر

آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر و عهد یا یمین یا کفا

ره کسی واجب شود حکم اینها بعد از این مذکور میشود

لیکن سوال است تصدق کردن بقدر طاقت و

گنجایش حال شخص در چیزها [illegible] شرط بلوغ و

عقل و جواز تصرف مال و نیت قربت و ایجاب قبول

هر چند فعلی باشد یا قبض باذن مالک و شرط نیست

در گیرنده تصدق مستحب فقیر و جایز نیست پس [illegible]

تصدق و افضل در آن مخفی داشتن است [illegible]

شده باشد در میان مردم بجهة مواسات یا آنکه تصد

او ظاهر متابعت نمودن مردم باشد او را و اما

تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت نیست

ابتدا بچیز دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر

بجائی یا نظلی و سنت است [illegible] بسیار تصدق نمودن

در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود
خصوصاً ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصاً علویان
از ایشان و سنت ست تصدق نمودن در اول روز و اول شب
و در روز جمعه در ماه رمضان و بدست خود دادن
خصوصاً از برای مریض و امر نمودن مریض بلکه غیر
مریض نیز فقیر را که دعا کنند از برای او و سنت ست
بذل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن
از برای تصدق کردن برگزیده اموال را و مساعدت
نمودن برسیدن تصدق به فقیر و سنت ست تقبیل
نمودن [illegible] دست خود بعد از تصدق کردن و تقبیل
نمودن چیزی را که تصدق نموده بعد از دادن بفقیر و
مکروه ست اظهار احتیاج و فقر و موکد ست کراهیت
در سوال نمودن در مجالس و مکروه ست رد نمودن سایل
و جایز ست تصدق نمودن با اهل ذمه بلکه راجح ست
خصوصاً اگر خویش شخص باشد و هم چنین ست حکم

غیر

غیر شیعه از سایر اهل اسلام وجایز نیست زکوة گرفتن
بنی هاشم مگر در حال ضرورت ممکن که کسیکه از بنی
هاشم باشد وحرام نیست بر ایشان صدقات [illegible]
غیر زکوة از منذورات وکفارات ونحو آنها هرچند احوط
نگرفتن است بلکه نذار است هرچند اقوی جواز است
واما صدقه مندوبه جایز است گرفتن ودادن بایشان
بی اشکال [illegible] در صوم وآن از مسائل
از امور است که میآید ومنقسم میشود بواجب ومندوب
ومکروه وحرام واز برای وهریک اقسام چند میباشد
که خواهد آمد ومطالب متعلقه بآن در ضمن چند
بحث ذکر میشود [illegible] در ماهیت وشرایط
وکیفیت واحکام آنست ودرآن چند بابست باب اول
در بیان شرایط ولواحق آن ودرآن دو فصل است فصل اول
در شرایط وجوب وصحت شرطست در وجوب روزه
چند چیز اول ودویم بلوغ وعقل سیم مسافر نبودن

سفریکه نماز در آن قصر باشد چهارم سلامتی از مرض
بلکه جمیع مضاریکه برسد شخص بسبب آنها بر نفس
محترمی یا عرض محترمی یا از تلف چیزیکه حفظ آن
واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتواند متحمل
آن شد عادة و مثل آنها پنجم سلامتی از بیهوشی
که غالب بر حواس این شد باشد ششم خالی بودن
از حیض و نفاس و شرط است در صحت روزه نیز
چند چیز اول آنچه شرط است در وجوب مگر بلوغ
که از طفل ممیز چه دختر چه پسر روزه صحیح است و
واجب نیست دوم [illegible] ایمان و اسلام چهارم آنکه آن
زمان قابل باشد از برای روزه مثل عید فطر و الضحی
نباشد و زمانیکه گنجایش یکماه و یک روز نداشته باشد
نباشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین
شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن
پس اگر نیت روزه غیر ماه رمضان در رمضان قصد نماید

نماز آن

نه از آن خسوف است و نه از ماه رمضان پنجم آنکه
کسی که روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء ماه رمضان
بلکه غیر آن نیز مثل کفارهٔ آن و نحو آن در ذمه او
نباشد اگر قضا از غیر باشد و اگر استجار باشد
بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن
و غلام و کنیز در روزه مستحب و اما در واجب موسع
اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات
احتیاط خوب است در آن و شرط است در صحت روزه
مستحب از فرزند علم نهی پدر و مادر خصوصا
با تألم ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه
که میخواهد بعمل بیاورد در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله
ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان
بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در آن تقلید
پس اگر سهل انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند
و ترک روزه نماید یا اخذ نماید از کسی نباید اعتنا

بار نماید بمجرد امساک بموجبی که مرا امتثال روزه نمیکند
همچنین حکم در غیر روزه نمیکند و همچنین است حکم در
غیر روزه از سایر عبادات بلکه اگر غافل محض باشد و در
واقع از آنچه باعث امساک بوده باشد وجوب قضا
بر او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه مطلق سنت
چه روزه وچه نماز وچه دعا وچه غیر اینها همینکه بدانند
که حرام نیست و مطلع شود بر فتوی باستحباب آن
یکی از علمای شیعه یا حدیثی در استحباب آن ببیند
یا قول بوجوبی باشد یا اطلاع بر عدم وجوب آن
از مجتهد اکتفا میکند در رجحان فعل آن میکند و از [نیست]
آنچه در کتب شیعه باشد از سنن اما شرایط
مذکوره واحتیاج بتقلید در خصوص آنها نیست
هشتم نیت قربت پس واجب نمیشود روزه و نیز صحیح نیست
بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ و صحیح نیست
روزه از مستحاضه کر آنچه هست بر او از غسلهای

روزه سنت بجهة نماز بعمل بیاورد واحوط آنست
که ترک نکند آنچه را او هست از وضو گرفتن وتعلیم
دادن وخواندن هرچند صحت روزه توقف بر غسل
غسل ندارد واما آنچه موقوفست روزه بر آن
از غسل ظاهر آنست که غسلهای روزه سنت
هم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد
اگر پیش از فجر غسل کند کافی نیست در صحت روزه واما
غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته ندارد
هرچند احوط مراعات آنست نیز وهم چنین هرگاه
بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر وعصر خون بزند
شرط نیست در صحت روزه از برای غیر از غسل کردن
پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست
هرچند تا بشب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای
نماز ترک شود روزه او باطلست وشرط نیست پیش
انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر وفرق نیست

در شرط بودن غسل در میان کثیره ومتوسطه تا اما
وضو در استحاضه قلیله شرط نیست وان برای صحیح
روزه اگر متضرر شود ومعتبر است در ضرر رسانیدن
علم یا ظن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند و احتیاط
احسن است و کافی است در حصول ظن اماره و تجربه یا قول
کسیکه معتمد ظن باشد قول آن هرچند کافر باشد
وازمسافر صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز بدل
هدی و هجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون
رفته از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً و روزه که
کرده باشند نذر کرفتن آن در حضر و در سفر هر دو
یا سفر تنها که صحیح است واما در روزه مندوبات قول
بکراهیت مگر در سه روز در مدینه از برای حاجت
خالی از قوت نیست لیکن احوط ترکست واگر روزه
بگیرند صاحبان اعذار سابقه مجزی نخواهد بود
ایشان و واجبست بر ایشان قضا و مگر مسافر یکه

جاهل

جاهل بحکم باشد پس مجزی نیست روزهٔ آن بخلاف
ناسی و اگر متذکر شد جاهل یا ناسی در اثنای روزه
بمسئله واجبست افطار نمودن و جاهل بحکم عالم است
اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا نداند بودن چیزی را مستقر
فصل روزه بباید افطار کند حایض و نفسا اگر حاصل
شود عذر ایشان در جزئی از روز هرچند قلیل [پیش از]
غروب باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر
واجب نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلمان شود
در اثنای روز تمام کردن روزه لیکن مستحبست بر طفل
تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر مبطل
بلکه احوط در آن عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش
از ظهر مسلم شود افطار ننموده باشد و همچنین ست
حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی
از ایشان در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اگر
برطرف شود مرض و حاضر شود مسافر پیش از ظهر

و افطار نموده باشد پیش از آن و نیست واجب بر ایشان [illegible] روزه

صحیح است و اگر افطار نکرده باشد واجب است بر ایشان تمام نمودن

روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پیش مریض

افطار کند چه پیش از زوال چه بعد از زوال و اما مسافر

پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید

چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود

بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن احوط آنست که سفر

نماید پیش از ظهر مگر در صورتی که نیت سفر را در شب نموده

باشد و هرگاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را

و قضا کنند مرد پیر و زن پیر هرگاه عاجز شوند در روزه

گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه چه متعسر افطار

نمایند و همچنین است حکم کسی که صاحب درد [?] است

که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید

در تمام روز و لیکن واجب است بر هر یک از اینها در صورت

مشقت بودن روزه بر ایشان تصدق نمودن از هر روزی

بمدی

بمدی از طعام و شرط نیست علاوه برین در [illegible]

از مرض و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر مطلقا چه

بر ایشان آسان شود روزه گرفتن بعد یا نه لیکن

در صورت اول احوط قضا کردن است اما صاحب نا

خوشی عطش پس اگر برا از مرض زایل و حاصل شود

در بین آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا

و واجب نیست اگر برا او نشود حاصل و جایز است بر آنکه آب

سیر نخورد و همچنین واجب است افطار نماید و ترک

روزه کند زن حامله که وضع حمل نزدیک باشد

هرگاه بترسد بر خود یا بر فرزند در شکم یا در هر دو چه از

تشنگی و چه از گرسنگی و همچنین شیر دهنده طفل را

گرفتن

و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر طفل بسبب روزه

و فرقی نیست در میان آنکه بترسد بر تشنگی و گرسنگی

طفل یا ضرر دیگر و تصدق نماید زن در عوض هر روزی

بمدی از طعام و قضا کند بعد از زوال عذر و فرق نیست

در مرضعه میان مادر و مستأجره و متبرعه در تعلق فدیه
و در طفل ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده
و هرگاه ممکن باشد بدلی از برای مرضعه مانع
ضرر از طفل روزه را نمیتواند افطار نماید و لازم است
که تصدق از مال مرضعه باشد و اگر جماعت مذکوره
که بایست افطار نماید روزه را بگیرند روزه ایشان
باطلست و مسقط قضا نیست در حالتیکه قضا
داشته باشد باب [illegible] در بیان حقیقت روزه
و در آن چند فصل است [illegible] در زمان روزه
اول وقت آن طلوع فجر دویم است که باید ترک نماید
از آن وقت اموری را که خواهد آمد مگر جماع که باید
ترک کند آن را پیش از صبح هرگاه زمان وسعت ندارد
از برای آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است
استمنا و آخر وقت آن بنا بر اقوی و احوط و برطرف
شدن حمره مشرقیست و از سمت راس گذشتن آن

فصل

فصل دوم در نیت روزه بدانکه کفایت کند از آن قصد
نمودن روزه قربة الی الله وتعیین آن هرگاه معین
نباشد واما قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن
یا اخطار ضرور نیست وترک آن مبطل روزه نیست
چه روزه عمدا باشد یا نه مگر مثل یوم الشک
اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد
چنانچه می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان
اینکه امساک کنم از اموریکه می باید قربة الی الله
بدون قصد وجوب وتعیین اگر بداند که ماه رمضانست
واگر نداند وروزه بگیرد ونیت غیر ماه رمضان و بعد
معلوم شود که آن ماه رمضان بود کفایت میکند و
مسقط قضا خواهد بود ومثل رمضانست در این حکم
در عدم حاجت بتعیین با علم بآن نذر معین و
عهد ویمین واستیجار واما کفارات ونذر مطلق
وروزه مندوب محتاجست بتعیین و وقت نیت

در شب هر چند در جزو آخر آن باشد و کفایت میکند
هرگاه در طلوع اول صبح صادق داعی بر امساک
مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد
منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی
نمودن در تحصیل اول فجر و نه مقارن بخاطر آ
نمودن صورت روزه را در ذهن و اگر ترک نماید
عمداً نیت را تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست
و قضا بر او واجب است نه کفاره و همچنین باطل است
روزه هرگاه در شب نیت کند که فردا افطار میکنم
و هرگاه مجدداً نیت روزه منافی آن را بعمل بیاورد پیش
از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرور
نیست هر چند آن فعل جماع باشد اینها که ذکر شد
در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین
در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند
که امروز روز اول ماه رمضان است یا آن روزه

که ندانه

کننده معین نیست یا فراموش نموده باشد
نیت را پس وقت نیت باقیست تا ظهر و واجبست
بر کسیکه حلم بهم رساند بوجوب روزهٔ آن روز
یا بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً
نیت کند و اینروزهٔ او باطلست واما روزهٔ نذر
غیر معین واجب از قضای روزهٔ ماه رمضان و نذر
مطلق و نافله اما روزهٔ واجب پس جایز است تجدید
در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد
روزه صحیحست بظهر شدن فوت میشود وقت آن
واما در مندوب پس جایزست نیت نمودن تا نزدیک
غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روزه مانده
باشد و کفایت نمیکند نیت روزه رمضان پیش از
دخول ماه چه بیک روزه پیشتر و جایز است در اول
شهر رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را و اکتفا بآن
نماید یا نه هر شب نیت علیحده نماید هر چند احوط

اکتفا نکردن باول ست و منعقد نمیشود در ماه رمضان

روزهٔ غیر ماه رمضان نه در حضر و نه در سفر و نه واجب

باصل شرع و نه بنذر و نه بخواست و نه [illegible] و لیکن

اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک

یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه

اگر واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهوا

[illegible] مینماید آنرا و کفایت نمیکند از آنچه نیت شده است

و در حکم است عهد و یمین و سنت است روزه روز سی ام

شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است

یا از رمضان و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان

منعقد نمیشود و همچنین هرگاه تردید نماید میان روزه

رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه

رمضان بودن آن با عدم نیت روزه رمضان پس اگر

پیش از زوال باشد و مفطری بعمل نیاورده باشد تجدید

نیت کند و آن مجزیست از روزه ماه رمضان و اگر

بعد

بعد از ظهر معلوم شود واجب است امساک کردن و قضاء
گرفتن عوض آن را و اگر نیت روزه نماید و غافل شود از آن
در روز یا بخوابد در روز یا از هوش [illegible] روزه را [illegible]
برای چیزی نیست و روزه او صحیح است و همچنین است
هرگاه نیت قطع کرده باشد در ثانی حال در یکی
از صور مذکوره و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه اگر
نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریا
بجز یکی از آن نماید روزه او باطل است و اگر طفل بحد بلوغ
برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را و روزه
او مجزی است بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد
مجزی نیست از روزه واجب و نه واجب است بر او قضاء
فصل سیم در بیان آنچه باید از آن امساک نمود حتی
پیش از زمان روزه مثل بقاء بر جنابت در شب روزه
تا صبح چه در زمان روزه مثل غیر بقاء بر جنابت از آنچه
[illegible] از محرمات که اگر بفعل آورند روزه باطل میشود

وآن دو چیز است اول دویم خوردن وآشامیدن که
هر یک مفسد روزه وموجب قضا وکفارت است مطلقا
چه معتاد باشد مثل ماکول نان وآب وچه غیر معتاد
مثل خاک وسنگ ریزه وقشر درخت چه خوردن
وآشامیدن آنها متعارف باشد وچه غیر متعارف
هرچند ماکول ومشروب متعارف باشد مثل فرو
بردن بقیه غذا که در بن دندانها میماند که آن مبطل است
نیز واگر بهوا فرو برد باطل نمیشود هرچند مقصر باشد
در خلال کردن ولیکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط
قضا نمودن است هرگاه خلال نکرده باشد ومبطل نیست
فرو بردن آب دهن هرچند طعم بهم رساند از مثل قند آن
ومصطکی بشرط آنکه جزئی از اجزاء آنها در آب دهن
یافت نشود وفرقی نیست در حکم آب دهن میان آنکه
فرو برد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن وفرو برد
لیکن دویم ترک اولی است وهم چنین در فرو بردن

تمام

نخامه و نخاعه هرچند مفطر بودن از برای اخلاق ظاهر است

ذکر بیرون آوردن آب دهن با نخامه یا نخاعه را فرو بردن

مبطل است و همچنین آب دهن غیر مفطر است مکیدن

انگشتر بجهة دفع تشنگی و غیر آن و همچنین خائیدن

طعام بجهة طفل و دانه ریختن در حلق مرغ و کبوتر

خوآن نمودن در میان دهن و چشیدن نمک اش و

مثال آن مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط اولی

ترک این امور است بدون ضرورت و حاجت و الا بدون احتیاج

بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باطل نمیشود روزه

هرچند بجهة غرض صحیح نموده باشد ولکن احوط ترک

اخیر است و جایز است مضمضه کردن از برای روزه دار

هرچند بجهة غیر وضو باشد بلکه هرچند بجهة خشک

شدن باشد ولکن افضل آنست در غیر وضو و مکروه است

که مبالغه نماید کند و مستحب است که بعد از مضمضه

سه مرتبه آب دهان را بیندازد و هرگاه کسی مضمضه کند

وآب بحلق او نرسد. پس اگر عمداً فرو برد روزه او باطل است
وموجب قضا وکفارتست واگر عمداً فرو برده نباشد پس اگر وضوء در
نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست وهم چنین است
اگر بجهة مداوا یا ازاله نجاست بکند یا آنکه بعد از جنب
شدن باشد واما اگر در وضو نافله باشد لازم است
قضاء آن وهم چنین است اگر مضمضه را بعنوان عبث و
لغو و یا از برای خشک شدن کرد آب بحلق او فرو رفت
واما استنشاق پس اگر بسبب آن داخل شود آب در حلق
بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست
وجایز است مسواک نکردن حتی بچوب تر بلکه سنت است
مطلقا ولکن اگر مسواک نمود مسواک بیرون نیاورد
مادامیکه مسواک میکند واگر بیرون آورد وآب آنرا
فرو نبرد وجایز است دوا داخل در احلیل نمودن تا آنکه
بجوف برسد ومفطر نیست وهم چنین ... واز جراحت
رفتن بچوبی که بجوف برسد یا امر نماید احدی را که چیزی

بر آورند مثل نیزه که فرو برد و دیگر آنکه با خود باخشا
چنین نماید و مثل منی است چیزی در بلع کردن
بخورند و از راه حلق و داخل در جوف شود سیم جماع
کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا
و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه
فاعل و چه در مفعول هرچند مفعول در باشد چه
انزال بشود چه نشود و هم چنین در فرج [illegible]
و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم
کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب قضاء
و کفاره است و لیکن در وقتی مبطل است که بداند که
کذب است و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هرگاه
اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد
و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضاء
و کفاره است و ملحق نمودن فاطمه زهرا علیها السلم
بایشان خصوصین هرچند اظهر عدم الحاق است و اما

کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام موجب قضاء
و کفاره نمیشود هرچند بر سایر انبیا و اوصیاء ایشان باشد
پنجم ارتماس در آبست که مبطل روزه موجب قضاء و
و کفاره است و حاصل میشود آن بفرو رفتن در آب بلکه
بفرو بردن سر را در آب هرچند بدن یا موی سر بیرون
باشد از آب و فرقی نیست در میان آنکه منافذ سر سد
باشد [illegible] باشد و نه در میان روزه واجب و مستحب
در افساد و نه در میان آنکه بدفعه عرفیه سر زیر
آب کند یا نه مگر آنکه هرچیزی را در وقتی زیر آب کند
که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که در این تقدیر
نه حرامست و نه مفطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد
غسل کردن غسل او باطلست اینها همه بر تقدیر عمدا
بودن ارتماس است و اما اگر سهوا ارتماس نماید باعث
فساد روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر
شود و مبادرت ننماید به بیرون آوردن سر از آب
غسل

در هر

در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهواً
در آب غصبی صحیح است و روزه آن و باطل است غسل آن
ششم رسیدن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء نقطه دار است
و آن موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد
مثل آرد یا حرام مثل خاک هرگاه خود برساند از روی قصد
یا باعث شود فعلی را که آن موجب رسیدن باشد
مثل آنکه بایستد در موضعیکه غبار باشد و حفظ
ننماید از آن بخلاف آنکه هرگاه حفظ نماید از خود
بنحویکه باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار بحلق او
داخل شده است ضرر ندارد و معتبر نیست در آن
غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن آن
و جمعی الحاق نموده‌اند بغبار دود و بخاری را که غلیظ
باشد و احوط اجتنابست بلکه خالی از قوة نیست
هفتم فی کردن و آن موجب قضا است و اگر بعمد او لغتیا
واقع شود و اگر بی اختیار قی نماید بر او هیچ چیز نیست

واگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد ولیکن
مفسد روزه است و مدار بر تری بر صدق عرفیست
پس نیست از این باب بیرون آمدن مسته و کرم و نحو
آنها و همچنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق او
[illegible] مضر نیست و اگر بحد فضای دهن بیاید باید آنرا
بریزد و اگر عمدا فرو برد قضا و کفاره واجبست [illegible] هشتم
استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغیر جماع
و واجب میشود بآن قضا و کفاره و همچنان است
عملیکه بسبب انزال شود عادة هرچند قصد انزال
بآن نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی
بیرون نیاید آن آن مفسد روزه نمیباشد لیکن آن
فعل حرام است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود
منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه عادة او خروج منی
باشد موجب قضا و کفاره میباشد [illegible] بحلال
باشد چه بحرام و الا نه موجب قضاست و نه کفاره

وهمچنین

وهمچنین گوش دادن بصدای زن و سخن آن و غیر
جماع و نحو آن هرگاه باعث خروج منی نبود و هم
احتقان مانع ست بدون ضرورت و آن حرام مفسد
روزه موجب قضا و کفاره ست و بجامد مکروه ست
لیکن احوط ترک آنست و هم بقای در جنابت
عمداً تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد
باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب
قضا و کفاره ست و این حکم در روزه شهر رمضان و قضاء
آن ثابت ست نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب
و مثل بقای در جنابت ست بقای بر حیض و نفاس
و استحاضه و لیکن ظاهر ثبوت قضا ست در اینها
نه کفاره و مخصوص ست حکم اینها بشهر رمضان و غیر آن
حتی قضای شهر رمضان هر چند احوط عدم
بقاء بر احداث مذکور ست حتی جنابت در جمیع اقسام
روزه حتی [illegible] و غسل مس میت واجب ست و مثل
بقاء بر جنابت ست خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن

یا بازید در آن یا خوابیدن آن جنب بعد از خوابی
که پیش از آن بیدار شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد
و اگر عازم باشد بخواب باشد برود تا بصبح کفاره بر او
واجب نیست ولیکن قضا بر او لازم است و این خواب خواب
سابق بر آن هیچیک حرام نیست ولیکن احوط ترک او
خواب دوم است و اگر دفعه سیم بخوابد قضا و کفاره
هر دو بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد
و مثل نوم ثالثه است نومه اولی اگر بخوابد
بدون نیت داشتن بر غسل تا به صبح یا متردد
باشد در غسل نمودن و غسل نمودن و اما
اگر غافل از جنابت یا از غسل پیش از صبح یا از آنکه
شب شب روزه است کفاره بلکه قضا بر آن
نیست و اگر ممکن نشود بر یکی از جنب و غیر آن
غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقا بر این تیمم
و نه خوابیدن تا صبح است هر چند در تعیین آن
اشکال است باقی مانده در این مقام چند بحث

مبحث اول

مبحث اول آنکه مذکور شد که مبطل روزه ست در وقتیست
که بعمل آورده شود آنرا از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیانا
فعل مفطری بعمل آورده روزه او باطل نمیشود و اگر بداند
که روزه ست ولیکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل
میکند روزه او را آنرا بعمل آورد فساد آن [illegible]
و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و اراده
فعل مفطری از او واقع شود مثل آنکه پشه پرواز نماید
و در حلق او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق
او در محلیکه احتراز از آن ممکن نباشد و همچنین هرگاه
بیفشرند در حلق او چیزی را یا اینکه بزنند او را که بی اختیار
و بی قصد شود و بخورد و اگر او را بترسانند بضرب یا بقتل
عیال یا مال یا برادران دینی و بنحویکه لایق بحال آن
نباشد تحمل آن و قرائن شهادت بدهد که اگر افطار نکند
چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است
و قضاء آن واجب است و مثل این است تقیه از مخالفین و اگر شک

مثل آنکه

داشته باشد در اینکه چیزی مبطل روزه هست یا نه
مجتهد است و ممکن نمیشود او را فهمیدن او حکم آن یا مقلد
و دست آن بمجتهد نمیرسد جایز نیست آن فعل
بر آن هر چند در لزوم قضا اشکال است چنانچه عدم
وجوب کفاره ظاهر است و اما جاهل پس اگر مقصر است
روزه او باطل است و قضا بر آن بر آن واجب است نه کفاره
و اگر غیر مقصر است بر او کفاره و قضا نیست در مبحث دوم
در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب آنها
ولیکن موجب قضا میشود و آنها چند چیز است
از آنجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آن
که جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد ولیکن اگر بعد
معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او لازم است نه
کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود به باقی
بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود
که صبح بوده است لازم نیست بر آن قضا و نه کفاره و محو

مخصوص

مخصوص ست حکم بعجت بر تقدیر تفحص نمودن لشهر رمضان
و واجب معین و نه از آنجمله ست اعتماد نمودن بر قول
کسیکه خبر بدهد که صبح ست و بآن مطمئن شود و مظنه
بقول بهم رساند و مقطوع بعمل آورده و بعد معلوم شود
که صبح طالع شوده و اگر علم بهم رساند با آنکه خود تفحص
کند بر آن قضا لازم نیست و از آنجمله ست اگر کسی خبر
دهد که صبح ست و او گمان کند که شوخی بکند یا دروغ
میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح ست
لازم ست بر او قضا و نه کفاره [illegible] حرام ست
روزه واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه در بعضی
آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر
معین و جایز ست افطار نمودن روزه غیر معین پیش
از زوال بر قضاء شهر رمضان باشد و چه غیر رمضان
و قضا چه از نذر باشد و چه از غیر چه بر وجه شرع
باشد و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه استیجار و مکروه ست

افطار نمود ... بعد از زوال در غیر قضاء شهر رمضان

و در آن حرام است اگر مضیق باشد وقت قضاء معین است

اتمام آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر باطل کند قبل از

زوال و مکرر میشود کفاره بتکرار موجب آن اگر واقع

شود در ایام متعدد و اگر در آخر ماه رمضان افطار

کند و بعد ثابت شود که روز عید است در آن کفاره

نیست و اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و

هر دو روزه دار باشند واجب است دو کفاره بر زوج و اگر زن

اطاعت شوهر کرده باشد واجب است بر هر یک یک

کفاره [illegible] در علامات دخول

ماه رمضان و آن چند چیز است اول دیدن هلال

پس هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه

هر گاه یقین داشته باشد بدیدن هر چند دیگری

ندیده باشد دویم گذشتن سی روز از هلال

شهر شعبان که در اینصورت واجب میشود روزه

هر چند

هرچند هلال شهر رمضان دیده نشود و همچنین
هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز
از هلال ماه رمضان سیم شهادت عدلین
هرگاه موافق باشند در شهادت در وصف
هلال و شهادت بدهند بدیدن و موقوف
نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است
شهادت ایشان هرچند حاکم شرع رد نماید
شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر حال ایشان
یا بسبب اشتباه در امر ایشان چهارم شیاع بانکه
جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود بآن
هلال یا حصول علم بلکه با حصول ظن متاخم بعلم
پنجم آنکه شرطست در وجوب قضا بلوغ و عقل
و اسلام و ایمان پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه
و بیهوش و کافر مگر آنکه ادراک نمایند آنها اول صبح
صادق را شرط و اما حایض و نفاس واجب است بر هر دو

قضا و هم چنین بر کسیکه خواب رفته باشد در تمام روز
و نیت نکرده باشد و کسیکه روزه فراموش کرده باشد
و کسیکه ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب
بر او و عدم قیام غیر روزه مقام آن و کسیکه فراموش
نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند روز
یا کل ماه که واجب ست بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت
یا از غسل یا از آنکه شب شب روزه ست واجب نیست
بر آن قضا و همچنین واجب ست قضا بر مرتد چه ملی
باشد چه فطری و واجب نیست بر سنی و نه بر
سایر فرق اسلام که محکوم بکفر اند مثل خوارج و غلات
مگر آنچه فوت شده باشد از ایشان یا اخلالی یافته
باشد بآن بنا بر مذهب خود هر چند بنا بر مذهب
شیعه صحیح باشد و وجوب قضا فوری نیست و
مستحب ست تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست
چه از یکسال بگذرد یا بیشتر لیکن سنت ست

و روزه